کار

چهارشنبه ۲ مرداد ۱۳۸۱ - ۲۴ جولای ۲۰۰۲ - دورهٔ سوم - شماره ۲۸۵

KAR - No. 285 Wednesday 24. Jul. 2002

آفریقا غنی‌ترین فقیر

در صفحه ۱۲

اجتماع ده‌ها هزار کارگر معترض به سیاست‌های دولت

این تظاهرات با دخالت مامورین به خشونت کشیده شد

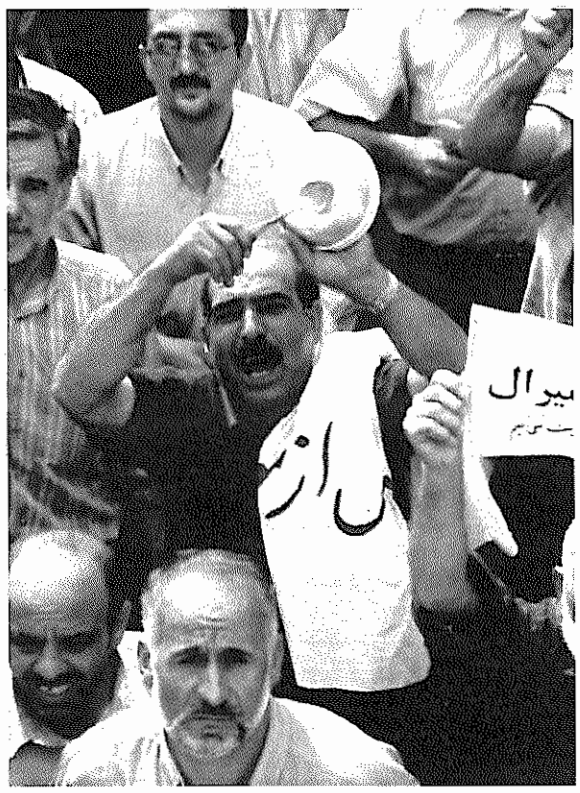

بنا به گزارشات رسیده در روز سه‌شنبه ۲۵ تیرماه به دعوت خانه کارگر ده‌ها هزار نفر از کارگران کارخانه‌ها و موسسات بزرگ تهران در اعتراض به تصمیم دولت برای اصلاح قانون کار در مقابل ساختمان تامین اجتماعی در خیابان آزادی تهران تجمع کردند.

در این تجمع اعتراضی کم‌سابقه کارگران با سردادن شعار و حمل پلاکاردهایی که خواسته‌های مهم خود را بر آنان نوشته بودند مراتب نارضایتی عمیق خود از سیاست‌های اعتقادی دولت را به نمایش گذاشته زمانی که گردانندگان خانه کارگر تلاش نمودند تا شعارهایی به دفاع از حکومت و خامنه‌ای سردهند. کارگرانی که از این اقدام فرصت‌طلبانه آن‌ها خشمگین شده بودند شروع به دادن شعارهایی علیه هر دو جناح رژیم کردند.

کارگران شعار می‌دادند
ما گرسنه‌ایم

عده زیادی از کارگران برای نشان دادن نارضایی خود از سیاست‌های اقتصادی دولت که بعث فقر و گرسنگی آنان شده است کاسه و قابلمه‌های خالی را که با خود آورده بودند به هم می‌کوبیدند و فریاد می‌زدند ما گرسنه‌ایم.

پس از آن که کنترل این تجمع از دست گردانندگان خانه کارگر خارج شد. تجمع‌های مختلف و کوچکی در پیرامون فعالین کارگری حاضر در این تجمع که برای کارگران سخنرانی می‌کردند تشکیل گردید که با استقبال کارگران مواجه شد زیرا که کارگران در سخنان آنان خواسته‌های واقعی خود را می‌دیدند. در پلاکاردهایی که کارگران شرکت‌کننده در این تجمع در دست داشتند شعارهایی مانند تعرض به قانون کار اهانت به کارگران است، اصلاح قانون کار یک نوع استثمار مدرن است. اعتصاب حرفه‌ای حق مسلم ماست. استخدام دائمی، امنیت شغلی، قانون کار ایران قانون حیات من است. قرارداد موقت استثمار کارگران است.

ادامه در صفحه ۲

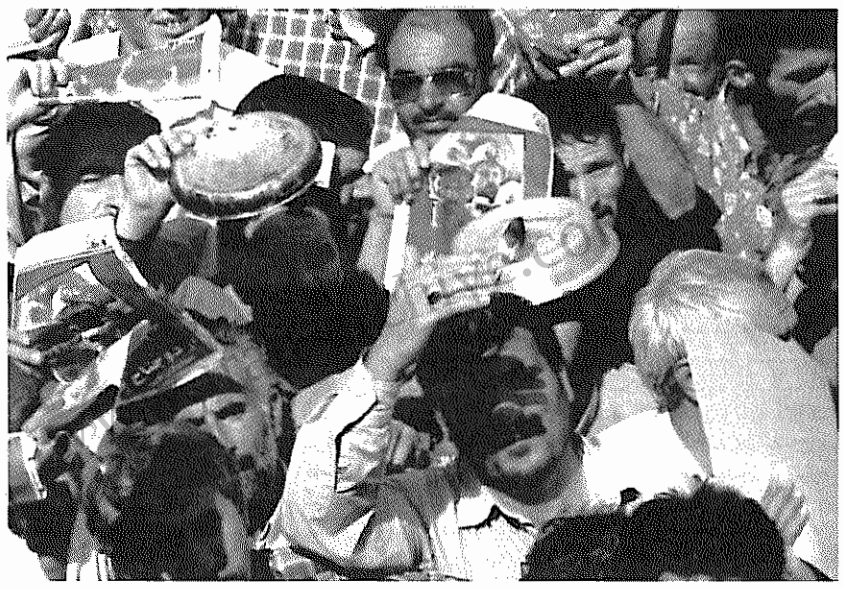

سرمقاله

آغاز روند فروپاشی

وضعیت سیاسی در ایران و سیر رویدادها به سرعت در جهت تشدید تلاطمات و کشمکش‌ها سمت گرفته است و می‌رود که به ایجاد کیفیت نوینی فرا روید. وضعیت به گونه‌ای است که حتی از سوی اصلاح‌طلبان حکومتی نیز کلمات و عبارات و اصطلاحتی به کار برده می‌شود که تا همین چندی پیش ویژه نیروهای اپوزیسیون بود. به طور مثال محمدرضا خاتمی دبیرکل جبهه مشارکت اسلامی در بخشی از نطق افتتاحیه سومین کنگره این جبهه می‌گوید:

«من مایل نیستم در این جا از واژه‌هایی چون بحران، آشفتگی، فروپاشی و یا نظیر آن‌ها استفاده کنم، اما وضع فعلی را هر چه بنامیم باید به این نکته اعتراف کرد که اگر تدبیری کارساز و تصمیمی منطبق بر عقل و بر اساس منافع ملی اتخاذ نشود، همه آن واژه‌ها معنا پیدا خواهد کرد.

من مایل هستم بگویم امروزه مساله اصلی، سرنوشت این جناح یا آن جناح نیست. حتی سرنوشت اپوزیسیون قانونی و یا حتی آن‌ها که علی‌رغم مخلفت با جمهوری اسلامی مایل به داشتن ایرانی آباد هستند، نیست. مساله اصلی سرنوشت یک کشور و آینده ملت آن است».

رویدادهای چند هفته گذشته را زنجیره واحدی به هم پیوند می‌زند و آن طرح شدن مسائل اصلی در عرصه حیات سیاسی جامعه ماست. طرح آشکار آن «راز ناگفته» است که هم در حرکت‌های اعتراضی و آزادی‌خواهانه دانشجویان و کارگران و هم در سخنان و موضع‌گیری‌های برخی از چهره‌های نیروهای اصلاح‌طلب اسلامی بازتاب داشت.

سخنان آغاجری که موقعیت و امتیازات ویژه روحانیت را نشانه رفته بود و نامه آیت‌الله طاهری به مردم که افشاگر جناح تمامیت‌گرا و ولی فقیه بود و گوشه‌ای از کارنامه جمهوری اسلامی را بازتاب می‌داد. این اقدامات از سوی روحانیون حاکم، عبور از خط قرمز تلقی شد و به شدت خشم آن‌ها را برانگیخت. تاکنون بویژه برای نزدیکان به حکومت پرداختن به موضوع و مساله اصلی مطرح در جامعه ما، ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، نقش روحانیت و عملکرد ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن گناه کبیره محسوب شده است.

واکنش سیدعلی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی در قبال نامه آقای طاهری در شکل آشتی‌جویانه و در مضمون و در شکلی پوشیده تهدیدآمیز بود. این موضع که یادآور موضع‌گیری اولیه او در مقابل جنبش ۱۸ تیر دانشجویی، ناشی از موقعیت جناح محافظه کار حکومت و شخص خامنه‌ای است که با وجود اتکا به نیروی سرکوب و قدرت قهر، در سطح بین‌المللی و بین مردم به شدت منزوی بوده و امکاناتشان برای سرکوب و نیز بسیج نیرو و اعمال قدرت هر چه محدودتر می‌شود. تظاهرات حکومتی و فرمایشی علیه بیانیه جرج‌بوش نیز خود موید این امر است.

به دنبال رویدادهای اخیر و بر زمینه افزایش ناامیدی در میان اصلاح‌طلبان اسلامی به امکان صلاح اوضاع در چارچوب ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، اکنون بحث بر سر تاکتیک مناسب، ماندن در ارگان‌های حکومتی و یا استعفا و خروج از این ارگان‌ها بالا گرفته

ادامه در صفحه ۲

محکومیت دکتر ناصر زرافشان

به خاطر پی‌گیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای

دکتر ناصر زرافشان وکیل خانواده قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای از سوی سازمان قضایی نیروهای مسلح به ۵ سال زندان و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شد. با صدور این حکم در حقیقت ارگان‌های قضایی جمهوری اسلامی بار دیگر پشتیبانی خود را از آدمکشانی که نویسندگان کشور را ربودند و به قتل رساندند اعلام کردند و نشان دادند که «محافل خودسر» وزارت اطلاعات از پشتیبانی بالاترین مقامات جمهوری اسلامی برخوردارند. اکبر گنجی نیز به خاطر پرتوافکندن بر «تاریکخانه اشباح» و افشای «عالیجنابان خاکستری‌پوش و سرخ‌پوش» مدت‌هاست در زندان بسر می‌برد. فلاحیان و رفسنجانی شخصا نام‌شان در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای مطرح شد. اما اشباح این تاریک‌خانه برای اکثریت مردم ایران شناخته شده‌اند. دانشجویان در تظاهرات خویش شعار می‌دادند «قاتلین فروهر زیر عبای رهبر» برخی از مردم نام رفسنجانی را به «رسما جانی» تغییر داده‌اند.

در دومین کنگره جبهه مشارکت اسلامی دبیر کل

و اعضای شورای مرکزی جبهه مشارکت انتخاب شدند.

در دومین روز نشست کنگره جبهه مشارکت، اعضای رهبری این حزب انتخاب شدند. بنا بر گزارش ایرنا، سعید حجاریان، محمدرضا خاتمی، مصطفی تاج‌زاده، محسن میردامادی، عباس عبادی، عبدالله رمضان‌زاده بیشترین آرا را به خود اختصاص دادند. جمعا ۳۰ نفر به عضویت شورای مرکزی این حزب انتخاب شدند. از نشست اعضای شورای مرکزی جبهه مشارکت از میان دو کاندیدای موجود، رجبعلی مزروعی و محمدرضا خاتمی، خاتمی به عنوان دبیر کل «حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی» انتخاب شد.

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرائی

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

از اعلامیه رئیس جمهور آمریکا در مورد ایران استقبال می‌کنیم

در صفحه ۲

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرائی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

امکانات گسترده

در راه پیشروی مبارزه برای دمکراسی

رویدادهای چند هفته اخیر پدیدآمدن کیفیت جدیدی در وضعیت و تعادل نیروهای سیاسی و اجتماعی جامعه ما را منعکس کرد. تشدید شکاف میان مردم و حاکمیت، مابین اصلاح‌طلبان و محافظه کاران نمودهای بارزتری یافت و چالش‌ها و مشاجرات حول مناسبات دین و قدرت، پیرامون حکومت دینی و دین حکومتی و جایگاه روحانیت در نظام جمهوری اسلامی تمرکز یافت. همه شواهد حاکی از آنست که در ماههای آتی روندها بسوی حادترشدن تلاطمات و آشکارترشدن رویاروئی‌ها میان نیروهای خواهان ایجاد دگرگونی و اصلاحات و نیروهای محافظه کار و مدافع ولایت فقیه و تعمیق شکاف‌ها در ساخت قدرت به پیش می‌رود. شرایط و فشارهای بین‌المللی بر این روند تاثیر روشنی بر جای گذاشته است.

پلیسی و امنیتی‌کردن فضای شهرهای کشور در آستانه سالگرد جنبش دانشجوئی ۱۸ تیر، تظاهرات اعتراضی چند ده هزار نفری کارگران، سخنان هاشم آغاجری پیرامون روحانیت و مناسبات دین و حکومت، تکفیر وی توسط روحانیون حاکم، نامه شدیدالحن آیت‌الله طاهری، حملات تبلیغاتی و فشار محافظه کاران بر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب مشارکت، اعلامیه اخیر جرج بوش و اعلام راه‌پیمائی روز جمعه توسط محافظه کاران همه نشانه‌های آغاز شرایط جدیدی در جامعه ماست.

شرایط جدید امکانات گسترده‌تری برای پیشروی مبارزه دمکراتیک در جامعه ما پدید آورده است. امکانات برای بسیج و سازماندهی پایه‌های اجتماعی جنبش اصلاحات گسترش یافته و وظایف نوینی در برابر همه نیروهائی که در راه تعمیق و گسترش اصلاحات و ایجاد تحول دمکراتیک می‌کوشند، فراهم آمده است. در میان اصلاح‌طلبان درون و پیرامون حکومت نیز اکنون بحث ماندن یا استعفا و خروج از ارگانهای حکومتی بالا گرفته است. حضور اصلاح‌طلبانی که در درون حکومتند تنها در صورت برخورد قاطع و استفاده از اهرمهای قدرت در سطوح مختلف در راه پیش‌برد جنبش اصلاحات حتی به قیمت تلاش محافظه کاران به برخورد خشن و حذف آنان از حکومت می‌توانند معنائی اصلاح‌طلبانه داشته باشد.

شرایط سیاسی روزبروز خطیرتر و فرصت‌ها محدودتر می‌شود.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۸ تیر ماه ۱۳۸۱

در این شماره

زمینه‌ها و پیامدهای خروج از حاکمیت
ف. نابان
در صفحه ۷

قیام ۳۰ تیر راهگشای اصلاحات در ایران
دکتر مسعود امید
در صفحه ۷

آیا جامعه ایران در حال اضمحلال است؟
ی. علوی
در صفحه ۹

یادداشت

حزب مشارکت باید خود را از تناقض در مواضعش برهاند

کنگره حزب مشارکت که مهم‌ترین تشکل سیاسی اصلاح‌طلبان حکومتی است، هفته گذشته برگزار شد. سخنران اصلی این کنگره، محمدرضا خاتمی دبیرکل حزب بود که از جمله گفت:

«ساختار حکومت در کشور ما به نحوی است که عملا نهادهای انتخابی جز افکار عمومی سرمایه و قدرتی ندارند».

«در قانون اساسی جمهوری اسلامی بر خلاف قانون اساسی مشروطه، هیچ فرد یا نهادی که تنها مظهر حاکمیت ملی و نهاد وحدت ملی باشد وجود ندارد بلکه در سلسله مراتب حاکمیت نظام، بالاترین مرجع، بیشترین قدرت را داشته و طبعا باید مسئولیت‌پذیرترین نهاد در کشور محسوب شود. از طرفی به نظر ما در قانون اساسی هیچ نهادی از قدرت لایتناهی و مطلق برخوردار نیست».

«عده‌ای به واقع حاکمیت مردم را در برابر حاکمیت الهی قرار می‌دهند. این عده، خود را تنها مفسران رسمی دین و نماینده تام‌الاختیار معصوم بر زمین می‌دانند و بر این اساس برای خود حق وتو در همه زمینه‌ها قائل هستند. با این دید... مردمسالاری حداکثر شعاری است زیبا تا بتوان در جهان امروز تبلیغات کرد و رای مردم تنها تا زمانی ارزش دارد که در چارچوب‌های ذهنی آن گروه جای بگیرد و در غیر این صورت مجاز هستند با هر وسیله‌ای آن را بی‌اثر کنند. به نظر ما حاکمیت دوگانه با این تفسیر قادر به حل مشکلات کشور نیست و باید با یک تصمیم تاریخی و اقدامی شجاعانه، همه این تهدیدها را با درایت به فرصت تبدیل کرد».

«مبنای مشروعیت یک نهاد صرفا انتخابی‌بودن یا انتصابی‌بودن آن نیست... (بلکه) عملکرد آنها در حیطه اختیارات قانونی است».

«تعهد همگان به عمل در چارچوب قانون اساسی و رعایت حدود همه نهادهای قانونی شرط اول برآوردن امید مردم است».

این گفته‌های آقای خاتمی، بیانگر یک تناقض اساسی در مواضع حزب مشارکت است که اگر این حزب خود را از آن نرهاند، سرنوشتی جز درغلتیدن به ورطه فراموشی و تبدیل به بازیگری گذرا در یک مقطع از تحولات سیاسی ایران نخواهد داشت. این تناقض در آنجاست که آقای خاتمی از یک سو می‌گوید حاکمیت دوگانه، ایران را در بحرانی عمیق فرو برده است و از سوی دیگر مدعی است برای خروج از این بحران باید به اجرای قانونی بسنده کرد که خود زاینده این حاکمیت دوگانه است.

واقعیت این است که نه تنها در کارکرد نظام جمهوری اسلامی، بلکه در قانون اساسی آن نیز نهادهای انتخابی در برابر وتوی نهادهای انتصابی قدرتی ندارند. اینکه در غیاب معصومین، نماینده آنها بر روی زمین، مقام ولایت است، نص صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی است نه ادعای محافظه کاران. کافی است آقای خاتمی قانون اساسی و به ویژه بخش مربوط به اختیارات رهبری را دوباره مطالعه کند تا بدین واقعیت پی برد.

آقای خاتمی، مبنای مشروعیت را نه انتخابی‌بودن یک نهاد، بلکه قانونی‌بودن عملکرد آن اعلام می‌کند. به عبارت دیگر، از نظر ایشان هر چیز که قانونی است مشروع است و هر چیز که قانونی نیست، مشروع هم نیست. این حکم، جواب رد به همه خواست‌هایی است که از چارچوب قوانین موجود و از جمله قانون اساسی فراتر می‌رود. قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌گوید اصل ولایت فقیه غیرقابل تغییر و ابدی است. آیا این اصل نیست که حاکمیت دوگانه را ایجاد کرده است؟

یک نهاد انتصابی را نمی‌توان با نصیحت، «مسئولیت‌پذیر» کرد. قدرتی که به مردم پاسخگو نباشد، فسادآور است. اگر پاکترین انسانها را هم در مسند قدرت مادام‌العمری قرار دهیم که مستلزم جوابگویی به مردم نباشد، خودکامه خواهند شد و نصایح آقای خاتمی که «مسئولیت‌پذیر باش!» را از این گوش خواهند گرفت و از آن گوش بیرون خواهند افکند.

دبیرکل حزب مشارکت نمی‌گوید آن «تصمیم تاریخی و اقدامی شجاعانه» را چه کسی باید اتخاذ کند؟ آیا انتظار آقای خاتمی این است که مقام ولایت، خوابنما شود و روزی به مردم اعلام کند که از قدرت لایتناهی خود به نفع نهادهای انتخابی صرفنظر می‌کند؟ اگر چنین است، قطعا مردم ایران منتظر به ثمررسیدن انتظار آقای خاتمی نخواهند شد.

«تصمیم تاریخی و اقدامی شجاعانه» آن است که حزب مشارکت، همه واقعیت را به مردم بگوید و از این حقیقت نگریزد که تا وقتی ولایت فقیه به گونه‌ای که قانون اساسی مقرر می‌دارد، پا برجاست، نهادهای انتخابی قدرتی نخواهند داشت و در بهترین حالت، حاکمیت دوگانه‌ای برقرار خواهد بود که دبیرکل حزب مشارکت به درستی آن را ریشه همه بحرانهای حاد کنونی تشخیص داده است. ▣

آغاز روند فروپاشی

ادامه از صفحه اول

است. مواضع منفعلانه، دوپهلو و کمتر اصلاح‌طلبانه آقای خاتمی این استدلال را که اگر قرار است کاری صورت نگیرد، چرا باید با ادامه حضور در ارگان‌های حکومتی به تداوم این وضعیت تن داد و کمک کرد را مطرح کرده است.

اکنون بر اساس رویدادها و شواهد موجود دو چشم‌انداز از سوی تحلیل‌گران سیاسی مختلف طرح شده است: ادامه تهاجم تمامیت‌گرایان برای تعیین تکلیف قطعی با تناقض ساختار سیاسی جمهوری اسلامی به نفع نهادهای غیر انتخابی و تعیین تکلیف قطعی با اصلاح‌طلبان و جنبش اصلاحات با پذیرش تمامی عواقب غیرقابل پیش‌بینی آنو یا افزایش و تعمیق کیفی شکاف میان مردم و حاکمیت و در حاکمیت و آغاز روند فروپاشی آن.

در این زمینه به عنوان یک ارزیابی مشخص بیش از آن که نیاز به اعلام نظر و بیان موضع قوری باشد، نیاز به تحلیل و بررسی و همفکری است. اما بر یک نکته می‌توان تاکید کرد که جنبش اصلاحات و هرگونه تحول و دگرگونی دمکراتیک بنیادی و اساسی جز از طریق اتکا به مردم، اتکا به جنبش‌ها و حرکت‌ها و اعتراضات دمکراتیک، آزادی‌خواهانه و مسالمت‌آمیز آنان و تلاش برای ساماندهی و سازماندهی بخش‌های مختلف مردم در تشکل‌ها و نهادهای مدنی و سیاسی پیش نخواهد رفت. ▣

اجتماع ده‌ها هزار کارگر معترض به سیاست‌های دولت

ادامه از صفحه اول

خصوصی‌سازی شرکت‌ها به نفع سرمایه‌دار است، نوشته شده بود. علاوه بر آن شعارهایی مانند مجلس سرمایه‌دار استعفا استعفا، تشکیلات کارگری بنیان ملی ماست. زالوصفت حیاکن کارگر را رها کن. عزا عزاست امروز تامین اجتماعی صاحب عزاست امروز، سرمایه‌دار حیا کن حکومت را رها کن.

درگیری ماموران انتظامی باکارگران

بنابه گزارشات رسیده پس از آن که کنترل جمعیت حاضر از دست گردانندگان خانه کارگر که مجوز این تجمع به نام آن‌ها صادر شده بود خارج گردید و کارگران معترض خشمگینانه قصد ورود به ساختمان تامین اجتماعی را داشتند و نیز پس از آن که شعارهای تند ضد حکومتی به وسیله عده‌ای از کارگران سرداده شد ماموران انتظامی به بهانه حفظ نظم و جلوگیری از اشغال ساختمان تامین اجتماعی با شلیک گلوله هوایی و گاز اشک‌آور به سوی کارگران هجوم آوردند که در اثر این هجوم ده‌ها نفر مضروب و مجروح شدند و عده‌ای نیز بازداشت شدند. محجوب دبیرکل خانه کارگر که نتوانسته بود کارگران معترض حاضر در این تجمع را به حمایت از شعارهایی با مضمون حمایت از حکومت و خامنه‌ای وادارکند کوشید تا همه کاسه کوزه‌ها را بر سر عده‌ای از کارگران که بر علیه هر دو جناح حکومتی شعار داده بودند بیندازند. وی در پایان این تجمع تعداد این افراد راکمتر از ۲۰۰ نفر اعلام کرد و آن‌ها را مسئول دادن شعارهای سیاسی و به خشونت کشیده شدن این تجمع اعلام کرد.

کلهر دبیر کمیسیون کارگری شورای تامین استان تهران تعداد کسانی راکه به دلیل شرکت در این جمع دستگیر شده‌اند ۶ نفر اعلام کرد و جرم افراد دستگیر شده را تعرض به خودروها و مردم عادی اعلام کرد.

به هنگام برگزاری این تجمع هزار نفر از مردم عادی به عنوان همبستگی و همدلی با کارگران تجمع‌کننده در پیرامون آنان گرد آمدند.

روزنامه‌های اصلاح‌طلب روز بعد از این حادثه کوشیدند که با پرده‌پوشی علل واقعی تجمع کارگران آن راکم‌اهمیت و در راستای حمایت از رفسنجانی جلوه دهند. ▣

متن بیانیه جرج بوش

ما در سراسر تاریخ، قدرت یک اندیشه ساده را دیده‌ایم: به مردم اگر حق انتخاب داده شود، آنها آزادی را برخواهند گزید.

آنچنانکه در چند روز گذشته شاهد بوده‌ایم، مردم ایران خواهان همان آزادیها، حقوق بشر و فرصتهای مردمان دیگر در سراسر جهانند. حکومت ایران باید به امیدواریهای مردم ایران توجه کند. در دو دور اخیر انتخابات ریاست جمهوری و تقریبا در یک دوجین انتخابات پارلمانی و محلی، اکثریت عظیم مردم ایران به اصلاحات سیاسی و اقتصادی رای دادند. با این حال، مردم نامنتخبی که فرمانروایان واقعی ایرانند، به صدای مردم گوش نداده‌اند. در ایران سیاستهای ویرانگر و سازش‌ناپذیر پا برجای مانده و در زندگی روزگذر مردم ایران، دگرگونیهای بسیار ناچیزی پدید آمده است.

دانشجویان، روزنامه‌نگاران و نمایندگان مجلس ایران به دلیل هواداری از اصلاحات یا انتقاد از نظام حاکم همچنان بازداشت می‌شوند، زیر فشارهای هراس‌انگیز جای می‌گیرند و حقوقشان نقض می‌شود. نشریات مستقل را در ایران سرکوبی می‌کنند و دانشجویان و کارآزمودگان ایرانی در برابر طیف دوگانه فرصت اشتغال بسیار ناچیز، و محدودیتهای بسیار در زمینه آزادیهایشان، همچنان جستجو در پی فرصتهای اشتغال در خارج را به یاری‌رساندن در ساختن آینده ایران، در درون خود ایران، ترجیح می‌دهند. همزمان، اعضای نظام حاکم و خانواده‌هایشان در حالی که منافعی نامنصفانه را درو می‌کنند، بر سر راه اصلاحات مانع می‌تراشند.

ایران سرزمینی باستانی و زادگاه فرهنگی سربلند با میراث غنی آموزش و پیشرفت است. بر سر آینده ایران، مردم ایران تصمیم خواهند گرفت. هم‌اکنون مردم ایران درگیر پرسش‌هایی دشوار در باره چگونه‌ساختن جامعه‌ای مدرن و درخور قرن بیست و یکم‌اند جامعه‌ای که همزمان، هم مسلمان است، هم شکوفا و پیشرو، و هم آزاد.

دوستی میان مردم ایران و مردم آمریکا سابقه‌ای دیرینه دارد. مردم ایران همچنانکه به سوی آینده‌ای برخوردار از آزادی بیشتر و مدارای بیشتر پیش می‌روند، دوستی بهتر از ایالات متحده آمریکا نخواهند داشت.

خامنه‌ای: شعار مرگ بر آمریکا از شعارهای اصلی ماست

آقای خاتمی رییس جمهور محترم با موضع‌گیری خود به رییس جمهور آمریکا تودهنی زد

آیت‌الله خامنه‌ای رهبر حکومت در سخنانی بیانیه اخیر رئیس جمهور آمریکا در مورد ایران را تکرار اشتباهات فاحش گذشته و نشانه سردرگمی سردمداران آمریکا دانست و با اشاره به موضع‌گیری صریح و قاطعانه مسئولان و جناح‌های مختلف سیاسی در مقابل این بیانیه تصریح کرد: آحاد مختلف ملت ایران نیز در روز جمعه یکبار دیگر با نمایش پرشکوه وحدت خود، آمریکا را بیشتر از گذشته پشیمان خواهند کرد.

خامنه‌ای بیانیه اخیر رئیس جمهور آمریکا را، اقدامی عبرت‌آموز و هوشیارکننده برای ملت و آگاهان سیاسی ارزیابی کرد و افزود: این بیانیه نشان داد که دشمنان و بیگانگان همچنان درصدد تسلط دوباره بر ایران و گرفتن انتقام از ملت ایران به‌دلیل استقلال‌خواهی و تسلیم‌نشدن این ملت در مقابل قدرت‌های جهانی هستند. وی با اشاره به ترفند رژیم آمریکا برای ایجاد دو دستگی و اختلاف میان عناصر اصلی کشور و تفکیک میان آنان و ادعای طرفداری از یک طرف تاکید کرد: آمریکائی‌ها به دروغ مدعی طرفداری از یک گروه و یا جناح هستند زیرا آنها را نیز قبول ندارند و اگر به فرض هم ملت ایران متوجه شود که آمریکا حامی یک جناح در کشور است، به‌همین دلیل آن جناح را قبول نخواهد کرد.

آقای خاتمی رئیس جمهور محترم با موضع‌گیری خود به رئیس جمهور آمریکا تودهنی زد و جناح‌های مختلف کشور نیز برغم اختلاف سلیقه‌ها، در این موضوع همه یک حرف زدند و اعلام کردند: با هر گونه دخالت در امور داخلی کشور مخالفند.

خامنه‌ای رئیس جمهور آمریکا را راس فتنه توصیف و تاکید کرد: این شخص وقیحانه دم از دوستی با ملت‌ها می‌زند در حالی‌که آمریکا ضمن قبول کشتار غیر نظامیان در افغانستان از عذرخواهی سر باز می‌زند و در فلسطین نیز شریک قطعی جنایات صهیونیست‌های وحشی است. رئیس جمهور آمریکا در حالی سخن از تمایل مردم ایران برای پیشرفت و ترقی همچون ملت‌های دیگر سخن به میان می‌آورد که رژیم آمریکا از هیچ مانع‌تراشی بر ضد ملت و دولت ایران در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی در صحنه‌های بین‌المللی فروگذاری نمی‌کند. خامنه‌ای با تاکید بر اینکه ملت ایران همانگونه که همانند ملت‌های دیگر تمایل به پیشرفت دارد، در تنفر از آمریکا نیز در کنار ملت‌های دیگر است؛ از رژیم آمریکا به‌عنوان منفورترین و بدنام‌ترین دولت‌ها در میان کشورهای اسلامی و همچنین غیراسلامی یاد و خاطرنشان کرد: اکنون دیگر فقط

ادامه در صفحه ۴

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرائی

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

از اعلامیه رئیس جمهور آمریکا در مورد ایران استقبال می‌کنیم

جرج دبلیو بوش رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در اعلامیه‌ای که روز جمعه ۲۱ تیرماه انتشار یافت، ضمن اشاره بدین که «مردم ایران خواهان همان آزادیها، حقوق بشر و فرصتهایی هستند که مردم گوشه و کنار جهان مایل به داشتن آن هستند»، از دولت ایران خواست به امیدها و خواست مردم ایران گوش کند. رئیس جمهور آمریکا افزود در دو انتخابات اخیر ریاست جمهوری و انتخابات مجلس و شوراهای شهر «اکثریت عظیمی از ملت ایران رای به اصلاحات سیاسی و اقتصادی دادند. با اینحال گروه غیرمنتخبی که حاکمان واقعی ایران هستند به این صداها گوش نمی‌کنند». جرج بوش خاطرنشان کرد: «دانشجویان ایرانی، روزنامه‌نگاران و نمایندگان مجلس بخاطر طرفداری از اصلاحات یا انتقاد از رژیم حاکم همچنان دستگیر و مرعوب و با آنان بدرفتاری می‌شود. نشریات مستقل سرکوب می‌شوند و دانشجویان و متخصصین با استعداد با شبح دوگانه مشاغل بسیار اندک و محدودیتهای بسیار زیاد در آزادی‌های خود روبرو هستند و بجای آنکه در داخل کشور به بنای آینده ایران کمک کنند در خارج به دنبال فرصتهای شغلی می‌روند. در اینحال اعضای رژیم حاکم و خانواده‌های آنان ضمن برخورداری از امتیازات و مزایای غیرعادلانه کماکان به سدکردن راه اصلاحات ادامه می‌دهند». رئیس جمهور آمریکا در این اعلامیه نوشته است «ایران سرزمینی باستانی و جایگاه فرهنگی پرافتخار با میراثی غنی از معرفت و پیشرفت است. آینده ایران توسط مردم ایران تعیین خواهد شد». در پایان اعلامیه جرج بوش آمده است: «در حالیکه ملت ایران بسوی آینده‌ای قرین آزادی و مدارای بیشتر گام برمی‌دارد، دوستی بهتر از ایالات متحده آمریکا نخواهد داشت».

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) که در سالها و ماه‌های گذشته پیوسته از مواضع آقای بوش و دولت او در قبال ایران انتقاد کرده است، ضمن حفظ این انتقاد از گفتمان «محور شرارت» و محکوم‌کردن تدارکات نظامی آمریکا برای حمله به عراق و استفاده از تهدید نظامی برای ایجاد تغییرات مطلوب واشنگتن در سیاست بین‌المللی، از اعلامیه اخیر رئیس جمهور آمریکا در مورد ایران استقبال می‌کند و امیدوار است سیاست آتی واشنگتن در قبال کشور ما، بر پایه اعلامیه ۲۱ تیر آقای بوش تنظیم شود. آقای بوش در این اعلامیه، به خواست آزادیخواهان ایرانی مبنی بر حمایت سیاسی از مبارزه مردم ایران برای اصلاحات سیاسی و اقتصادی پاسخ داده و به درستی، مانع اصلی این مبارزه را «گروه غیر منتخبی که حاکمان واقعی ایران هستند» اعلام کرده است. اشاره آقای بوش به «فرهنگ پرافتخار ایران»، در تضاد آشکار با سخنرانی محور شرارت ایشان قرار دارد.

در جهان به هم پیوسته کنونی، دفاع از حقوق انسانی همه ملت های جهان، نه تنها حق، که وظیفه تک تک اعضای جامعه جهانی است. در شرایطی که استبداد مذهبی حاکم بر ایران، علیرغم رای بارها به صندوق ریخته‌شده مردم، بر مسند قدرت نشسته است و به بستن روزنامه‌ها و در زندان نگه‌داشتن دانشجویان و روزنامه‌نگاران ادامه می‌دهد، در شرایطی که قوه قضائیه ایران، آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان را تنها به خاطر انتقاد از روحانیت، به دادگاه می‌کشد و به زندان می‌فرستد و قاتلان و ضاربان را آزاد می‌کند تا روز روشن برای شناسایی از مردم عکس بگیرند، حمایت بین‌المللی از مردم ایران در برابر خودکامگان حاکم، ضروری است. اعلامیه آقای بوش، گامی در راستای این اعلام حمایت و پیروزی بزرگی برای مردم و آزادیخواهان ایران است. سیاست‌های عملی دولت آمریکا در آینده هر چه باشد، همین که رئیس جمهور این کشور، مبارزه دمکراتیک مردم ایران را به رسمیت شناخته و با ادای احترام به مردم ایران، از آنان اعلام حمایت کرده است، دستاورد سالها تلاش خستگی‌ناپذیر مردم کشور ما برای حاکم‌شدن بر سرنوشت خود است. در عین حال، اگر این اعلامیه، راستای مشی آینده واشنگتن در قبال کشور ما باشد، سرآغاز فصل نوینی در مناسبات دو ملت خواهد بود.

مبارزه مردم ایران برای دمکراسی، نیاز به حمایت سیاسی بین‌المللی دارد، اما تهدید نظامی خارجی و تحریم اقتصادی، به این مبارزه لطمه می‌زند. اگر دولت ایالات متحده در صدد است سیاست خود در قبال ایران را بر پایه اعلامیه آقای بوش تنظیم کند، باید هر اقدام را با این محک بسنجد که به سود یا ضرر اکثریت مردم ایران است. ما این انتقاد به اعلامیه آقای بوش را که گویا «مداخله‌جویانه» است، صرفنظر از ارزیابی خود از سیاست‌های بین‌المللی ایالات متحده، موجه نمی‌دانیم و معتقدیم مواردی که رئیس جمهور آمریکا بدان اشاره کرده است، از مصادیق بارز نقض حقوق اولیه مردم ایران از سوی استبداد مذهبی است. این حقوق، در مقررات بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر که ایران نیز از امضاکنندگان آن است، تصریح شده‌اند و نظارت بر رعایت آن و اعتراض به نقض آن، از ضروریات زندگی جامعه بشری در جهان کنونی است.

ما می‌دانیم که استبداد مذهبی حاکم بر ایران، خواهد کوشید مبارزه آزادیخواهان ایرانی راکه در اعلامیه آقای بوش از آن اعلام حمایت شده است، آماج تبلیغات «ضد آمریکایی» قرار دهد و چنین وانمود سازد که منشا این مبارزه، نه خواست‌ها و امیدهای مردم ایران، که «مداخله خارجی» است. حنای چنین تبلیغاتی دیگر مدتهاست نزد مردم ایران رنگی ندارد. استقبال آزادیخواهان ایرانی از اعلامیه آقای بوش، چیزی جز اعمال حق مسلم مردم ایران در بهره‌مندشدن از حمایت بین‌المللی در برابر خودکامگی حاکمان ایران نیست. در حالی که مستبدین حاکم می‌خواهند به دور از چشمان مراقب جامعه جهانی، هر آنچه می‌خواهند بر سر مردم ایران بیاورند، ارتباطات بین‌المللی برای مردم ایران این دستاورد را دارد که در برابر حکومتی که قدرت و ثروت و اسلحه و تریبونهای تبلیغاتی را در انحصار خود دارد، تنها نمی‌مانند.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

بیست و سوم تیرماه ۱۸۳۱

www.iran-archive.com

واکنشها نسبت به موضع سازمان در قبال اعلامیه رئیس جمهور آمریکا

موضع‌گیری هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در قبال اعلامیه ۲۱ تیر رئیس جمهور آمریکا پیرامون ایران، در داخل و خارج از کشور واکنش‌هایی را برانگیخت که نگاهی دقیق‌تر به آن، روشنگر واقعیاتی چند در ارتباط با رویدادهای سیاسی جاری ایران است. ما در اینجا بدون اینکه قصد یک‌کاسه کردن نیت‌های منجر به واکنش‌های مختلف را داشته باشیم، به این واکنش‌ها می‌پردازیم.

در ایران، امیر محبیان از گردانندگان روزنامه رسالت، ارگان محافظه‌کاران مسلط بر حاکمیت جمهوری اسلامی، در هفته گذشته دو بار به موضع‌گیری سازمان اشاره کرد. وی بار نخست گفت فدائیان اکثریت، در پی برپاکردن حکومت کمونیستی مورد حمایت آمریکا هستند و بار دوم، مخالفان جناح مسلط حکومت ایران را به سه دسته مخالفان درون نظام جمهوری اسلامی، اپوزیسیون خارج از نظام و اپوزیسیون بینابینی تقسیم کرد. محبیان افزود دسته اول، می‌خواهد با حفظ نظام، حاکمیت را عوض کند و جهت‌گیری نظام را تغییر دهد. دسته دوم، در پی تعویض نظام است و دسته سوم، می‌خواهد از طریق تعویض حاکمیت، نظام را نیز تغییر دهد. این روزنامه‌نگار محافظه‌کار مدعی شد هر سه دسته، خواهان جلب حمایت آمریکا هستند و تأثیر عملکرد همه آنها یکی است.

علاوه بر محبیان، انبارلوئی از دیگر گردانندگان رسالت نیز در هفته گذشته در حمله به نیروهایی که در اعلامیه رئیس جمهور آمریکا نکات مثبتی دیده‌اند، بسیار فعال بود و بارها این نیروها را تحت عنوان «وطن‌فروش» زیر بار دشنام و ناسزا گرفت.

این واکنش‌ها، دور از انتظار نبود. در خود اعلامیه سازمان ما نیز آمده بود: «ما می‌دانیم که استبداد مذهبی حاکم بر ایران، خواهد کوشید مبارزه آزادیخواهان ایرانی را که در اعلامیه آقای بوش از آن اعلام حمایت شده است، آماج تبلیغات «ضد آمریکایی» قرار دهد و چنین وانمود سازد که منشأ این مبارزه، نه خواست‌ها و امیدهای مردم ایران، که «مداخله خارجی» است. حنای چنین تبلیغاتی دیگر مدتهاست نزد مردم ایران رنگی ندارد».

استبداد مذهبی در ایران و در رأس آن افرادی مانند آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در حالی دیگران را متهم به «خیانت» می‌کنند که خود سابقه‌ای ننگین از قربانی‌کردن منافع ملی به پای مطامع قدرت‌طلبانه حقیر خویش، یدک می‌کشند. گذشته و حال فدائیان خلق، روشن، و حرف و عمل آنها یکی است. فدائیان خلق، از آغاز تأسیس، مخالف سیاستهای برتری‌طلبانه حکومت آمریکا در عرصه بین‌المللی، و مبارزانی خستگی‌ناپذیر علیه نفوذ نواستعماری ایالات متحده در ایران بوده‌اند. آن روزهایی که بسیاری از محافظه‌کاران فعلا حاکم در ایران و بسیاری از روحانیونی که اکنون در مسند قدرت نشسته‌اند، در انجمن‌هایی مانند حجتیه به جان شاه به مثابه کارگزار آمریکا در ایران دعا می‌کردند، صدها فدائی خلق در سیاهچال‌های رژیم شاه و در میدانهای تیر، امیدهای دیرین مردم ایران برای دستیابی به استقلال را فریاد می‌کردند. همین امروز هم که آقایان، مخفیانه منافع ملی ایران را قربانی زد و بند با نمایندگان قدرت‌های خارجی می‌کنند، این مائیم که باید حضرات را به خاطر خیانت مورد بازخواست قرار دهیم. اگر فدائیان خلق که همین امکانات بسیار محدود اطلاع‌رسانی آنها برای ارتباط با مردم ایران نیز با کار و تلاش فداکارانه و بدون بهره‌برداری از هیچ گونه کمک دیگری به جز مختصری که با زدن از خرج معاش به دست می‌آید، حاضر می‌شدند در اتخاذ مواضع خود، چیزی به جز آنچه به عنوان منافع مردم تشخیص می‌دهند را در نظر بگیرند، مطمئناً اولین کسانی که به ما پیشنهاد «وفاق ملی» می‌دادند امثال آقای محبیان بودند. اکنون این آقایان که جواد لاریجانی را مخفیانه به لندن فرستادند تا ماشین سیاست خارجی آقای ناطق نوری را راه بیندازد، آقایانی که آقازاده‌هایشان در معامله با سرمایه‌داری جهانی میلیاردر شده‌اند، کسانی که پول روزنامه کم‌خوانندهٔ خود را هم از غارت مردم ایران جور می‌کنند، با وقاحت به دیگران برچسب خیانت می‌زنند. خائن به منافع ملی کسی است که هزار راز پنهان از مردم دارد، نه آن کس که هر آنچه می‌اندیشد، می‌گوید و با مصلحت‌اندیشی و «تقیه» میانه‌ای ندارد. ما می‌گوییم این اعلامیه اخیر رئیس جمهور آمریکا حاوی نکات مثبتی بود و امیدواریم سیاست آمریکا در قبال ایران در آینده بر اساس آن تنظیم شود. همین و بس. نه از انتقادات خود به سیاست‌های برتری‌طلبانه ایالات متحده دست کشیده‌ایم، نه کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است. این روش را مقایسه کنید با کار حکومتی که ننگ ایران گیت بر دامان آن نشسته است و کسانی را که آن ماجرا را افشا کردند، به دار آویخت، و تازه باز فریاد مرگ بر آمریکا سر می‌دهد. ما خائنیم یا کسانی که مخفیانه آدم به قبرس می‌فرستند تا به نمایندگان دولت آمریکا برای مذاکره غیرقانونی و غیررسمی التماس کنند؟ ما وطن‌فروشیم یا آنهایی که همه بده و بستان‌هایشان با طرفهای خارجی با روغن پورسانت چرب می‌شود؟ ما وطن‌فروشیم یا حضراتی که یک رقم از شهرام جزایری ۵۰۰ میلیون تومان رشوه گرفته‌اند؟ چه کسی خائن است؟ کسانی که هر چه داشتند بر سر آرمان خود گذاشتند، سرشان بالای دار رفت و باقی‌مانده آنان در دیار غربت، با غم جانکاه دوری از وطن سر می‌کنند، یا آقایانی که دارایی هر کدام از آنها به اندازه چندین برابر مجموع مایملک صدها تن از اعضای سازمان ماست؟ چگونه است که تقریباً همه مقامات عالی حکومتی میلیاردرند؟ آیا غیر از این است که آنان از قدرت خود، سوءاستفاده (به قول خودشان رانت‌خواری) کرده‌اند و از بابت سودهای میلیاردی که به شرکای خارجی خود رسانده‌اند، بار خود و هفت نسل پس از خود را بسته‌اند؟

فدائیان خلق از طعنه‌ها و تهدیدهای این حضرات نه تنها هراسی ندارند، بلکه با مشاهده کفی که بر دهان پر از دشنام آنان جمع شده است اطمینان می‌یابند که نباید دچار خطا شده باشند.

بنابراین، تکلیف ما با حملات امثال گردانندگان رسالت روشن است. ما از آقایان انتظاری جز این نداشتیم.

* * *

البته انتقاد به فدائیان خلق به دشمنان اصلاحات و آزادی محدود نمی‌شود. برخی از دوستان ما نیز ندرتاً با نوشتن مقالات و نامه‌ها و عمدتاً شفاهی از بابت موضعی که اتخاذ کردیم خرده گرفتند. جا دارد از دوستانی که به انتقاد شفاهی پرداخته‌اند بخواهیم این انتقادات را علنی کنند و بنویسند. جنبش آزادیخواهانه مردم ایران از این بحث‌ها سود می‌برد. ما تا آنجا که در اظهارنظرهای تاکنونی منعکس شده است، به پاره‌ای از انتقادات می‌پردازیم.

شماری از شخصیت‌ها و رفقای چپ، به ما انتقاد می‌کنند که چرا از یک موضع‌گیری دولت آمریکا که سرمنشأ همه بحران‌های بین‌المللی است و مشی نظامی‌گری آن، امنیت جهانی و از جمله امنیت ملی ما را تهدید می‌کند، استقبال کرده‌ایم. این نوع انتقادات خود به چند دسته تقسیم می‌شوند:

گروه نخست انتقادکنندگان، هر چه را از واشنگتن برخیزد مظهر تمام عیار شرارت می‌دانند، خواه اعلامیه اخیر جرج بوش باشد خواه سخنرانی مادلن آلبرایت در انتقاد از نقش آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد. از نظر این گروه، هر اعلامیه یک مقام آمریکایی یا متکبرانه است یا مزورانه. از نظر این دوستان، در عرصه بین‌المللی باید «هر چه فریاد داریم بر سر آمریکا بکشیم». سازمان ما مدتهاست که از این دیدگاه فاصله گرفته است. از نظر ما، جهان پیچیده‌تر از آنست که بتوان همه پدیده‌های آن را با یک «تضاد اصلی» توضیح داد. ما از پیش منتفی نمی‌دانیم که در عرصه‌هایی، میان مواضع دولت آمریکا و منافع ملت ما یا ملت‌های دیگر، «همسویی» ایجاد شود. وقتی آمریکا از دولت‌های دیگر می‌خواهد به برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی کمک نکنند، این اعمال فشار از نظر ما به سود مردم ایران است، چه جمهوری اسلامی به دنبال دستیابی به بمب اتمی باشد یا نباشد. باورهای ما دیگر به گونه‌ای نیست که برای معتبرماندن آن ناچار شویم چشم بروی تشعشع‌زدگی مردم بیگناه بوشهر که جمهوری اسلامی و روسیه می‌خواهند بیخ گوششان یک بمب ساعتی چرنوبیلی کار بگذارند، ببندیم.

و اما گروه دیگری از دوستان که ما را بابت آنچه خوش‌بینی بیجا در مورد موضع اخیر بوش می‌نامند، نکوهش کرده‌اند، میان اعلامیه ۲۱ تیر رئیس جمهوری آمریکا و فی‌المثل نطق خانم آلبرایت در انتقاد از گذشته سیاست آمریکا در قبال ایران، تفاوت قائلند و برآنند که از یک حکومت جمهوریخواه آمریکا، با شناختی که از حزب جمهوریخواه، سوابق تاریخی آن و همین پیشینه یک سال و نیم زمامداری بوش داریم، چیزی جز شر نباید انتظار داشت. شواهدی که نظر این دوستان را تأیید کند، کم نیست: از پس‌گرفتن امضاهای آمریکا پای معاهده‌های بین‌المللی حفظ محیط زیست و تشکیل دادگاه بین‌المللی در مورد جنایات جنگی گرفته تا کشتار مردم بیگناه افغانستان، از پشت‌گرمی دادن به آریل شارون در کشتار فلسطینی‌ها گرفته تا مخالفت با لغو تحریمی که تاکنون صدها هزار نفر مردم بیگناه عراق قربانی آن شده‌اند. اما شواهدی نیز وجود دارد که در این کارنامه منفی نمی‌گنجد. اگر از دوستان چپ، آزادیخواه و لائیک خود در افغانستان بپرسیم که نظرشان در باره نقش آمریکا در افغانستان چیست، در کنار انتقاداتی که ممکن است به بمباران افغانستان توسط نیروهای آمریکایی داشته باشند، یادآور می‌شوند که بدون ایفای نقش آمریکا، کشور همسایه ما هنوز گرفتار سیاه‌ترین و شوم‌ترین حکومت جهان بود. اگر از یاسر عرفات و یارانش بپرسیم که نقش آمریکا در فلسطین را چگونه می‌بینند، هم خشم خود را از بی‌اعتنایی بوش به انتخاب دمکراتیک مردم فلسطین ابراز می‌کنند و هم می‌گویند هنوز امیدوارند دولت آمریکا برای تشکیل دولت مستقل فلسطینی به اسرائیل فشار وارد آورد. واقعیت این است که واقعیات موجود جهان نمی‌تواند از سوی هیچ نیرو و دولتی نادیده گرفته شود، حتی دولت ایالات متحده که بسیار مایل است آن را به قدرقدرتی بشناسند. دولت ایالات متحده نیز ناگزیر است در کنار منافع و فشار لابی‌هایی که بیشترین تأثیر را در سیاست آن دارند و محافل سرمایه‌داری مالی، تسلیحاتی و نفتی را نمایندگی می‌کنند، به درجات متفاوت افکار عمومی آمریکا و جهان را در نظر بگیرد. این تأثیرپذیری در مورد حکومت جمهوریخواهان کمتر از حکومت حزب دمکرات است، اما باز در حد صفر نیست. این امکان منتفی نیست که حتی دولت حزب جمهوریخواه نیز در مقاطعی و در مورد مسائل معین، ناگزیر از اتخاذ مواضعی شود که پاسخگوی خواست و منافع یک ملت معین باشد. بیانیه اخیر سازمان، صرفاً به چنین امکانی اشاره دارد، بدون آنکه در آن مورد حاوی حکم و پیش‌بینی قطعی باشد.

نوعی دیگر از انتقاد از ناحیه دوستانی که در ارزیابی کلی از اوضاع بین‌المللی با تحلیل ما که به اختصار آوردیم موافقند، متوجه آن است که گویا بیانیه سازمان، شتابزده صادر شده و مسئولان سازمان منتظر نمانده‌اند تا ببینند واقعاً تغییری کیفی در سیاست آمریکا حادث می‌شود یا نه. در پاسخ بدین انتقاد، بگذارید بنا را بر بدبینانه‌ترین حالت بگذاریم، یعنی فرض کنیم که بیانیه جرج بوش، اقدامی صرفاً تاکتیکی - مثلا برای خنثی نگه‌داشتن حکومت ایران در صورت حمله نظامی آمریکا به عراق - بوده است و بعداً سیاست تهدید و ماجراجویی نظامی از جمله در قبال ایران، بیانیه ۲۱ تیر رئیس جمهور آمریکا را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. اگر هم چنین باشد، خود اهمیت صدور بیانیه اخیر بدان حد بود که ما را به موضعگیری و اظهار این امیدواری که دولت آمریکا مفاد

ادامه در صفحه ۴

سیاستمداران جمهوری اسلامی در پاسخ به رئیس جمهور آمریکا چه گفتند؟

در پاسخ به بیانیه ۲۱ تیرماه جرج بوش رئیس جمهور آمریکا که فرصتی استثنایی را برای آغاز گفتگوی میان دو کشور برای غلبه بر بحران ۲۳ ساله حاکم بر روابط آنها به وجود آورده بود، سیاستمداران جمهوری اسلامی عموماً مواضعی گرفتند که بار دیگر بی‌مسئولیتی و بی‌اعتنایی آنان به منافع ملی ایران را نشان داد.

در رأس همه این سیاستمداران، آیت‌الله خامنه‌ای بود که به راستی گوی سبقت را در بی‌انصافی از همه ربود و در پاسخ به رئیس جمهور آمریکا که سخن از فرهنگ غنی و سرشار از معرفت ایران به میان آورده است، نهایت تلاش خود را به کار برد تا ثابت کند آقای بوش به خطا رفته است. «رهبر مذهبی» جمهوری اسلامی ایران که قاعدتا باید سرمشقی از عفت کلام و متانت باشد، چندین بار از زدن «تودهنی» به رئیس جمهور آمریکا سخن گفت و در حالی که با لذت و لبخندی بر لب، به فریادهای «خامنه‌ای رهبر» گوش می‌داد، جماعت حاضر را تشویق می‌کرد که مرگ بر آمریکا هم بگویند. آقای خامنه‌ای می‌توانست حداقل پاسخ انتقادات مؤدبانه رئیس جمهور آمریکا به نهادهای غیرانتخابی در ایران را مؤدبانه بدهد و مثلا بگوید که من هم منتخب مجلس خبرگانم. اما رهبر جمهوری اسلامی چنین نکرد و هر آنچه در قدرت داشت کرد تا در آمریکا کسانی که مخالف صدور بیانیه بوش بوده‌اند (احتمالا بخشی از لابی طرفدار حکومت اسرائیل) بتوانند به جرج بوش خرده بگیرند که چرا غرور ملی آمریکا را برای گفتگوی متمدنانه با حضراتی زیر پا گذاشته است که زبانی جز دشنام نمی‌فهمند. آقای خامنه‌ای از گفتمان منطقی رئیس جمهور آمریکا بیشتر برآشفته است تا نطق چندی پیش او در باره محور شرارت. پاسخ آیت‌الله خامنه‌ای، معتقدان به «محور شرارت» در آمریکا را در موضع خود پابرجاتر خواهد کرد، چراکه نطق رهبر جمهوری اسلامی، تجسم واقعی شرارت بود. این نطق، طراحان مشی «محور شرارت» در آمریکا را متقاعد خواهد کرد که رهبری ایران، زبانی جز زبان زور و تهدید نمی‌فهمد. دود این قیصریه‌ای که آقای خامنه‌ای برای دستمال متعفن قدرت آتش زده است، به چشم مردم ایران خواهد رفت.

پاسخ آقای خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایران به رئیس جمهوری آمریکا، اگر چه در لحن کمی مؤدبانه‌تر از سخنان رهبر بود، اما در بی‌انصافی تقریباً دست کمی از آن نداشت. بیهوده نبود که آقای خامنه‌ای از خاتمی به خاطر اینکه «توی دهان رئیس جمهور آمریکا زده است» قدردانی کرد. آقای خاتمی که همصدا با سایر رهبران جمهوری اسلامی از بام تا شام برای کل جهان و تمدن‌های آن نسخه صادر می‌کند، رئیس جمهوری آمریکا را بابت انتقاداتش به نقض حقوق بشر در ایران متهم به «دخالت در امور داخلی ایران» کرد. اگر از نظر آقای خاتمی یادآوری معیارهای بین‌المللی به حکومت ایشان، مداخله‌جویی است، پس نام اسلحه فرستادن برای حماس و حزب‌الله لبنان را چه می‌توان نهاد؟ آقای خاتمی که اینچنین همه زرادخانه کلامی خود را صرف مقابله با یک بیانیه در مجموع دوستانه خطاب به مردم ایران و منتخبینشان، از جمله شخص ایشان می‌کند، با چه لحنی می‌خواهد از بلوکه‌شدن دارایی‌های ایران در آمریکا و تحریم‌های اقتصادی ایالات متحده علیه ایران انتقاد کند؟

بخش دیگری از سخنان آقای خاتمی که بسیار حیرت‌آور بود، این ادعای ایشان بود که جمهوری اسلامی «مردمسالارترین، باثبات‌ترین و صلحدوست‌ترین» کشور دنیاست. اگر کسی بود که در وجود رابطه دچار اخلال آقای خاتمی با واقعیت شک داشت، این شک او با چنین سخنانی برطرف شد. باثبات‌ترین حکومت دنیا از یک انتقاد ملایم آنچنان به هراس افتاده است که همه توان خود را بسیج می‌کند تا طرفدارانش را به خیابانها آورد. صلحدوست‌ترین کشور دنیا کشوری است که در تلویزیون آن می‌گویند «یک کودک صهیونیست در عملیات شهادت‌طلبانه فلسطینی‌ها به هلاکت رسید». و بالاخره مردمسالارترین حکومت دنیا حکومتی است که رئیس جمهور منتخب آن که ظاهراً مسئول سیاست خارجی نیز هست می‌گوید از شعار مرگ بر آمریکا و آتش‌زدن پرچم آمریکا دل خوشی ندارد، اما رهبر با صدور دستور دادن شعار مرگ بر آمریکا به ریش منتخب مردم می‌خندد.

تجسم کامل وقاحت، هاشمی رفسنجانی، اعلامیه بوش را وقیحانه نامید. گویی مفاد انتقادی اعلامیه بوش درست قبایی بود که بر تن رفسنجانی دوخته باشند. رفسنجانی از همان غیرمنتخب‌هایی است که از حکام واقعی ایران است. مگر نه این است که مردم تهران، آقای رفسنجانی را به قعر جدول انتخابات فرستادند و تنها ترحم آقای جنتی بر رئیس مجمع تشخیص مصلحت، او را به مرتبه سی‌ام ارتقا داد و با عنوان «آغاسی» مضحکه کوچه و بازار کرد؟ همین آقای رفسنجانی باز هم به روی مبارک نیاورد و اکنون می‌خواهد مجمع تشخیص مصلحت خود را به عنوان یک نهاد قانونگذاری، بالاتر از مجلس قرار دهد. مگر نه این است که آقای رفسنجانی و خانواده ایشان، ضمن برخورداری از امتیازات و مزایای غیرعادلانه کماکان به سدکردن راه اصلاحات ادامه می‌دهند؟ آقای رفسنجانی شاید بیش از هر کس دیگری وصف خود را در بیانیه رئیس جمهور آمریکا باز یافت. اما بیشترین عصبانیت رئیس مجمع تشخیص مصلحت از این نبود، بلکه بدین خاطر بود که حضرتشان همین چند وقت پیش نمایندگانی به قبرس فرستادند و خواستند مخفیانه با دولت بوش کنار بیایند و اکنون پاسخ آن التماس غیرعلنی را به صورت بیانیه‌ای علنی گرفته‌اند. آقای رفسنجانی هنوز گمان می‌کند دنیا همان دنیای دهه شصت است که در آن، رونالد ریگان همراه محموله اسلحه برای آقای رفسنجانی کیک و انجیل امضاشده فرستاد. اکنون آقای رفسنجانی می‌توانند یک نسخه از بیانیه اخیر رئیس جمهور آمریکا را به موزه رفسنجان بدهد که انجیل اهدایی ریگان در آنجا نگهداری می‌شود.

واکنش محافظه‌کاران در حکومت جمهوری اسلامی نسبت به بیانیه جرج بوش قابل پیش‌بینی بود. آنان بدون اینکه متن بیانیه رئیس جمهور آمریکا را بازتاب دهند سخن از مداخله‌جویی و تهدید به میان آوردند. صفحات روزنامه‌هایی مانند رسالت این روزها پر از مقالات ضدآمریکایی است. در این میان اصلاح‌طلبان حکومتی نیز عمدتاً به صف محافظه‌کاران پیوستند و مانند آقای خاتمی «مداخله‌جویی» بازتاب‌یافته در بیانیه بوش دم زدند. برخی از اصلاح‌طلبان حکومتی از دولت آمریکا خواستند در مورد سیاست داخلی ایران سکوت اختیار کند. آنان که جرأت فاصله گرفتن از گفتمان حاکم را ندارند، فقدان شهامت خود را با انتقادهای غرا به تاریخ برتری‌طلبی ایالات متحده پوشاندند.

معدود بودند صداهای شجاعانه‌ای که مانند علیرضا علوی‌تبار و فیض‌الله عربسرخی از واکنش رسمی حکومت ایران در قبال بیانیه رئیس جمهور آمریکا انتقاد کردند و خواهان آن شدند که نکات مثبت در بیانیه رئیس جمهور آمریکا مورد توجه قرار گیرد. این بخش محدود از اصلاح‌طلبان حکومتی، نشان دادند که در مواضع سیاسی خود از نهضت آزادی نیز که رهبر آن ابراهیم یزدی (لابد در انتظار کوتاه‌آمدن قوه قضائیه در پرونده‌های جاری) به خیل مخالفان بیانیه بوش پیوست، پیشرفته‌تر و ثابت‌قدم‌ترند. ▣

www.iran-archive.com

سرنوشت قانون کار در مجلس مشخص خواهد شد یا در خیابان

ده‌ها هزار نفر از کارگران کارخانه‌ها و موسسات بزرگ و کوچک تولیدی و خدماتی علیرغم موانع و تهدیدهای بسیاری که با آن مواجه بودند و در شرایطی که سندیکاها و تشکل‌های مستقل سندیکایی حق فعالیت ندارند در روز ۲۵ تیرماه برای نشان دادن مخالفت و انزجار خود از سیاست‌هایی ضدکارگری حکومت که تاکنون ثمری جز فقر و فلاکت و نابسامانی اجتماعی و خانوادگی برای کارگران نداشته است در مقابل ساختمان سازمان تامین اجتماعی و وزارت کار در خیابان آزادی تهران دست به یک تجمع اعتراضی شکوهمند و کم‌سابقه زدند.

این تجمع هم به لحاظ کثرت و هم به لحاظ خواسته‌هایی که در آن مطرح شد یکی از بزرگترین تظاهرات سال‌های بعد از انقلاب بود. بر اساس گزارشات رسیده هزاران نفر از مردم عادی و ساده نیز به نشانه حمایت و همبستگی با کارگران معترض در پیرامون آنان گرد آمده بودند که به اشکال گوناگون با کارگران و خواسته‌های آنان همدلی و همراهی نشان می‌دادند، اگرچه بهانه این گردهمایی اعتراض مستقیم دولت برای اصلاح قانون کار فعلی به سود کارفرمایان و صاحبان سرمایه بود، اما کارگران از فرصت دست‌آمده برای نمایش هشتم و فوت خود نسبت به سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی ضد کارگری هر دو جناح رژیم نهایت استفاده را کردند. کارگران با سردادن شعار و به دست گرفتن پلاکاردهایی که خود سدهای مهم خود را بر آن‌ها نوشته بودند مخالفت و خشم خود را بر علیه وضع وجود به نمایش گذاشتند. به هنگام این گردهمایی اعتراضی خانه کارگر سعی می‌کرد که با استفاده از خشم و نارضایتی کارگران نسبت به سیاست‌های اقتصادی دولت خواسته‌ها و اهداف جنایی خود را به پیش برند و کارگران را به امر دادن شعارهایی به نفع نظام و رهبر حکومت وادار کنند که با هشیاری کارگران این ترفند آن‌ها خنثی شد.

یکی از کارگران شرکت‌کننده در این تجمع گفت: این‌ها فکر می‌کنند که پس از این همه سال درگیری با این‌ها هنوز نمی‌دانیم چه خبر است و در پشت پرده چه می‌گذرد و تصور می‌کنند که ما نمی‌دانیم که خاموشی‌ها و موتلفه اسلامی، خامنه‌ای، رفسنجانی بودند که پیش‌قدم در تعرض به دستاوردهای جنبش کارگری شدند. خاتمی و دولت خاتمی هم به ما نشان دادند که پس از آن که به قدرت رسیدند دست‌کمی از آنها نداشتند. شعارهای ما نه طرفداری از این جناح یا آن جناح حکومت بلکه طرح خواسته‌های واقعی جنبش کارگری در شرایط کنونی است. به گفته این فعال کارگری شرکت انبوهی از فعالین مستقل کارگری در این تظاهرات و تلاش آنان باعث گردید که لحظاتی پس از آغاز گردهمایی کنترل جمع عملا از دست خانه کارگری‌ها خارج و به دست این فعالین بیفتد. به عقیده وی در میان ده‌ها هزار نفری که در این اجتماع شرکت کرده بودند، هزاران کارگر وجود داشتند که در طول سال‌های گذشته هر کدام درگیر مبارزه در کارخانه بودند. و این باعث شده بود که هر کدام از آن‌ها به یک فعال آگاه جنبش تبدیل شوند، این باعث شده بود که آن‌ها بتوانند کنترل تظاهرات را سرعت از دست سران خانه کارگر خارج کنند. با گذشت لحظاتی از گردهمایی، شرکت‌کنندگان در آن بدون توجه به درخواست‌های خانه کارگری‌ها با سردادن شعار خواسته‌های خود را که باشعارها و خواسته‌هایی از پیش تهیه شده به وسیله خانه کارگر تفاوت‌های اساسی داشت، سر دادند و پس از آن که شعارها رنگ و روی سیاسی و ضد حکومتی گرفت نیروهای نظامی و امنیتی نیز به بهانه مقابله با اشغال ساختمان تامین اجتماعی با شلیک تیر هوایی و گاز اشک‌آور به سوی کارگران خشمگین و ناراضی هجوم آوردند و به ضرب و شتم آنان پرداختند. که در نتیجه آن ده‌ها نفر مجروح و مضروب و تعداد زیادی بازداشت شدند.

هدف دولت و کارفرمایان از اصلاح قانون کار چیست؟

قانون کار فعلی در حال حاضر تنها حدود ده درصد از کل کارگران ایران را که در کارخانه‌ها و واحدهای بزرگ کار می‌کنند در بر می‌گیرد، زیرا که مجلس پنجم و ششم با تصویب لوایحی مانند معافیت کارگران کارگاه‌های کوچک و کارگران قالیباف از شمول قانون کار عملا حدود ۹۰ درصد از کارگران را از شمولیت قانون کار حذف کرده‌اند. دولت می‌خواهد به بهانه اصلاح قانون کار اندک نکات مثبتی را که در قانون کار فعلی وجود دارد حذف کند تا به قول خودش زمینه سرمایه گذاری را فراهم کند. از سال‌ها پیش به این سو نیز نمایندگان سازمان‌های کارفرمایی بارها خواهان اصلاح قانون کار به نفع خود گردیده‌اند. آن‌ها به خصوص خواهان حذف آن موادی از قانون کار هستند که اخراج کارگر به وسیله کارفرما را محدود به حکم مراجع ذیصلاح می‌کند. تردیدی نیست که قانون کار نیز به مانند قانون اساسی ایران قانونی پرتناقض و مخدوش است که احتیاج به اصلاح و بازنگری دارد. اما اصلاح و بازنگری به سود که؟ تصمیم دولت آن است که تناقضات موجود در قانون کار را به سود کارفرمایان و صاحبان سرمایه رفع کند و این چیزی است که باعث خشم و عصیان کارگران گردیده است. تناقضات موجود در قانون کار نه به خاطر ندانم‌کاری و کم‌اطلاعی از فن قانون‌نویسی بلکه امری عمدی و نتیجه توازن قوانین جنبش کارگری و سرمایه‌داران و دولت حامی آنان و تشخیص‌مصلحت سیاسی حکومت در مقطع تصویب این قانون بود. پس از آن که بحران بیکاری سراسر کشور را در بر گرفت و کارگران در موضع تدافعی قرار گرفتند دولت و کارفرمایان نیز زمان را برای تعرض به قانون کار و حقوق کارگران مناسب تشخیص داده و وارد عمل شدند.

از ابتدای شکل‌گیری جنبش کارگری تاکنون پیوسته یکی از مهمترین خواسته‌های جنبش کارگری ایران قانون کار بوده است. پس از انقلاب نیز کارگران ضمن ابراز مخالفت با قانون کار رژیم پیشین خواهان لغو ماده ۳۳ قانون مذکور که اخراج کارگر را بوسیله کارفرما مجاز می‌شمرد و تصویب یک قانون کار جدید و مترقی گردیدند. سرانجام پس از کشمکش‌های بسیار بین کارگران و کارفرمایان و دولت قانون کار فعلی تهیه و به تصویب رسید که نسبت به قانون کار زمان شاه کمی پیشرفته‌تر بود. در این قانون رژیم شاه است که اینک می‌خواهند آن را حذف کنند. این در حقیقت احیاء همان ماده ۳۳ که این قانون کار رژیم شاه است و معنی آن این است که طبقه کارگر پس از گذشت ۲۳ سال از انقلاب باید دوباره به نقطه صفر برگردانده شود. از پس از انقلاب تاکنون سیاسیت اکثر جناح‌های سرمایه‌داری ایران این بوده است که قانون کار را که تنظیم‌کننده رابطه بین کارگر و کارفرماها باید باشد حذف کند. و یا اگر نتوانستند حذف کنند، لااقل امتیاز بیشتری از آنچه که در قانون کار شاهنشاهی کارگران به دست آورده‌اند تن ندهد. احمد توکلی یکی از وزرای کار سال‌های اول انقلاب مظهر و نماینده این تمایل و گرایش عمده سرمایه‌داری ایران بود. سیاست قانون کارزدایی، سلب و پایمال‌کردن حقوق کارگران و بازپس‌گیری دستاوردهای جنبش مبارزاتی کارگران که مدتی پس از روی کار آمدن رفسنجانی آغاز شد با روی کار آمدن اصلاح‌طلبان و کنترل مجلس و دولت به دست آنان نه تنها متوقف نشد بلکه ابعاد و دامنه گسترده‌تری یافت. دولت و مجلس اصلاح‌طلب در ادامه حرکتی که از مجلس پنجم تحت کنترل محافظه‌کاران، با تصویب لایح معافیت ضدکارگری دیگری مانند رواج قراردادهای موقت کار و واگذاری کار به شرکت‌های پیمانی و راه آنان را با جدیت ادامه داده‌اند، دولت اصلاح‌طلب اینک دارد پیش‌نویس قانون کار توکلی محافظه کار را که در اثر مخالفت کارگران و نیروهای مترقی کنار گذاشته شده بود نکته به نکته اجرا می‌کند. که این خود نشان‌دهنده سیاست و عزم و اراده مشترک همه جناح‌های سرمایه‌داری ایران در برابر طبقه کارگر است. سرمایه‌داری مرتجع و هریس ایران اینک موقعیت را برای تعرض دستاوردهای جنبش کارگری مناسب تشخیص داده است هدف دیگری را نیز دنبال می‌کند و آن این است که با حذف هر گونه نظارت قانونی راه خود را برای استثمار هر چه بیشتر کارگران در آینده و در دوران رونق اقتصادی فراهم کند.

سیاست‌های ضد کارگری دولت جهت‌گیری اجتماعی و اقتصادی دولت را مشخص می‌کند. این سیاست‌ها که حمایت کامل محافظه کاران را نیز به همراه دارد در صورت ادامه موجب فقر و فلاکت و سیه‌روزی بازهم بیشتر کارگران و زحمتکشان خواهد شد. کارگرانی که دیگر نه امیدی برایشان باقی مانده و نه چیز زیادی برای از دست دادن دارند بیش از پیش آماده می‌شوند که به خیابان بیایند. به نظر می‌رسد که سرنوشت قانون کار و سرنوشت کشاکش کارگران و حکومت این بار در خیابان‌ها تعیین خواهد شد. این راهی است که دولت با سیاست‌های جانبدارانه و افراطی خود از سرمایه‌داران و کارفرمایان در مقابل کارگران قرار داده است. بنابراین عواقب ناشی از آن نیز متوجه دولت خواهد بود. ▣

واکنشها نسبت به موضع سازمان در قبال اعلامیه رئیس جمهور آمریکا

ادامه از صفحه ۳

این بیانیه را فراموش نکند، وا دارد. هرکس که با گفتمان و فرهنگ حاکم بر موضعگیری‌های اخیر آمریکا و نیز تاریخچه قبلی آن آشنایی داشته باشد، نمی‌تواند منکر آن شود که این بیانیه، رویدادی استثنایی و به‌کلی غیرمنتظره بود. بار دیگر نکات جدید در بیانیه جرج بوش را به یاد آوریم:

۱ - لحن رئیس جمهور آمریکا در مورد مبارزه آزادیخواهانه مردم ایران، کم‌سابقه بود. این لحن، توأم با ادای احترام و به رسمیت‌شناختن و تمجید از امیدها و خواستهایی بود که مردم ایران ده ها سال است برای دستیابی بدان مبارزه می‌کنند و در کلام جادویی آزادی خلاصه می‌شود. هیچ کس نمی‌تواند در سالهای اخیر بیانیه‌ای از یک رئیس جمهور آمریکا نشان دهد که با چنین لحنی نوشته شده باشد و فرهنگ ایران را پرافتخار و دارای میراثی غنی از معرفت و پیشرفت بنامد. فرض کنیم این همه ریا و تزویر باشد. آنچه در سیاست مهم است، تأثیر رویدادهاست. کمترین تأثیر انتخاب چنین لحنی از سوی رئیس جمهور آمریکا این است که در آینده می‌توان در انتقاد از هر اقدام و تصمیم واشنگتن که به منافع مردم ایران لطمه بزند، به گفته‌های خود رئیس جمهور آمریکا رجوع کرد. همین امروز نیز تصویب قانون منع صدور ویزا برای اتباع ایرانی مغایر با بیانیه بوش است. این قانون هنوز به نمایندگی‌های دیپلماتیک آمریکا ابلاغ نشده است و تلاش جامعه ایرانی در آمریکا باید با استناد به اعلامیه بوش بر این متمرکز شود که از این پس هم ابلاغ نشود. موضع جدید بوش، امکانات تأثیرگذاری و فعالیت لابی ایرانی در آمریکا را بسیار بیشتر خواهد کرد.

۲ - جرج بوش برای نخستین بار به رسمیت شناخته است که رأی مردم ایران در انتخابات سالهای اخیر، رأی به اصلاحات سیاسی و اقتصادی در راستای تحقق آزادی و حقوق بشر بود. این تأکید، اگر پی گرفته شود، وداع با سیاست آلترناتیوتراشی و حمایت از اراده و رأی مردم ایران است، ارادهای که مستقل از واشنگتن و هر نیروی خارجی دیگری شکل گرفته است و بیانگر امید و خواست صدساله مردم ایران در راستای تحقق آزادی است. چنین موضعی نیز در اظهارات یک رئیس جمهور آمریکا در قبال تحولات ایران بسیار اهمیت دارد، حتی اگر با عمل آمریکا خوانایی نداشته باشد.

۳ - انتقاد بوش از عملکرد بخش غیرانتخابی حکومت ایران، دقیقاً مطابق با انتقادی است که هم آزادیخواهان در اپوزیسیون جمهوری اسلامی و هم اصلاح‌طلبان درون جمهوری اسلامی شب و روز بیان می‌کنند. رئیس جمهور آمریکا در یکی دو جمله فشرده، این انتقاد را خلاصه کرده است. اتخاذ چنین موضعی ممکن است با عرف دیپلماتیک خوانایی چندانی نداشته باشد، اما همواره عرف دیپلماتیک، متضمن خواست و منافع مردم نیست. کدام نوع موضع برای ما ایرانیان مطلوبتر است: بیانی که در تعارفات جملات نخستین نامه، متوقف بماند و در قبال نبرد سرنوشت‌ساز میان مردم ما و استبداد سکوت اختیار کند یا بیان صریح چیزی که جز حقیقت نیست: «دانشجویان ایرانی، روزنامه‌نگاران و نمایندگان مجلس به خاطر طرفداری از اصلاحات یا انتقاد از رژیم حاکم همچنان دستگیر و مرعوب می‌شوند و با آنان بدرفتاری می‌شود. نشریات مستقل سرکوب می‌شوند... در این حال اعضای رژیم حاکم و خانواده‌های آنان ضمن برخورداری از امتیازات و مزایای غیرعادلانه کماکان به سدکردن راه اصلاحات ادامه می‌دهند». یک لحظه تصور کنید همه رؤسای دولتهای جهان چنین سخن می‌گفتند. آنگاه می‌شد از صدراعظم آلمان پرسید چرا شرکت دایملر کرایسلر به نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ۴۰۰۰ اتومبیل سریع‌السیر می‌فروشد و شریک افزایش «راندمان» نیرویی می‌شود که فعلا عمده هم و غم آن، سرکوب دانشجویان و کارگران است. می‌شد ادعاهای طرفداری از حقوق بشر را با این سنجید که قربانی منافع یک معامله صد میلیون یورویی صنایع اتومبیل‌سازی می‌شود یا نه.

۴ - برای نخستین بار، یک رئیس جمهور آمریکا از فرار مغزهای ایرانی به این کشور اظهار تأسف می‌کند. ایالات متحده در طول چندین دهه، سود بسیاری از این برده است که کشورهای فقیر، توان خود را برای پرورش الیت‌هایی به کار بندند که به سادگی توسط آمریکا دزدیده می‌شوند.

بیست سال است اپوزیسیون چپ و دمکرات جمهوری اسلامی دقیقاً برای همان چیزی مبارزه می‌کند که در بیانیه ۲۱ تیر جرج بوش بازتاب یافته است. آیا مسئولانه است که از کنار این موفقیت بزرگ - حتی اگر در حد حرف باقی بماند - به سادگی بگذریم و به هزاران ایرانی که موی خود را برای دستیابی به این گونه موفقیت‌ها سپید کرده‌اند، یک خسته نباشید هم نگوییم؟

حرف و عمل در سیاست اغلب فاصله بسیار دارند. از این رو خوش‌بینی زودرس به آینده سیاست آمریکا در قبال ایران نیز خطاست. اما حرف، حتی اگر عمل هم پشتوانه‌اش نباشد، تنها امواج صوتی و مرکبی روی کاغذ نیست. حرف گاه خود نیروی مادی ایجاد می‌کند. تصور کنید همین گفته‌های آقای بوش را آیت‌الله خامنه‌ای بر زبان می‌آورد، در حالی که مطمئن می‌بودیم فقط حرف است و ایشان کماکان به دسیسه‌چینی علیه مردم ایران ادامه می‌دهد. آیا نباید از گفته‌های آقای خامنه‌ای استقبال می‌کردیم و می‌گفتیم امیدواریم عمل آینده ایشان با حرف جدیدشان منطبق شود؟ پنج سال است که اصلاح‌طلبان حکومتی و برخی از نیروهای اپوزیسیون برای این تلاش می‌کنند که آقای خامنه‌ای را بر سر عقل آورند تا شاید آنچه را رئیس جمهوری آمریکا گفت در حدی بسیار پائین‌تر بگوید. چگونه است که خلاصه کردن مبارزه سیاسی به تلاش برای مجاب‌کردن یک دیکتاتور به دست‌کشیدن از خودکامگی مجاز است، اما استقبال از موضع‌گیری رئیس جمهوری که باید هر حرف خود را روی ترازو بگذارد و به افکار عمومی کشورش بابت آن پاسخگو باشد مجاز نیست؟

برخی دیگر از انتقادها متوجه آنست که موضعگیری سازمان، میان فدائیان خلق و اصلاح‌طلبان در داخل کشور فاصله خواهد افکند. پاسخ بدین انتقاد، دو وجه دارد: اولا این تحلیل خطاست. اگر موضعگیری اخیر سازمان برای فاصله ایجادکردن با اصلاح‌طلبان داخل کشور کفایت کند، پس همین حکم در مورد اظهارنظر آن گروه از اصلاح‌طلبان که موضعی مشابه سازمان گرفته‌اند نیز صادق است. طبق این منطق، باید منتظر بروز اختلاف عمیق بین آقای محمدرضا خاتمی دبیرکل حزب مشارکت که «تهدید» بوش را محکوم کرد و آقای علیرضا علوی‌تبار که از اعلامیه بوش استقبال کرد باشیم. مطمئن باشید چنین نخواهد شد. هیچ دلیلی نیست که موضعگیری متفاوت اصلاح‌طلبان حکومتی بر مبنای نوعی تقسیم کار صورت نگرفته باشد.

ثانیاً فرهنگ سیاسی حاکم بر سازمان ما پیشرفته‌تر از آنست که هنوز بتوان آن را دربند اسلوب ناپسندیده «تقیه» که متأسفانه ریشه عمیقی در مناسبات سیاسی در ایران دارد، نگه داشت. ما از این خشنودیم که چیزی را به زبان آورده‌ایم که حرف دل میلیون‌ها ایرانی و از جمله هزاران فعال سیاسی است که متأسفانه بسیاری از آنها همصداشدن با ما را «به صلاح» نمی‌دانند. ما ایرانیان، در کاربست پند «هر راست نشاید گفت» بسیار مبالغه کرده‌ایم. در میان نیروهای سیاسی ایرانی، بسیارند آنهایی که در گذشته آنها و مواضع امروزشان باید با ذره‌بین دنبال انتقاد از سیاست‌های برتری‌طلبانه ایالات متحده گشت، اما در مورد بیانیه جرج بوش سکوت اسرارآمیزی اختیار کرده‌اند یا حتی ناگهان به فکر مقابله با اینگونه «مداخله» در امور داخلی ایران افتاده‌اند. نوع نگرش ما به سیاست و رابطه سیاست و اخلاق، با این گونه سیاستمداران متفاوت است. ما را به راه خود، آنان را به راه خود.

برخی دیگر به ما خرده می‌گیرند که چرا از آنچه مداخله آمریکا در امور داخلی ایران نامیده می‌شود، انتقاد نکرده‌ایم. پاسخ این سخن را خود اعلامیه سازمان داده است: «در جهان به‌هم‌پیوسته کنونی، دفاع از حقوق انسانی همه ملت‌های جهان، نه تنها حق، که وظیفه تک تک اعضای جامعه جهانی است». حقوق بشر، نه مسئله داخلی این یا آن کشور، که «مسئله داخلی» کل بشریت است.

و بالاخره، کسانی را که ما را به خوش‌بینی غیرموجه در باره نیات و اهداف سیاست خارجی ایالات متحده متهم می‌کنند، به مصوبات کنگره‌های سازمان، موضعگیریهای رهبری سازمان در قبال مسائل سیاسی بین‌المللی و مقالات کار ارجاع می‌دهیم. بیانیه رئیس جمهور آمریکا تغییری در این مواضع سازمان و واقعیاتی که مواضع مزبور در قبال آن اتخاذ شده‌اند و می‌شوند، نداده است. ▣

خامنه‌ای: شعار مرگ....

ادامه از صفحه ۲

در ایران، پرچم و سمبل آمریکا به آتش کشیده نمی‌شود بلکه در تمام دنیا و حتی اروپا پرچم و سمبل آمریکا آتش زده می‌شود. ملت و دولت ایران شجاعانه و بدون هیچگونه هراس، احساسات خود را بر ضد آمریکا بیان می‌کند و شعار مرگ بر آمریکا را از شعارهای اصلی خود قرار داده است. ادعای آمریکا مبنی بر حمایت از جناحی به نام اصلاح‌طلب دروغ است.

وی تاکید کرد: آمریکا طرفدار هیچیک از جناح‌های معتقد به نظام اسلامی نیست و اصلاحات در ایران نیز با اصلاحات مورد نظر آمریکا بسیار متفاوت است. خامنه‌ای خاطرنشان کرد: اگر اصلاحاتی هم یافت شود که آمریکا آنرا طراحی کرده باشد، قطعا ملت ایران آن اصلاحات را آمریکایی می‌داند و آنرا به زباله‌دان خواهد انداخت.

برخی که تلاش می‌کنند در مفهوم ولایت که از تعالیم اصلی دین و قرآن، و اصول مستحکم قانون اساسی است، شبهه نمایند، خود در تلاش برای ایجاد ولایت حزبی هستند.

وی افزود: نباید تحت عنوان مبارزه با فساد اینگونه وانمود شود که گویا فساد همه کشور را فراگرفته است و در نتیجه مردم را ناامید کرد. برخی افراد ساده‌لوح و نادان که شاید انسان‌های خوبی هم باشند با سخنان نسنجیده خود مردم را ناامید می‌کنند و به‌دلیل ضعف و اشکال یک بخش، تمام نظام را زیر سئوال می‌برند. چرا باید این مردم پرنشاط و پرامید را در پیمودن راه عزت و شرف و رسیدن به قله آن مردد کرد و بدون در نظر گرفتن خدمات و تلاش‌های مخلصانه‌ای که در سطوح مختلف نظام انجام می‌گیرد، نظام اسلامی را زیر سئوال برد؟

www.iran-archive.com

زیباترین کلام، کلام درخت است که راست ایستاده است

گزارشی از تظاهرات سالگرد ۱۸ تیر

«مردم در روز ۱۸ تیر راهپیمائی سکوت خواهند کرد». این جمله تداعی‌کننده یک جمله جالب در ذهن آدمی می‌شود «زیباترین کلام، کلام درخت است که راست ایستاده است و هیچ نمی‌گیرد» پس از لغو مجوز راهپیمائی مسلما در خانه نشستن و یا بی‌تفاوت نسبت به سالگرد یک قتل عام دانشجوئی به زندگی روزمره ادامه‌دادن، کاری بس رباط (Robat) گونه است. هر چند شاید انسان‌های رباط گونه به مزاق خیلی آقایان و آقازاده‌ها خوش بیاید و آن‌ها را تا عرش ببرند و برایشان صندلی و میز و مقام جور کنند ولی...

بعد از ظهر روز ۱۸ تیر است و غلیان وجود مردم در خیابان انقلاب، گوئی همه رهگذرند ولی رهگذرانی که اکثرا در گذر و جریان اخبار و اتفاقات و خاطره‌های کوی دانشگاه هستند. رهگذرهائی که در جبران خیلی از این پنهان‌کاری‌های پشت‌پرده و یا محاکمات سریال‌گونه ساختگی می‌باشد.

مردمی که آگاهند و می‌دانند که «عزت ابراهیم‌نژاد«هایی» در سال ۷۸ نقش قربانی را بازی کردند و گلوله‌های تپانچه‌هائی که هنوز ناشناسند در مغز بعضی از دانشجویان این مرز و بوم جای گرفت.

مردم هنوز در گذرند، طول خیابان انقلاب پر از ازدهام مثل همیشه جلوی دانشگاه از همدجا شلوغ‌تر است. مردم همه کنجکاو و گویا همگی در انتظار یک فرارند.

جلوی دانشگاه گاردی‌ها با لباس‌های مخصوص با همان سپرهای سیاه و چهره‌های غریب ایستاده‌اند. نیروی انتظامی نقش یک حامی را بازی می‌کند و گویا با خوش‌روئی می‌گوید: «بفرمائید، بروید، لطفا بروید گم‌شوید».

ماشین‌های یگان ویژه‌ای که از چندین روز پیش در همه جای شهر تهران دیده می‌شدند تعدادشان کمتر شده و انگاری تمام کسانی که سوار بر مرکب نظام جمهوری وحشت بوده‌اند میان جمع آمده‌اند تا به زبان خودشان – خشونت – با مردم گپ بزنند. انسان‌هائی که حتی در مورد ایرانی‌بودنشان نیز شک و شبه فراوان است.

صدای فریاد در جلوی دانشگاه توجه همه را جلب می‌کند. دختر جوان با تلفن همراه خود در حال حرف زدن بود که یکی از آن‌ها به او حمله‌ور شد و صدای جیغ و داد دخترک بود که همه توجه‌ها را به خود جلب کرد. آن گوریل‌ها که انگاری تازه از ماشین‌های یگان ویژه‌شان پیاده شده بودند با فریاد از او می‌خواستند تا گوشی تلفن خود را به آن‌ها بدهد ولی دخترک با جسارت خاصی در مقابل آن‌ها که حدود ۵ نفر می‌شدند ایستاده بود و در آخر با نشان دادن کارتی که کارت خبرنگاری به نظر می‌رسید توانست به ظاهر خود را از مهلکه نجات دهد.

دیگر آن سکوت اولیه شکسته و از قسمت به قسمت جمع صدای شعارهائی مثل «توپ، تانک، بسیجی دیگر اثر ندارد» «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» «مردم چرا نشستین ایران شده فلسطین» «دانشجو، دانشجو حمایتت می‌کنیم» و...

و آن طرف‌تر صدای سرود «ای ایران» که مامورین و لباس شخصی‌ها را عصبانی‌تر می‌کرد به گوش می‌رسید. لباس شخصی‌ها یک‌مرتبه به کسی حمله‌ور می‌شدند و همگی با هم تا جائی که می‌توانستند با مشت و لگد باتوم وی را می‌زدند. آن‌ها حتی به زنان و پیرزنان نیز رحم نمی‌کردند. پیرزنی را به قدری وحشیانه زدند که انگاری یک قاتل و یا یک مجرم بزرگ را تنبیه می‌کنند. و در میان هجوم وحشیانه این لباس‌شخصی‌ها اتحاد مردم بود که به چشم می‌خورد. آن‌ها همگی دست‌ها را به هم گره کرده بودند و در جائی جلوتر از دید مامورین سرود «ای ایران، ای مرز پرگوهر» را با چشمانی اشک‌آلود و گلوهائی بغض‌گرفته می‌خواندند. این صحنه‌ها خاطرات سال ۷۸ و تمام حقوق پایمال‌شده، خورده شده دانشجویان را تداعی می‌کرد و یادآور اشک‌ها و بغض‌های مادران و پدران دانشجویانی بود که شاید هنوز هم از بچه‌هایشان خبری نشده باشد و یادآور تمامی گازهای اشک‌آور هجوم‌ها و ایجاد رعب و وحشت‌ها. ماشین‌های نظام در حرکت بودند ولی این بار با تک‌تیراندازها و سرعت و وحشت بیشتر ترس تمام خیابان‌ها را گرفته و خیابان انقلاب نم‌نمک در حال خلوت‌شدن است. خیابان انقلاب بازهم یک برگ به دفتر تاریخ اضافه و سینه خودش را پر حرفتر کرد. سه سال مداوم است که اعتراضات دانشجوئی و مردمی در جلوی دانشگاه تهران عقده می‌گشاید ولی باز هم مثل سال‌های قبل مسکوت می‌مانند، حال دیگر خیابان انقلاب به واسطه سایه رعب و حشت سکوت است و سکوت. دیگر فریادی نیست و شعاری نیست تا به وسیله شخصی‌ها و مامورین خفه شود و دیگر جمعیتی نیست که به وسیله نیروی انتظامی از هم بپاشد. در این شهر هنوز لباس‌شخصی‌ها حکومت می‌کنند تا مبادا کلامی گفته شود و یا حق پایمال‌شده‌ای زنده شود. مبادا کسی حرف حتی بزند و مبادا کسی اعتراضی بکند. امسال نیز هیچ جوابی اده نشد، امسال نیز در حاله‌ای از سکوت گذشت. هر چند اگر مجالی برای حرف‌زدن نیز می‌بود با چه کسی باید حرف می‌زد؟ چه کسی می‌توانست جوابگو یا حداقل شنونده خوبی باشد؟ چه کسی می‌توانست صادقانه جواب انتظارات مردی را دهد؟

لباس شخصی‌ها در همه جای این کشور غصب‌شده نشسته‌اند، ایستاده‌اند، لبخندی می‌زنند تا اگر فریادی زده شد سریعا آن را در نطفه خفه کنند. جمله‌ای در ذهن آدمی تداعی می‌شود: «زیباترین کلام، کلام درخت است که راست ایستاده است و هیچ نمی‌گوید».

خیابان انقلاب همچون همیشه پر از درخت است، درختانی که راست ایستاده‌اند و تمامی این سکوت‌ها و حرف‌های ناگفته و ناشنیده را بر روی برگ خودشان حک می‌کنند.

ف – ت

گزارشی از دستگیری جوانان تهرانی در یک مهمانی

گزارش زیر را برای شما می‌فرستم تا بلکه از طریق چاپ آن ببینید که چگونه با جوانان ایرانی در ایران برخورد می‌کنند. آن‌ها را به جرم شادی و تفریح به زندان می‌اندازند و جوری در مدت بازداشت چهار روزه با آن‌ها، زندانبانان برخوردی کرده‌اند که آن‌ها امروز دچار مشکلات روحی و روانی شده‌اند. در کدام کشور جوانانش را این‌گونه به جرم شادبودن تنبیه می‌کنند؟ آیا این برخورد انسانی یا تربیتی با یک نسل است؟!

در شب جمعه هفته گذشته (۱۲ شب قبل) در یکی از محلات بالای شهر تهران تعدادی از دختران و پسران جوان در یک جشن پارتی شرکت کرده بودند. مادر خانواده برگزارکننده جشن پارتی جزء میزبانان آن شب بود. در حدود ساعت ۱۰ شب، ماموران ناحیه انتظامی تهران با اطلاع قبلی از جریان پارتی و محل و آدرس دقیق آن جشن به همراه دو مینی‌بوس به محل مربوطه می‌روند. آن‌ها طوری به خانه وارد می‌شوند که همه شرکت‌کنندگان غافلگیر می‌شوند، طوری که فرصت پوشیدن مانتو و روسری از آنان گرفته می‌شود. ماموران انتظامی به محض ورود شروع به فحاشی و برخورد توهین‌آمیز و خشن با جوانان شرکت‌کننده در جشن می‌کنند. یکی از ماموران زن که به همراه نیروهای انتظامی وارد منزل شده بود به مادر خانواده، توهین می‌کند و به او تهمت دایرکردن فاحشه‌خانه را می‌زند. خانم میزبان به مامور زن با همان سبک و سیاق خودش جواب می‌دهد. مامور زن شروع به کتک‌زدن خانم میزبان می‌کنند و مادر هم در مقابل از خود دفاع می‌کند و در این درگیری مقنعه مامور زن از سر او کشیده می‌شود.

ماموران در ادامه از پسرها با توهین می‌خواهند که سوار یکی از مینی‌بوس‌ها شوند و دختران هم بعد از پوشیدن مانتو و سرکردن روسری سوار مینی‌بوس دیگر می‌شوند. در ضمن تمام دوربین‌های عکاسی و فیلم‌برداری از شرکت‌کنندگان در مهمانی گرفته می‌شود. تمام مهمانان به یکی از مراکز ناحیه انتظامی تهران برده می‌شوند و به مدت ۴ روز در آنجا نگه داشته می‌شوند و در این مدت به هیچ‌کدام از دختران و پسران اجازه تماس با خانواده خود را نمی‌دهند. در این چهار روز تمامی والدین این جوانان در نگرانی و اضطراب شدیدی نسبت به ناپدیدشدن فرزندانشان به سر بردند. و تمام بیمارستان‌ها، سردخانه‌ها و مراکز انتظامی را برای یافتن فرزندانشان زیر پا گذاشتند.

بنا به گفته یکی از دختران شرکت‌کننده در میهمانی، بعد از دستگیری و حبس، آن‌ها را در یک سلول بسیار کوچک و تنگ (در هر سلول ۳ نفر) قرار دادند. آنقدر فضا تنگ و کوچک بود که برای خوابیدن دختر جوان می‌گوید مجبور بودند خودشان را مچاله و خم کنند تا بلکه فضای کوچکی برای هر فرد بوجود بیاید. در هوای گرم ۴۲ درجه تهران با آن لباس‌های شب مهمانی و مانتو و روسری در عذاب و زجر مجبور بودیم روز را به شب بگذرانیم. در آن چند روز برای رفع تشنگی هنگامی که تقاضای آب از زندانبانان می‌کردیم به ما آب گرم می‌دادند. در طول روز به ما تنها دو بار اجازه رفتن به توالت را می‌دادند. در طول مسیر سلول تا توالت چشمان ما را می‌بستند و توسط یک زندانبان زن با توهین و هل ما را به سمت توالت می‌بردند. در داخل توالت فقط یک دقیقه وقت ماندن داشتیم. اگر کسی بیشتر از این زمان در داخل توالت می‌ماند، همان زن نگهبان با لگد و خشونت و فحاشی زندانی را از توالت بیرون می‌کشید. کیف‌ها و وسایلی مانند کش سر و سنجاق هم که برای جمع‌کردن موهایمان در آن هوای گرم بسیار لازم بودند را از ما گرفته بودند. تمام ساعت‌های دستی را از ما گرفته بودند تا متوجه زمان نشویم. وضعیت غذائی در زندان بسیار بد بود.

روز دادگاه ما را با چشمان بسته سوار مینی‌بوس کرده بودند که در آن، تمام صندلی‌ها مینی‌بوس را برداشته بودند. از ما خواستند که در کف مینی‌بوس بنشینیم و سرمان را به سمت پائین خم کنیم. اگر کسی قصد نگاه‌کردن خیابان از زیر چشم‌بند می‌کرد، سریع توسط یکی از ماموران با یک کابل پلاستیکی بر سرش زده می‌شد.

به گفته یکی از پسرها در طول چهار روز از آن‌ها با کتک، توهین و ضربات کابل – ماموران زندان – پذیرائی کرده بودند. آثار کابل‌ها در پشت پسرها باقی مانده است.

از آن‌ها سئوال می‌کردند که چرا در ممالک اسلامی می‌رقصند. چرا از مشروبات الکلی استفاده کرده‌اند و... اگر آن‌ها نفی می‌کردند فیلم و عکس‌های ضبط‌شده را در هنگام دستگیری به آن‌ها نشان می‌دادند و این بار بیشتر از قبل با کتک و دشنام می‌خوردند.

در روز دادگاه، قاضی رای به ۹۹ ضربه شلاق برای هر فرد و یا مبلغی در حدود یک میلیون تومان جریمه نقدی را صادر کرد. و برای خانم میزبان و پسرهایش (دو پسر) به علت اعتراضشان در هنگام دستگیری به دو ماه حبس محکوم شدند.

اغلب میهمانان حاضر به خوردن ۹۹ ضربه شلاق نبودند و مجبور شدند هر کدام مبلغی در حدود یک میلیون تومان را پرداخت کنند. بعضی از خانواده‌ها دو دختر یا دو پسرشان در جشن پارتی شرکت داشتند و با پرداخت دو یا سه میلیون تومان به آنها فشار سنگینی آمده بود.

پدر خانواده بعد از بازگشت از سفر، باخبر می‌شود که چه اتفاقی افتاده و با گرفتن وکیل موافق به آزادی خانواده‌اش (خانم و دو پسرش) می‌شود. یکی از پسرهای خانواده میزبان اکنون بعد از آزادی از زندان چنان دچار مشکل روحی به دلیل آزار و اذیت ماموران زندان شده که دائم در اتاق خود را می‌بندد و گریه می‌کند. با یکی از دخترانی که صحبت می‌کردم او به من پشت بدنش را نشان داد و آثار کتک را من دیدم. هر چیز و صدائی او را به یاد لحظات بد و زجردهنده بازداشتگاه می‌انداخت و یک مرتبه شروع به جیغ‌کشیدن می‌کند و درخواست کمک می‌کند تا بلکه به طریقی آن صدا یا شخص از او دور شود. او بر این ارزیابی است که در این چهار روز، چند سال پیر شده است و هیچ‌گاه تحقیر و زجر و آزاری که در طول این مدت کشیده را فراموش نخواهد کرد.

مژگان – ز – ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۱

نامه سرگشاده جمعی از نویسندگان ایران

در دفاع از ناصر زرافشان

زندان ناصر زرافشان نمادی است از دربندکشیدن روان و قلم همه نویسندگان و شلاق این محکومیت پنجاه بار برگرده همه نویسندگان و اندیشمندان جهان فرود می‌آید

ریاست محترم قوه قضائیه

هنوز داغ دو عزیز از دست‌رفته عضو کانون نویسندگان ایران، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده را همچنان شکیب‌سوز بر دل داریم و هنوز یاد دیگر شهیدان قتل‌های زنجیره‌ای چون کسایی خاطرمان را می‌آزارد که ناصر زرافشان، عضو فعال و برجسته کانون نویسندگان و وکیل پرونده همین قتل‌ها، به اتهام افشای اسرار دولتی و دیگر اتهاماتی که تصورش هم در خاطر هیچ اهل معرفتی نمی‌گنجد، از قبیل نگاه‌داشتن سلاح در مکانی پر رفت و آمد، یعنی در دفتر وکالت، از طریق شعبه ویژه سازمان قضائی نیروهای مسلح که به هیچ روی صلاحیت رسیدگی به امور غیرنظامیان را ندارد – محاکمه و به پنج سال زندان و پنجاه ضربه شلاق محکوم می‌شود!

پرونده قتل‌های زنجیره‌ای برای همگان تا این لحظه علامت سئوالی است که هرگز کسی پاسخی در برابر آن نیافته است. آقای زرافشان چه اسراری از این پرونده را می‌توانسته فاش کند که پاسخ آن سئوال باشد. آیا محکومیت ایشان نمی‌تواند صرفا وسیله‌ای باشد برای ارعاب یا جلوگیری از پی‌گیری و پی‌جوئی پرونده‌ای که از آغاز کار «مختومه» انگاشته‌شده است.

آیا این وظائف قانونی وکیل نیست که نقص تحقیقات پرونده را یادآور شود و جهات و دلائل این نقص را بیان کند؟ کجای پرونده قتل‌هائی که چنین وحشیانه و فجیع روی داده است، جزو اسرار دولتی به شمار می‌رود و دولت در کنار آن چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ کدام عاملی دولت را به کوشش در اختفای جنایت منسوب می‌کند؟

امضاکنندگان زیر، در مقام دفاع از دوستان از دست رفته خود، ضمن تقاضای رفع ابهام از چگونگی قتل‌های زنجیره‌ای خواستار نقض فوری و بی‌قید و شرط حکم محکومیت ناروای آقای ناصر زرافشان است و تاکید می‌کند که در صورت عدم توجه به این خواسته، دست به اقدامات قانونی مقتضی خواهد زد و مطلقا از عمل به وظائف خود کوتاهی نخواهد کرد.

زندان ناصر زرافشان نمادی است از دربند کشیدن روان و قلم همه نویسندگان و شلاق این محکومیت پنجاه بار برگرده همه نویسندگان و اندیشمندان جهان فرود می‌آید. به انتظار توجه بیش‌تر مقامات ذی‌ربط و سازمان‌های مدافع حقوق بشر.

منوچهر آتشی ـ مهناز آذرنیا ـ غلامرضا آذر هوشنگ ـ احمد آقاپور ـ محمدتقی ابراهیم‌پور ـ پگاه احمدی ـ نوشین احمدی خراسانی ـ پروین اردلان ـ محمود استاد ـ محمدحسن صفری ـ حسین افشار ـ مجید امین‌موید ـ عنایت‌الله احسانی ـ رحمان امینی ـ مسعود امینی ـ منصور اوجی ـ علی ایرانلو ـ علی باباچاهی ـ پرویز بابائی ـ علیرضا بابائی ـ جلال بایرام ـ هاشم بناپور ـ فانوس بهادروند ـ محمد بهارلو ـ سیمین بهبهانی ـ اسد بهرنگی ـ امیررضا بیگدلی ـ خسرو پارسا ـ علیرضا پنجه‌ای ـ محمدجعفر پورجعفر ـ علی پورصفر ـ احمد پوری ـ پرویز تائیدی ـ بابک تختی ـ فرشته توانگر ـ علیرضا ثقفی ـ علیرضا جباری ـ رزا جمالی ـ کامران جمالی ـ اسماعیل جمشیدی ـ فریدون چمنی ـ غلامحسین چه کندی‌نژاد ـ میرکسی حاج‌سیدجوادی ـ رمضان حاج مشهدی ـ بنفشه حجازی ـ خاطره حجازی ـ مریم حسین‌زاده ـ علی حضوری ـ محسن حکیمی ـ بهمن حمیدی ـ ضیاالدین خائفی ـ انور خامه‌ای ـ محمدتقی خاوری ـ محمدرضی خدادادی ـ مهین خدیوی ـ فریده خردمند ـ منصور خلج ـ مهیار خلیلی ـ رضا خندان مهابادی ـ غلامرضا خواجه‌پور ـ مجید دانش آراسته ـ علی‌اشرف درویشیان ـ عبدالرحمن ذکائی ـ ویولت رازی‌پناه ـ فریده رازی ـ علی‌اصغر راشدان ـ فریبرز رئیس‌دانا ـ رحیم رئیس‌نیا ـ مهری رحمانی ـ مه‌کامه رحیم‌زاده ـ امین‌الله رضائی ـ مجید روانجو ـ منیرو روانی‌پور ـ قاسم روئین ـ بیژن روحانی ـ آزیتا زال‌زاده ـ رضا زاهد ـ بهزاد زرین‌پور ـ محمدعلی سپانلو ـ ناهید سرشکی ـ علی‌اکبر سلیمان‌پور ـ عنایت سمیعی ـ فرامرز سه‌دهی ـ سحر سیدی ـ محمدعلی شاکری یکتا ـ سید جلیل شاه‌چشمه ـ شهرام شاهرخ‌تاش ـ احمد شایگان ـ منصوره شجاعی ـ جواد شجاعی‌فرد ـ زهرا شعاعی ـ محمد شریف ـ فرج الله شریفی ـ جواد شریفیان ـ حسن شکاری ـ علی اصغر شیرزادی ـ عمید صادقی نسب ـ محمد تقی صالح پور ـ سید علی صالحی ـ محمد حسن صانعی ـ علی صداقتی خیاط ـ حسین صفاری دوست ـ حسن صفدری ـ عمران صلاحی ـ فرزانه طاهری ـ محدرضا طاهری (حسرت) ـ محمدحسین طهماسب‌پور ـ هوشنگ عاشورزاده ـ داریوش عبادالهی ـ شیرین عبادی ـ محمود عبادیان ـ ری‌را عباسی ـ علی عبدالرضائی ـ یوسف عزیزی بنی‌طرف ـ سینا علوی ـ سیروس علی‌نژاد ـ اسدالله عمادی ـ مهدی غبرائی ـ فهیمه غمی‌نژاد ـ احمد فتحی ـ پوران فرخزاد ـ محمد قائد شرفی ـ محمد قاسم‌زاده ـ قدسی قاضی‌نور ـ آزیتا قهرمان ـ ایرج کابلی ـ ناهید کبیری ـ فرزانه کریم‌پور ـ رحمان کریمی ـ زهرا کریمی ـ غلامعلی کریمی ـ کاظم کریمیان ـ نصرالله کسرائیان ـ جعفر کوش‌آبادی ـ گیتا گرگانی ـ لیلی گلستان ـ ابوالقاسم گلستانی ـ کاوه گوهرین ـ شمس لنگرودی ـ محمد محمدعای ـ محمدهادی مهدی ـ احمد محمود ـ صوفیا محمودی ـ عباس مخبر ـ سهراب مختاری ـ مجید مددی ـ محمدرئوف مرادی ـ اقبال معتضدی ـ محمود معتقدی ـ اکبر مقصودبیگی ـ انوشه منادی ـ حافظ موسوی ـ نسترن موسوی ـ فیروزه مهاجر ـ پروانه میلانی ـ پروین میلانی ـ اصغر مهدی‌زادگان ـ نصرت مهرگان ـ محسن میهن‌دوست ـ علی‌اکبر نقی‌پور ـ کیوان نریمانی ـ حسینعلی نوذری ـ عطاالله نهائی صفورا نیری ـ ناصر وحدتی ـ ناصر وحیدی ـ فریبا وفی ـ کوروش همه‌خانی ـ عبدالحمید یزدان‌پناه ـ ابراهیم یونسی.

www.iran-archive.com

نامه سرگشاده انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف به محمد خاتمی

بیاویزید «فانوس عمر» قدرت را «بر بلند کاج خشک کوچه‌ای بن‌بست»

جناب آقای سید محمد خاتمی، ریاست محترم جمهور

با سلام، فحوای این نامه نه شکوائیه‌ای معمول این چند سال اخیر، نه صورتجلسه بحثی سیاست‌مدارانه، پیرامون اصلاحات و وظایف دولت و نه ادعائی قطعی در مورد وضعیت افکار عمومی و انتظارات قشرهای مختلف است. آن‌چه بدنبال خواهد آمد، صرفا سرجمعی ساده از تاریخ سیاسی این ملت از ۲ خرداد ۷۶ به این سو، برآورد ما از وضعیت افکار قشر دانشجوی فعلی و بیان ناگفته نهفته در دل قشر قابل توجهی از اندیشمندان، شهروندان و ناظرین عادی است. نظر به این که اکنون دنیا شما را به چشم سیاست‌مردی فرهیخته و دانشمند می‌نگرد، امید است که ذکر این مطالب، صرف نظر از هیجان سیاسی ـ مطبوعاتی محتمل و ناگزیر، مخاطب اصلی خود را که شخصیت فکری ـ فرهنگی شما باشد، برای لحظاتی به خلوت اندیشه‌ای عمیق و دورنگر فرو برد.

بحث از آن زمانی آغاز می‌شود که جنابعالی، فردی به کسوت روحانی، با سابقه‌ای سیاسی و فرهنگی، در فضائی سرد که خبر از نزدیکی صدای پای سقوط و مرگ همیشگی آرمانی به نام سربلندی ایران می‌داد، با شجاعتی که در پذیرش موقعیت خطیر ایفای نقشی دوگانه به عنوان حامل اصلاحات در بدنه حکومت، از خود نشان دادید، سرفصل مهمی از تاریخ معاصر را رقم زدید. این همت قابل تقدیر که در بسیاری از ناراضیان فعال و غیرفعال، اعم از حکومتی و غیر حکومتی آن دوران یافت نمی‌شد، جدا از هر تعلق خاطر دینی و عاطفی به نظام حاکم، حاکی از احساس مسئولیتی روشنفکرانه و دردمندانه در شخص شما بود. عارضه ذاتی ملقب‌شدن به چنین عنوانی، در میان قشر تحصیل‌کرده امروز، پذیرش مسئولیت‌های اخلاقی یک روشنفکر است. اگر اعتراف داشته باشید که یافتن شهرتی از این دست، گوهری چنان کم‌بهاست که ماندن و درجازدن در عرصه‌ای بی‌حاصل، سایرین را به انکارش وادارد.

آنچه در این پنج سال، صرف نظر از حوادث ریز و درشت عموما تلخ و ندرتا شیرین سیاسی و قضایی، شالوده قضاوت‌های فعلی را پایه گذاشته، جدا از کارکردهای خواسته و ناخواسته که حضور شما و سایر اصلاح‌طلبان در مناصب حکومتی داشته، موضع‌گیری‌های شما در قبال مسائل مختلف گذشته و جاری است. به عنوان مثال‌هائی از برهه اخیر می‌توان به تکفیر و محاصره همه‌جانبه روشنفکری پژوهشگر در حوزه دین و تاریخ اشاره کرد که علی‌رغم سوابق معلوم مبارزاتی و عقیدتی به یکباره، مهر سلمان رشدی می‌خورد، به این دلیل که وظیفه پاسخگوئی به اظهارات علمی یک استاد دانشگاه را به دادستان و قاضی و روابط عمومی دادگستری محول کرده‌اند و یا اطلاعیه اخیر دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی که نهادی تحت ریاست شماست. تجربه شورای عالی انقلاب فرهنگی البته به همگان یادآوری می‌کند که نهادهای مختلف زیر نظر رئیس جمهور هم می‌توانند با رضایت یا بدون رضایت او، حتی مغایر با بعضی اصول قانون اساسی، گام‌های مهم و درخور تقدیری در جهت هرچه بسته‌ترکردن فضا بردارند. اما بدانید محور اصلی انتقادات مجامع دانشگاهی و مطبوعاتی حال حاضر، همین موضع‌گیری‌های انجام شده و نشده شماست.

در خلال این سال‌ها حوادث زیادی رخ داده که غرض بازگشائی پرونده تک تک آن‌ها نیست بلکه استخراج رویه‌ای کلی از مجموعه اعمال شما در این مسند اهدائی ملت است. به استقراء می‌توان حکم کرد که رویه معمول شما، گفتار درمانی، احراز از بیان حقایق و صدالبته اصرار گاه و بیگاه در تحمیل قیمومیت الگوی فکری ـ سیاسی نزدیک به دولت فعلی بر کل فضای گفتمانی جنبش مردمی اصلاحات است. در باقی موارد نیز البته تنها حرکتی که سر می‌زند، سکوت است و سکوت و سکوت بیشتر. می‌پذیریم که پیرامون هر یک از وقایع سیاسی این دوره می‌توان ساعت‌ها بحث بیهوده و کش‌دار نمود و ده‌ها دلیل له یا علیه خویشتن‌داری و کتمان حقایق ارایه کرد که البته هر از گاهی هم در سخنرانی‌هایتان اشاراتی به آن‌ها داشته‌اید. اما آنچه کاسه صبر رای‌دهندگان را لبریز خواهد کرد، نه رعایت مصالح امنیتی، که عدم همراهی (ولو غیرمستقیم) با وجدان عدالت‌خواه عمومی است، چرا سخن از عدالت می‌گوئیم؟ در این مورد تنها اشارت به فاجعه کوی دانشگاه کفایت می‌کند. مجازات‌نشدن عاملین، معرفی‌نشدن لباس‌شخصی‌ها، شوهای تبلیغاتی حکومتی پس از آن، عوض‌شدن جای ظالم و مظلوم و حتی دستگیری بیست و چند دانشجو و آزادنشدن آنان تا به امروز، هیچ‌کدام را شاید البته به حساب شما ننویسند، اما پس از گذشت سه سال، این نتیجه‌گیری تلخ و گزنده، مرتب در اذهان ما تکرار می‌گردد که: به جای دفاع از حقوق حقه دانشجویان دربندی که جرمشان اعتراض، ـ نه حتی به آن وسعت و حدتی که محاکمه کنندگان‌شان حق انجامش را خود در ایام رژیم گذشته برای امثال خویش قائل بودند ـ و محل نگهداری‌شان بند مجرمین خطرناک است، مرتب در تریبون‌های عمومی از خطر دو لبه قیچی تهدیدکننده اصلاحات دولتی داد سخن‌دادن، دیگر شکی برای کسی باقی نگذاشته که یکی از آن دو لبه قیچی، حتما آن بخت برگشتگانی هستند که زنده‌بودنشان مرهون تبدیل حکم اعدام، به حبس‌های طویل‌المدت است. بجاست بار دیگر تاکید شود، سرمایه‌ای که شما با خود به درون دستگاه بردید، نه خیل کارشناسان و کارنشناسان آزمون پس‌داده و کم و بیش آشنا، بلکه تنها و تنها اعتماد عمومی به عدم تغییر در مبانی فکری و خطمشی آزدیخواهانه و عدالت‌طلبانه کسی بود که پیشوای اصلاحاتش می‌نامیدند. از غم‌انگیزترین اوراق دفتر تجارب سیاسی این قوم، در دو سه دهه اخیر، مسلما همین نکته است. سرمایه یک انقلاب آرام و دمکراتیک، صرف خرید مشروعیتی قابل مصرف در داخل و خارج گشت که به ثمن بخس به پای متولیان رکود و عقب‌ماندگی ملی و پاهای ثابت حاکمیت ریخته شد.

بی‌شک، بخش عظیمی از وقایع نگاری سیاسی ـ مطبوعاتی این پنج سال، به بی‌شمار مقالات، سخنرانی‌ها و بحث‌های پرمایه و بی‌مایه‌ای اختصاص خواهد یافت که ذیل عناوینی چون فشار از پایین، چانه‌زنی از بالا، آرامش فعال، بازدارندگی فعال و .... توانستند چندین و چند روزنامه و هفته‌نامه غیر حرفه‌ای ولی متعهد به انجام رسالت مبارزاتی! را دوام بخشند. اکنون چه نصیب آن همه شهروند پیگیر سیاست شده؟ آن بحث‌ها به دلایل عینی، چنان به فرسایش دچار گشته‌اند که دیگر برای فی‌المثل اکثر دانشجویان اهمیت چندانی ندارد که در حال حاضر جناح دوم خرداد ،کدام سیاست را اتخاذ نموده یا باید بنماید؛ جلب اطمینان مخالفان یا هشدارهای موکد، استفاده از ظرفیت‌های معطل‌مانده قانون یا سرمایه گذاری در حوزه‌های مدنی و اجتماعی و چه و چه.... دستاورد کنونی دولت، حول نقطه تعادلی نوسان می‌کند که بسیار با تصورات اولیه شهروندان فاصله دارد. گهی گامی به پیش و گهی گامی به پس. و هم البته قابل توجیه و دفاع مکرر، این طی‌شدن باری به هر جهت روزگار را مبارزه سیاسی می‌نامند. با جناح محافظه کار! و از قواعدش این که نشاط سیاسی جامعه را اثبات می‌کند، زبان هابرماس را به تعریف می‌گشاید، بطلان محض گزارش‌های کاپیتورن را آشکار می‌سازد و بار دیگر به تحلیلگران ناآگاه آن سوی مرز می‌فهماند که عمق درکشان از حرکت اصلاحی و همدلانه مردم و نظام، چه ضعیف است!

اینک انتظارات سیاسی عموم از رئیس جمهور، دوشادوش محبوبیتش کاهش یافته و بنا به علل ذکر شده، آنچه بر جای مانده، تقویت شبهه پیرامون جوهره فکری و فرهنگی وی می‌باشد. بار دیگر با تاکید بر شهامت و شجاعتی که در پذیرفتن این مسئولیت سنگین از خویش نشان دادید، یادآوری می‌کنیم که آن هنگام که سخن از اعتقادات آدمی، هدف یک ملت و جنبش و رسم پاک‌زیستن در میان باشد، حتی عواطف عمومی مردمی احساساتی هم‌چون ایرانیان نیز با هیچ کس عقد دایم نبسته است. به رسم مرحوم شاملو حال که نشانده‌اید از ایمان خود چون کوه، یادگاری جاودانه بر صفحات تاریخ پرفراز و نشیب این سرزمین، شاید لازم آید که بیاویزید فانوس عمر قدرت را بر بلند کاج خشک کوچه‌ای بن‌بست.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف

متن نامه آیت‌الله طاهری

از دیرباز تاکنون می‌خواستم مطالبی را به طور اختصار به ملت شریف و سرافراز تقدیم کنم.

غرض از نوشتن این اوراق، هرگز نخواسته و نمی‌خواهم ملت عزیز و صبور را مایوس و ناامید کرده باشم. اما هرگز نمی‌توانم چشمم را بر واقعیات ملموس و حقایق محسوس ببندم و شاهد درد نفس‌گیر و رنج طاقت‌فرسای مردم باشم. مردمی که گل‌های فضیلت را پایمال می‌بینند و افول ارزش‌ها و زوال معنویت‌ها را می‌نگرند.

جمهوری اسلامی که ثمره خون پاک فرزندان غیور ملت سلحشور و مسلمان ایران است و هنوز بسیاری از خانواده‌ها منتظر جنازه فرزندان شهید خود هستند، با وعده حکومت عدل علی علیه‌السلام استقرار یافت تا ملت به نوایی و کشور به جایی برسد و البته ملت سامان نمی‌پذیرد و ملک اصلاح نمی‌شود مگر به جمله کوتاه پیامبر گرامی اسلام که می‌فرماید: دو دسته از امت هستند که اگر اصلاح شوند، امت من اصلاح می‌شوند و اگر فاسد شوند، جامعه اسلامی فاسد می‌شوند. پرسیدند ای پیامبر خدا این دو صنف چه کسانی هستند؟ فرمود: دانشمندان دینی و حاکمان.

اصل جمهوری یعنی جابجایی مرتب و مکرر مدیران کشور و جامعه مدنی یعنی نقد و انتقاد مداوم برنامه‌های حکومت و انقلاب یعنی تامین و تضمین خواسته‌های ملت که مع‌الاسف امروز واقعیت غیر از اینها است. مصلحت کشور بعید است و آزادی که این سالها هر دو را به مسلخ و مقتل می‌بینیم. هنگامی که از وعده‌ها و قول و قرارهای اول انقلاب یاد می‌آورم، همچون بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم. من عمرم را آفتاب لب بام می‌بینم، اردم را بیخته و غربالم را آویخته‌ام، اما از اینکه می‌شنوم تعدادی از آقازادگان و از مابهتران که بعضا خرقه‌پوش و دستاربند هم هستند، در سبقت از سرمایه و ثروت کشور در راه اهداف خویش با یکدیگر رقابت گذاشته‌اند، به یاد می‌آورم که ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد. آنها که اموال مردم را به غارت می‌برند، آری برای آنان که بیت‌المال مسلمین را از خود و کشور را ملک طلق و ثروت موروثی خویش می‌پندارند، عرق شرم می‌ریزم. آیا این بود آنچه را با مستضعفین پیمان بستیم؟

ایهات و هیهات! هزار وعده خوبان یکی وفا نکند. حقیر که مثل همگان سهم بسیار ناچیزی در انقلاب و تداوم آن داشته‌ام، خود را مکلف می‌دانم و از سر غیرت و درد می‌پرسم تکلیف این همه کاستی و ناراستی و قصور و فتور و فقر و فاقه عصیان و نقصان و تکاثر و تفاخر و زراندوزی و مردم‌سوزی و تبعیض چیست؟ تا کی برای مردم تکراری سخن بگوییم و مرتب کنفرانس و جلسه و میتینگ برگزار کنیم و از قوت لایموت ملت دردمند و محتاج و مستمند، لقمه سفره‌های اشرافی و طاغوتی خود گردانیم و از جیب ملت نجیب به اطرافیان و نورچشمی‌ها حاتم‌بخشی کنیم و هزینه سفرهای سیاسی و خاقانی و قاآخی و تبلیغاتی و بی‌خاصیت خود را بر مردم محروم و به تعبیر حضرت امام طاب ثراه پای برهنه تحمیل کنیم! چه می‌گوییم؟

در برابر این همه انحراف و اجحاف و قانون‌شکنی؟ تغافل و تجاهل و تساهل تا چند؟ اکنون که شاه و آمریکا در این کشور تسلط ندارند که مضایق و معایب و مشکلات را متوجه آنها بدانیم، چرا به انتقادات دلسوزانه گوش نمی‌دهند؟ چرا از استعدادها و مغزها کمتر استفاده می‌کنند؟

مصیبت عظمای دین‌گریزی و سرخوردگی و بیکاری و تورم و گرانی و شکاف جهنمی فقر و غنا و فاصله عمیق و روزافزون طبقاتی و رکود و سقوط درآمد ملی و اقتصاد بیمار و فساد اداری و ضعف شدید مدیریتی و نقص فزاینده ساختار سیاسی کشور و اختلاس و ارتشاء و اعتیاد و عدم چاره‌اندیشی کارآمد تبعات وجیع و فجیعی دارد که همچون سیل بنیان‌برانداز پشت سد ایستاده و هرلحظه کیان کشور و حیات ملت را تهدید می‌کند. (آتش که گرفت خشک و تر می‌سوزد) لاف‌زدن و گزاف‌گفتن و تزویر نمودن و حریم خصوصی افراد را شکستن و تصفیه حساب خصوصی و سیاسی نمودن و آب در شیر کردن و به سخنان کلیشه‌ای دلخوش بودن و از جمعیت‌های خیابانی سان‌دیدن، تاکنون نتوانسته است از حجم انبوه مشکلات و معضلات بکاهد و افسرده‌ای را با مرهمی بنوازد و یا آبی بر اضطرابی بیفشاند و جامی به تشنه‌کامی بچشاند و نانی به خسته‌جانی برساند. عدم تعهد به قانون و حضور نهادهای غیرمدنی نامسئول، باندهای مافیایی و خلع ید مجلس و وجود اهرم‌های مطلقه نامتناهی و مادام‌العمر نامحدود و قدرت‌های بادآورده روئین‌تن غیر پاسخگو و سیاستگذاری‌های خارجی بعضا ناموفق و بنیادهای مرئی و بنگاه‌های نامرئی غیراقتصادی و تجاری و اسکله‌های غیردولتی نامتعارف و رانت‌خواری و یغماگری و فراری‌دادن مغزها و بگیر و ببندها و حصر و حبس‌های نامالوف و باب‌شدن چنگیزی و مردم‌ستیزی و قانون‌گریزی و ایزوله کردن ارباب فکر و اندیشه و اسیرکردن منتقدان و ذبح نامطبوع مطبوعات و حبس نامشروع اصحاب نشریات و نظارت جناحی ناصواب و نامعقول استصوابی و دادگاه نامقبول روحانیت و فلج‌کردن دولت و بافت نامطلوب شورای مصلحت و مردم را هیچ انگاشتن و بر شیپور قدرت دمیدن و کشور را بر بال باد گذاشتن، سرانجامی نامیمون دارد که از نکبت و شقوت آن به خدای بزرگ پناه می‌برم. آنان که بر شتر چموش قدرت سوارند و در میدان سیاست دو اسبه می‌تازند و از نردبان مقدسات و اعتقادات مردم بالا می‌روند و گرد آسیاب ریاست می‌چرخند و از پل دین می‌گذرند تا به دنیا برسند متأسفانه موید و مشوق عده‌ای چماق به دوش و فرقه‌ای کفن‌پوش که دندان تمساح خشونت را تند و تیز می‌کنند و می‌خواهند عجوزه تندخوی و عفریته زشت‌روی خشونت را به نکاح دین درآورند و امور مقدس را ملوث جلوه دهند، یعنی رجاله‌ها و فاشیست‌هایی که معجونی از جهل و جنونند و بندنافشان به مراکز ثقل قدرت متصل است و مطلق‌العنان و افسارگسیخته‌اند و نه معلوم معاقب قضا هستند و نه محکوم معاتب قانون. هم فقیه و هم فیلسوف و هم داروغه و هم حاکم و هم مفتی و هم قاضی هستند! فعال‌مایشاء و حاکم ما یرید! ذوب‌شدگانی که ماست را سیاه می‌بینند! و به تعبیر زیبای قرآن بگو ای پیامبر آیا با خبر کنم شما را به کسانی که زیانبرترین مردمند آنها که عمل خود را تباه کردند در این سرای و گمان می‌برند بهترین مردمند از لحاظ عمل!

شعبان بی‌مخ‌های وحشت و رهبت که با هتاکی و سفاکی ننگ عنیف و معیف کوی دانشگاه را آفریدن و با تهاجم حیوانی مرتع دانشگاه را چریدند و با تعرضات شنیع پرده ناموس فرهنگ و علم را دریدند و در قتل‌های زنجیره‌ای مظلومان بی‌گناه و قربانیان بی‌پناه لعنت سرمدی خدا و نفرت ابدی خلق را خریدند.

همان عمله‌های استبداد و چماقداران قدم به‌مزد نامهذب مجنون باطل‌اندیش و ظالم‌کیش که چهره بین‌المللی نظام را ملکوک و وجهه اسلامی انقلاب را مهتوک نمودند. و عجب اینکه در آن دادگاه حق‌سوز عدالت‌کش به آن بردگان مفلوک دست مریزاد نیز گفتند.

من در این سراشیبی عمرم که صدای هولناک خطوات مرگ را می‌شنوم و صاعقه مهیب تجهزوا رحمکم‌الله فقد نودی فیکم بالرحیل را استماع می‌کنم و مشتاقانه لقاء حق تعالی و وصال اجداد طاهرینم را انتظار می‌کشم. موضوعی را که باید در صدر مطالبم به رشته تحریر می‌کشیدم مطرح می‌کنم و می‌پرسم حصر فقیهی وزین و مجاهدی نستوه و مرجعی مبارز که ثانی‌اثنین انقلاب و از اساطین نظام و اوتاد حوزه و اعاظم فقه و افاخم کشور است با کدام عقل و نقل و آیه و حدیث و عرف و شرع و سیاست قابل توجیه است؟ سوابق مستحسن و مدارج علمی چه فقیه و مرجعی همسنگ حضرت آیت‌الله منتظری مدظله است؟

معظم‌له نیمی از حوزه است و حوزه نیمی از اسلام و براین شناخت بود که رهبر فقید و عظیم‌الشان انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی قدس سره القدوسی گرمابخشیدن به نظام و حوزه را به ایشان توصیه فرمودند. فاجعه نامسبوق و نامسموع حصر ارتجاعی و غیرانسانی مجتهدی چون ایشان عاقبتی شوم و نتیجه‌ای مشئوم و پایانی مذموم دارد.

عزت و حرمت و عظمت حریم مرجعیت معظم شیعه حتی در سیاه‌ترین حکومت و فرعونی‌ترین رژیم نیز استوار و پایدار و برقرار بوده است. حوزه‌های نفوذناپذیر علمیه همیشه کهف امین مردم و مراجع عظام تقلید علی‌الدوام حبل‌المتین ملت و روحانیت اصیل پیوسته حصن حصین کشور و منهاج حقیقت و منوار فضیلت بوده‌اند و حیات و ممات همه فقها از کلینی تا خمینی شاهد این مدعا است.

آه آه! شوقا الی رویته وا اسفا که امروز شاهد حبوط روحانیت و سقوط مرجعیت هستیم! دریغ و درد که دژ مستحکم و نفوذناپذیر مرجعیت شیعه به دست غوغائیان معرکه سیاست و بازیگران صحنه ریاست به سود استعمار ضربه‌ای جانکاه خورد و الی‌الله المشتکی.

انشاءالله ملت شریف کاستی‌ها و قصوری را که احیانا مشاهده فرمودند به حساب کهولت سن از ضعف جسمانی این پیر ارادتمند که مدام دعا گوی ملت و کشور است، بگذارند. حقیر حدود سی سال پیش در نجف اشرف با کسب اجازه از محضر مبارک حضرت امام، رهبر کبیر انقلاب به اقامه نماز جمعه در اصفهان مجاز شدم ولی با کمال تاسف در شرایط موجود از امامت جمعه کنار می‌روم الفرار مما لایطاق من سنن‌المرسلین.

در پایان برادران و خواهران بزرگوارم را به صبر و هوشیاری و متانت اکیدا توصیه می‌کنم و ملت و کشور مظلوم را به صاحب اصلی ولایت مولانا و صاحبنا حضرت مهدی موعود ارواحنا فداه می‌سپارم و دست همه طبقات را به رسم وفا و صفا می‌فشارم. ای خداوند قسط و آزادی و ای پروردگار عدالت و آگاهی و ای آفریدگار قلم و اندیشه، بر کویر تفتیده و مزرعه خشکیده ما بیش از این آب شعور و باران نور ببار و رحمت واسعه خود را از این ملت بزرگ دریغ مدار.

اصفهان، سید جلال الدین طاهری
۱۷ تیر سال ۱۳۸۱ –
۲۶ ربیع‌الثانی ۱۴۲۳

آیا جامعه ایران در حال اضمحلال است؟

ادامه از صفحه ۹

بخش سرمایه علمی آن، سهم موثری در مدیریت یافته در جامعه ما شاخصها حرکت همسنگ و هم ارزش را نشان نمی‌دهد.

بطور کلی می‌توان چنین ادعا کرد که فقدان تعادل ساختاری میان اقتصاد ایران و اقتصاد منطقه‌ای و اقتصاد جهانی عامل اساسی پیدایش بحران بیکاری است. این فقدان تعادل بیان تنش میان جامعه ایران و محیط سیاسی و اجتماعی پیرامون آن بوده پیامدهای متنابهی را برای اقتصاد ایران به همراه داشته است. هر چند سهم چالشهای سیاسی در فقدان یک استراتژی مناسب قابل چشم‌پوشی نیست ولی ناتوانی مدیران در تعریف چنین استراتژی نیز در این میان قابل توجه است. باید پذیرفت که ساختار اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران در سه دهه اخیر طوری سامان یافته است که نتوانسته است دینامیسمی را در خود بیافریند تا در مقابل امواج چالشهای محیط پیرامون خود، واکنشهای مناسب از خود نشان دهد. استراتژی‌های که برای حل بحران تست شده‌اند، نتوانسته‌اند، نتایج قابل قبولی را عرضه کنند. طراحی استراتژی نو و آفریدن سازمان نوین در شرایط ایران با مدیران گذشته میسر نیست.

منابع آماری این نوشته: دفتر اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور.

به نقل از نشریه اینترنتی ایران خبر

www.iranarchive.com

زمینه‌ها و پیامدهای خروج از حاکمیت

به بهانه کنگره جبهه مشارکت ایران اسلامی

ف. تابان

به نقل از نشریه اینترنتی اخبار روز

بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی و از جمله برخی از فعالین اصلاح‌طلب جناح دولتی در ایران، از مدت‌ها پیش این ارزیابی را مطرح کردند که وضعیت کنونی قابل دوام نیست و نه جامعه ایران تحمل آن را دارد و نه حکومت می‌تواند به این وضع ادامه دهد. وضعیتی که برخی تحلیل‌گران آن را بن‌بست می‌نامند و برخی دیگر معتقدند مدت‌هاست از مرحله بن‌بست عبور کرده وارد فاز سراشیبی و سقوط شده است. توصیف وضعیت فعلی با واژه‌هائی نظیر بن‌بست و انسداد، ماهیت اتفاقاتی راکه در شرف وقوع است نمی‌تواند تشریح کند. اکنون وضعیت از این مراحل عبور کرده و سرکوب و اضمحلال و فروپاشی کامل جنبش اصلاحات در چشم‌انداز قرار گرفته است.

قرائن و شواهدی که شاید بتوان ماجرای آقاچری را بروز ظاهری آن دانست، همه حاکی از آن است که تحولی در پیش است. جناح‌های عمده سیاسی کشور بدون اینکه این تحول را انکار کنند، خود را برای خروج از وضعیت فعلی آماده می‌کنند. تشدید حملات محافظه‌کاران و ارگان‌های مطبوعاتی آن‌ها به جناح اصلاح‌طلب جبهه دوم خرداد، قصد و عزم ارتجاع حاکم بر ایران را برای حذف قریب‌الوقوع دست‌کم بخشی از اصلاح‌طلبان از ساخت قدرت آشکار می‌سازد. در مرکز این سیاست حذف، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت اسلامی یعنی سازمان و حزبی قرار دارند که بدون آن‌ها از اصلاحات در حکومت ایران حتی در حرف هم نشانی باقی نخواهد ماند. به حاشیه‌راندن و سرکوب اعضای موثر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و توقیف روزنامه نوروز که اکنون دیگر همه انتظار آن را می‌کشند، دو گام برجسته‌ای است که احتمال داده می‌شود در جهت این سیاست حذف برداشته شود.

واکنش بخشی از جبهه دوم خرداد که به بخش رادیکال مشهور شده است، در برابر این وضعیت، عبور به مواضعی است که تاکنون در اصلاح‌طلبان حکومت ایران بی‌سابقه بوده است. مفاهیم و نتیجه‌گیری‌هائی نظیر ساختار اصلاح‌ناپذیر نظام سیاسی حاکم بر کشور، عدم توانائی حاکمیت دوگانه برای حل معضلات فوری و آتی جامعه ایران، بی‌نتیجه‌ماندن شعار قانون‌گرائی و بالاخره هشدارها نسبت به فروپاشی که گاه غیرمستقیم و گاه به صراحت در تحلیل‌های این بخش از اصلاح‌طلبان مطرح می‌شود تا چندی پیش اگر از سوی هر کسی مطرح می‌گردید با عنوان دشمنی با اصلاحات و مسالمت و قانون مورد حمله شدید قرار می‌گرفت و تخطئه می‌شد. نتیجه اساسی و تعیین‌کننده‌ای که این بخش از جبهه دوم خرداد به آن نزدیک می‌شود، موضوع خروج از حاکمیت است که اکنون دیگر تنها عباس عبدی مدافع شاخص آن نیست و می‌توان اثراتش را در سخنرانی‌های دبیرکل جبهه مشارکت اسلامی و بیانیه‌های دانشجوئی و سخنان بسیاری از اصلاح‌طلبان نیز به خوبی دید.

هر چند مدافعین این نظر تاکنون تنها نیمی از تاکتیک خروج از حاکمیت را مورد توجه قرار داده و به نیمه دوم آن یعنی چه باید کرد بعد از آن نپرداخته‌اند، اما در همین نیمه نخست این راهکار نیز نتیجه‌گیری‌های بسیار پراهمیتی وجود دارد. رسیدن اصلاح‌طلبان به این نتیجه‌گیری از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که ساختار سیاسی موجود اصلاح‌پذیر نیست و برای موفقیت (و اکنون در درجه اول نجات) جنبش اصلاحات، باید این جنبش را متوجه تغییرات ساختاری نمود. پذیرش چنین رویکردی، تاکتیک‌های عمده فعلی اصلاح‌طلبان یعنی حرکت در چارچوب‌های مجاز حکومت و قانون را از اعتبار می‌اندازد و تغییر ساخت سیاسی و قانون اساسی را به یک هدف گریزناپذیر جنبش اصلاحات در ایران تبدیل خواهد ساخت. اگر کسانی یافت شوند که هم از ایده خروج از حاکمیت دفاع کنند و هم این نتیجه‌گیری‌های اساسی را نفی کنند، کسانی خواهند بود که یا به عواقب سخنان و سیاست‌های خود نیندیشیده‌اند و یا به قصد بازارگرمی چنین تاکتیک‌ها و رویکردهائی را مطرح کرده و به آن اعتقادی نداشته و قصد ندارند در جهت آن اقدامی عملی صورت دهند.

توجه به همین نتیجه‌گیری‌هاست که گام بعدی رویکرد خروج از حاکمیت را می‌تواند تعیین کند. هیچ کس در جامعه ایران از اصلاح‌طلبان نخواهد پذیرفت که برای رفع مسئولیت از خویش و عدم شراکت در اقدامات حکومتی که به خواست‌های مردم تن نمی‌دهد و سرکوب آن‌ها را در دستور خود قرار داده است، از حکومت بیرون بیایند و گوشه‌نشینی اختیار کنند. خروج از حکومت اگر قرار باشد به معنای تلاشی برای بازکردن راه تنفس جنبش اصلاح‌طلبانه باشد، باید به معنای جستجوی میدان‌ها و نیروهای تازه‌ای در مبارزه برای تحقق اهداف ملت ایران و تلاشی برای بیرون آمدن از یک محیط تنگ و بسته و غیرقابل اصلاح در نظر گرفته شود.

خروج از حاکمیت هرگاه با رویکرد به نیروی لایزال توده مردم ـ همان نیروئی که جنبش دو خرداد اندکی بیش از دو سال پیش خود را از آن محروم کرد ـ همراه شود به معنای شروع دوباره‌ای برای جنبش اصلاحات در کشور ما خواهد بود.

مرز دوستان و دشمنان جنبش دوم خرداد را تا به امروز مناسبات نیروهای سیاسی با حکومت اسلامی ایران تعیین کرده است. خروج از حکومت باید قاعدتا بتواند این نگاه را دگرگون ساخته و معیارهای تازه‌ای را جایگزین آن سازد و به جای مصالح نظام، مصالح مردم و دمکراسی را قرار دارد. این معیارهای تازه، نه تنها سیاست‌ها، بلکه دوستان،دشمنان و رقبای اصلاح‌طلبان حکومت را نیز دگرگون خواهد ساخت. خروج از حکومت، هرآینه با رویکرد به ایجاد یک جبهه دمکراتیک و مردم‌سالار از کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی که خواهان پیروزی اهداف اصلاح‌طلبانه مردم ایران هستند همراه نشود، چاره‌کار اصلاح‌طلبان نخواهد بود. من نمی‌خواهم به رسم معمول بگویم زمان تشکیل یک سیاست تازه، یک جبهه تازه و یا حداقل همکاری‌های موثر همه دمکرات‌ها و اصلاح‌طلبان حقیقی و تمام کسانی که به ایران برای ایرانیان اعتقاد واقعی دارند، فرا رسیده است، می‌خواهم بگویم که از این زمان بسیار گذشته و تاخیرهای بسیاری وجود دارد و بنابراین دیگر زمانی برای از دست‌دادن وجود نخواهد داشت. اگر جنبش اصلاح‌طلبی در ایران آینده و چشم‌اندازی داشته باشد، این آینده و چشم‌انداز بدون مشارکت همه نیروهای سیاسی و اجتماعی موافق و مدافع اصلاحات و مردم‌سالاری و تکیه‌کردن بی‌قید و شرط بر نیروی مردم ایران و رهائی از ایده‌های فلج‌کننده‌ای که این جنبش را زمینگیر کرده است، امکان‌پذیر نخواهد بود.

اکنون همه کس این را فهمیده است که موانع اساسی زمینگیرشدن جنبش اصلاحات و سیر قهقرائی آن در بخش ضددمکراتیک و انتصابی حاکمیت نهفته است. اتخاذ سیاست‌های موثر در جهت انتقال همه قدرت سیاسی به نهادهای انتخابی مردم و محدودکردن و حذف تمامی نهادهای غیرانتخابی و انتصابی باید راهنمای هر سیاستی قرار گیرد که به طور صادقانه در جهت دگرگونی وضعیت فعلی به سود فرآیند اصلاحات و تحولات در کشور ما می‌باشد.

در چنین فضایی، کنگره جبهه مشارکت اسلامی به عنوان بزرگترین تشکل جبهه دوم خرداد، نقشی در خور و بی‌بدیل می‌تواند ایفا کند. آیا از این کنگره پیام‌های نو و امیدوارکننده به گوش خواهد رسید؟ آیا این کنگره راه جبهه مشارکت اسلامی و دیگر اصلاح‌طلبان را به‌سوی شکستن حصارهای تنگی که جنبش اصلاحات دولتی به دور خود تنیده هموار خواهد کرد، آیا از این کنگره پیام‌هائی در جهت پایان انحصارطلبی و دعوت به همکاری و همیاری با بخش‌های گسترده نیروهای سیاسی دمکرات و مسالمت‌جوی بیرون از حاکمیت شنیده خواهد شد؟

وضعیت در جامعه ما به گونه‌ای شده است که بسیار زود می‌توان دریافت، آن چه که در روزهای اخیر از سوی اصلاح‌طلبان گفته شده، صرفا واکنشی است نسبت به تشدید فشارهای همه‌جانبه‌ای که از سوی جناح محافظه‌کار و ارتجاعی حکومت بر جناح اصلاح‌طلب وارد می‌آید یا این بخش از اصلاح‌طلبان حقیقتا دریافته‌اند برای نجات جنبش اصلاحات در ایران باید طرحی نو در انداخت. اصلاح‌طلبان واقعی در جبهه دوم خرداد و جریان‌های نزدیک به آن، هنوز این فرصت و امکانات را دارند که با تجدیدنظرهای مسئولانه در سیاست‌های سابق و تصمیم‌های شجاعانه برای آینده، یاس و ناامیدی کنونی را به شور و شوق و اشتیاق دوباره برای پیروزی آرمان‌های مردم ایران تبدیل سازند. ▣

قیام ۳۰ تیر راهگشای اصلاحات در ایران

دکتر مسعود امید

● دکتر مصدق تعیین پست وزارت جنگ را به عهده نخست‌وزیر می‌دانست و وقتی با مخالفت شاه روبرو شد استعفا داد و با قیام ۳۰ تیر این قدرت را بدست آورد

● دکتر مصدق در عین ایمان‌داشتن به اصلاحات قانونی و مسالمت‌آمیز، از اقدام به قیام ۳۰ تیر خودداری نکرد و آن را تنش ندانست

● قیام مسالمت‌آمیز بدنبال براندازی رژیم سیاسی نیست بلکه با اصرار بر خواسته‌های دمکراتیک سعی دارد استبداد دینی را محدود و سپس برکنار نماید

● تا زمانی که آزادی بیان و آزادی مطبوعات وجود ندارد به هیچ فرد و نیروئی نباید اعتماد کرد

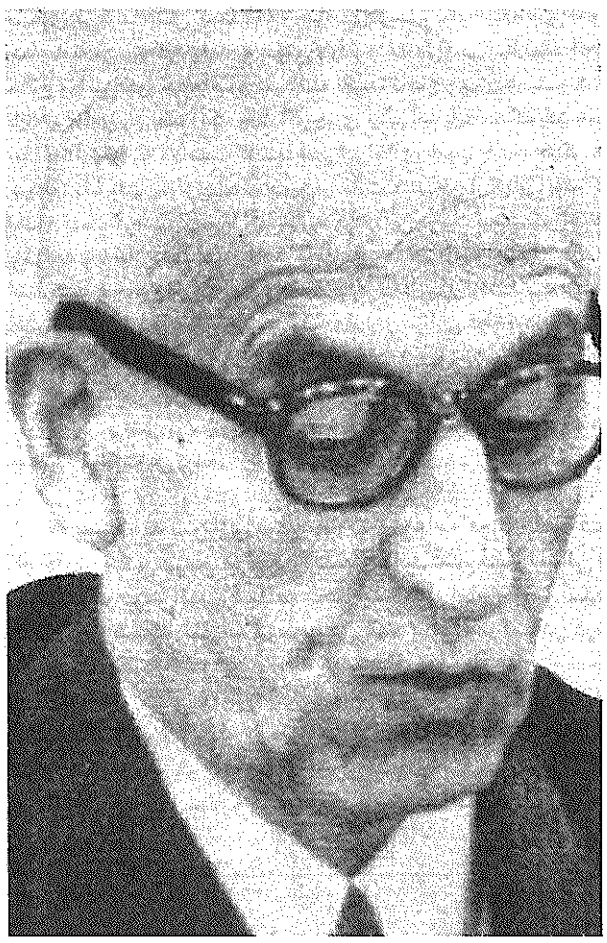

پنجاه سال پیش در چنین روزی، قیام یک‌پارچه ملت ایران سبب پیروزی بزرگ رهبری نهضت ملی یعنی دکتر محمد مصدق بر خودکامگی محمدرضا شاه پهلوی شد. دکتر مصدق به جای شعارهای چپ و عملکرد راست (نفاق در استراتژی) که در مواضع آقای خاتمی به کرات شاهد آن بوده‌ایم دو شعار محدود ولی بنیادی را مطرح نمود:

۱ – ملی‌کردن صنعت نفت که سبب جلوگیری از دخالت قدرتهای خارجی در حمایت از استبداد در ایران می‌شد.

۲ – اصلاح قانون انتخابات که سبب جلوگیری از دخالت دربار در انتخابات شده و نمایندگان واقعی مردم را وارد حکومت می‌کرد و از اینطریق شکاف دولت – ملت را از بین می‌برد.

علیرغم فشارهای بین‌المللی، و دربار سلطنتی که بسان ولایت فقیه بر کلیه ارگانهای نظامی و انتظامی و اطلاعاتی تسلط داشت، دکتر مصدق موفق به ملی‌کردن صنعت نفت شده و در مسیر انجام اصلاح قانون انتخابات با مخالفت کسانی چون آیت‌الله کاشانی، مظفر بقایی، حسین مکی و حائری‌زاده مواجه شد. آقای کاشانی بنا به خصلت تمامیت‌خواهی که از ویژگی روحانیت در ایران است (زیرا خود را نماینده اسلام و اسلام را برتر از هر چیزی می‌دانند) خواهان اطاعت‌کردن مصدق از خود، بدون توجه به آرا و خواسته‌های ملت بود. دکتر مصدق که با هر نوع خودکامگی مخالف بود حاضر به چنین معامله‌ای نشد و در ادامه اصلاحات داخلی و رویاروئی با ولایت شاه به قیام ۳۰ تیر رسید.

قیام ۳۰ تیر برای چه بود؟

علیرغم آنکه مسئولیت وزارت جنگ با رئیس دولت بود، عزل و نصب وزیر جنگ در انحصار شاه قرار داشت بدون آنکه شاه در قبال این قدرت دارای مسئولیت بوده و به مجلس پاسخگو باشد. این قدرت مطلقه سبب می‌شد تا ارتش به مرکز توطئه و کودتا علیه دولت ملی تبدیل شده و نیروی انتظامی وقت یعنی شهربانی به اقدامات ضد دولتی مبادرت ورزد. دکتر مصدق این قدرت مطلقه شاه را خلاف قانون اساسی دانسته و می‌گفت طبق قانون اساسی شاه باید سلطنت کند نه حکومت لذا خواستار کنترل نیروهای نظامی و انتظامی توسط نخست وزیر شد ولی شاه با این خواسته موافقت نکرد و دکتر مصدق به جای آنکه مبادرت به تملق‌گوئی ولایت شاه نموده و از خواسته ملی خود صرف نظر کند تا مبادا تنشی ایجاد شود، مبادرت به استعفا نمود و با قیام و حمایت ملت موفق به کسب قدرت تعیین وزیر جنگ توسط نخست وزیر شد. دکتر مصدق در عین ایمان‌داشتن به اصلاحات قانونی و مسالمت‌آمیز، از اقدام به قیام ۳۰ تیر خودداری نکرد و آن را تنش ندانست بلکه قیام را تاکتیکی اجتناب‌ناپذیر برای مقابله با خودکامگی استبداد و جزئی از مبارزات قانونی و اصلاح‌طلبانه دانست.

اصلاح‌گران جمهوری اسلامی از ۵۰ سال پیش نیز عقب‌ترند!!

قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نشان داد که اصلاحات قانونی به مفهوم ضدیت با هر نوع قیام نیست بلکه قیام در کادر اصلاحات ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در مبارزه با استبداد است. آقای خاتمی و اصلاح‌گران حکومتی علیرغم وجود این تاکتیک مسکن و پیروز، کلیه امکانات اصلاحات را با همکاری و تسلیم‌شدن به ولایت خودکامه فقیه از بین بردند و به یک حرکت ضد قیام تبدیل شدند. طبعا خودکامگان نیز با اطمینان از عدم قیام ملت، با فراغ بال به تخریب سیاسی – اقتصادی کشور ادامه دادند. سیاست آرامش فعال نه تنها تعدیلی در سرکوب ایجاد نکرد بلکه سبب تقویت استبداد نیز شد تا جائی که اکنون حتی خودی‌ترین نیروها یعنی اعضای سازمان مجاهدین انقلاب نیز که با راه‌اندختن استراتژی آرامش فعال بالاترین خدمت را به ولایت خودکامه در ایران نمودند و به متلاشی‌کردن دفتر تحکیم وحدت دست زدند تحت فشار استبداد فزاینده قرار دارند. اگر اصلاح قانون انتخابات یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در پروژه اصلاحات است مجلس نباید تسلیم فرمان ملوکانه ولایت خودکامه فقیه شده و از آن صرف نظر می‌کرد. آقایان اصلاح‌گران حکومتی که تاکنون بیلانی جز خیانت به اعتماد ملت نداشته اند به مردم اعلام کنند که فارغ از شعارها و کلی‌گویی‌ها و گفتاردرمانی اجتماعی چه حرکتی را در این شرایط برای انجام اصلاحات اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و آیا حاضرند حقوق ملت را قربانی منافع ولایت خودکامه فقیه نسازند. پیش‌بینی نویسنده این سطور این است که اصلاح‌گران حکومتی چنین کاری نخواهند کرد زیرا بر خلاف دکتر مصدق که حسابش پاک بود اصلاح‌گران جمهوری اسلامی آلوده هستند. مجاهدین انقلاب اسلامی در راندن سازمان مجاهدین به مبارزه مسلحانه نقش کلیدی داشتند و رجوی را در وضعیتی قرار دادند که تصور کند اگر دست به اسلحه نبرد پروژه قلع و قمع آقای بهزاد نبوی به اجرا در خواهد آمد. برخی از این آقایان به همراه روحانیون مبارز اعم از آقای کروبی و محتشمی در ماجرای ایران – کنترا و ارتباط تسلیحاتی با اسرائیل دست داشتند و سید مهدی هاشمی و آقای منتظری را به همین دلیل حذف کردند. قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و مشارکت در شکنجه و بازجوئی زندانیان سیاسی از سوابق آلوده آنها است. شرکت در فعالیتهای فاسد اقتصادی که اخیرا ارتباط آقای کروبی با شهرام جزایری نیز نمونه‌ای از آن را آشکار ساخت مانع از آن می‌شود تا اصلاحات را به پیش برند. متاسفانه، ملت ایران همیشه از اعتماد به چنین عناصری ضربه خورده است و امید است تا در انتخابات آتیه به این چپ‌نماها اعتماد نکند مگر آنکه آنها اقدام به یک انتقاد از خود علنی و ریشه‌یابی از اشتباهات گذشته و تجدید نظر اساسی نمایند. در اینصورت، نظارت دائمی بر عملکرد این نیروها از طریق مطبوعات آزاد باید ادامه یابد. تا زمانی که آزادی بیان و آزادی مطبوعات وجود ندارد به هیچ فرد و نیروئی نباید اعتماد کرد.

مبارزه با استبداد دینی از طریق قیام مسالمت‌آمیز

جمهوریت و اسلامیت در دو قطب مخالف هم قرار دارند به نحوی که جمهوریت بر «حقوق» بشر و اسلامیت بر تکالیف بشر در برابر خدا و دستورات دینی تکیه دارد. کنار هم قراردادن این دو و سعی در آشتی‌پذیر نشان‌دادن آنها حاصلی جز تسلط ولایت و اسلامیت بر جمهوریت ندارد چراکه در قانون اساسی نیز قوانین اسلام بالاتر از آرای ملت محسوب شده و شورای نگهبان جهت وتوکردن آرای ملت با سلاح دین بوجود آمده است. حتی اگر اسلامی‌ترین افراد به عضویت شورای نگهبان انتخاب شوند و اعضای کنونی آن که همه در فساد سیاسی و اقتصادی غرق هستند برکنار شوند مشکلی حل نمی‌شود زیرا وتوی «اسلامیت» بر «جمهوریت» همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. در چنین وضعیتی، تاکتیک قیام یک حرکت اجتناب‌ناپذیر در پروژه اصلاحات قانونی و مسالمت‌آمیز است و کسانی که با وحشت از انقلاب از مبادرت به هرگونه حرکتی حتی راه‌پیمائی آرام دانشجویان در ۱۸ تیر وحشت دارند قادر به اجرای پروژه اصلاحات در ایران نیستند بلکه در برابر اصلاحات و در کنار استبداد دینی قرار دارند. قیام مسالمت‌آمیز بدنبال براندازی رژیم سیاسی نیست بلکه با اصرار بر خواسته‌های دمکراتیک سعی دارد استبداد دینی را محدود و سپس برکنار نماید. تاکتیکی که در ۲ سال اول ریاست جمهوری آقای خاتمی تجربه موفقی داشت ولی با شلیک گلوله‌ای بر شقیقه سعید حجاریان خاتمه یافت.

جمهوری واقعی زمانی در ایران برقرار می‌گردد که هیچ دین و آئین و اندیشه‌ای بالاتر از آرای مردم و حقوق عینی بشر که تعریف آن در منشور حقوق بشر سازمان ملل ارائه شده است قرار نگیرد و انتخاب مردم را محدود نسازد. این مهم ولی با استراتژی قیام مسالمت‌آمیز به پیش خواهد رفت. ▣

www.iran-archive.com

مسائل و مشکلات جوانان در ایران

علی صمد

قسمت سوم

ب – ۷)

دانشجویان و تشکل‌های دانشجویی:

یکی از اساسی‌ترین و عمده‌ترین نیازهای دانشجویی، آزادی دانشجویان در تشکیل سازمان‌های دانشجویی و فعالیت در آن است. داشتن تشکیلاتی گسترده، عام و فراگیر که نماینده همه دانشجویان صرف نظر از افکار و عقاید و آرای سیاسی و فکری آنان باشد از ضروریات روز دانشجویان است. در واقع چنین می‌توان گفت که امروز در دانشگاه‌های کشور فقدان یک سازمان واحد و سراسری دانشجویی بیش از پیش احساس می‌شود و مصالح جنبش دانشجویی و استقلال دانشگاه، تشکیل چنین سازمان واحدی را در میان دانشجویان می‌طلبد.

در مراکز آموزش عالی بعد از انقلاب فرهنگی، چنان‌که پیشتر متذکر شدم، کادرهای آموزشی و نیز دانشجویان دگراندیش به شدت تصفیه و سرکوب شدند. در آن دوران برای بی‌اثر کردن نقش دانشگاه و دانشجویان در مبارزات سیاسی، ضوابط سفت و خشکی را برای پذیرش دانشجو و استاد بوجود آوردند و کوشش زیادی هم صورت گرفت که به یک عبارت جلوی آزاداندیشیدن دانشجویان را در مراکز آموزشی بگیرند. انجمن‌های اسلامی دانشجویی طرفدار حکومت جمهوری اسلامی در آن سال‌ها همراه با حاکمیت اسلامی به سرکوب و حذف دانشجویان و اساتید دگراندیش در دانشگاه‌ها روی آوردند. در تمامی سال‌های بعد از انقلاب فرهنگی یعنی دهه ۶۰ و بخشی از دهه ۷۰، تنها یک نوع نگرش و آن هم از نوع حکومتی‌اش را در دانشگاه‌ها برقرار کردند. این دانشجویان بعد از انقلاب فرهنگی مانع از ابراز سیاسی دانشجویان و اساتید دگراندیش شدند و با یک طرز تفکر انحصاری و چند سال بعد از پایان جنگ ایران و عراق، حداکثر دو طرز فکر در دانشگاه حق فعالیت داشته‌اند. در واقع حاصل این دوره غیرسیاسی شدن و سرخوردگی و یاس دانشجویان در مبارزه بوده است.

در آن سال‌ها با ایجاد بدبینی در دانشجویان نسبت به هر نوع تشکل، سازمان و گروهی سعی زیادی کردند تا آن‌ها را به انفعال بکشانند. حکومت و انجمن‌های اسلامی با ایجاد اهرم فشار بر اساتید و دانشجویان، آنان را هر چه بیشتر به سکون و سکوت واداشتند. در واقع موضع حاکمیت این بود که به هر ترتیب از شور و شوق فعالیت سیاسی در دانشگاه بکاهد و با ایجاد روحیه و فضای کنترل و یا تحت کنترل بوده و در محیط دانشگاه به جو ناامیدی و ترس دامن زند و با انواع نهادهای گزینش، خواست، کمیته‌های انضباطی، بسیج دانشجویی،... توانست برای سال‌ها دانشگاه را تحت نظارت و مهار خود قرار دهد و بدتر از همه این که بخشی از جنبش دانشجویی یعنی انجمن‌های اسلامی و یا مهمتر است بگوئیم دفتر تحکیم وحدت خود ابزار این سیاست و محدودیت در دانشگاه شدند و به یک عبارت بزرگترین ضربه را به جنبش دانشجویی کشور وارد کردند.

دفتر تحکیم وحدت و یا تشکل‌های وابسته به این جریان، با حذف تدریجی رقبای دگراندیش خود از طریق غیردمکراتیک، اثر خنثی‌کننده‌ای در محیط مراکز آموزش عالی بر جای گذاشتند و خود این جریان نیز اثر خود را با مرور در میان دانشجویان از دست دادند و به یک جریان منفعل در دانشگاه‌ها تا قبل از سال ۱۳۷۶ تبدیل شدند. این جریان دانشجویی همواره در طول این سال‌ها و امروز از رانت حکومتی و دیگر امکانات رایگان بهره گرفته و می‌گیرد. این جریان با توجه به تغییراتی که در درونش صورت گرفته ولی هنوز در فضایی بسته عمل می‌کند و اکثر دانشجویان از تحلیل‌های این تشکل تاثیر نمی‌گیرند.

در مراکز آموزش عالی دولتی و آزاد در حدود ۱/۶۰۰۰۰۰ دانشجو مشغول به تحصیل هستند. درصد فعالین سیاسی دانشجویی در این موسسات آموزش عالی بنا به یک ارزیابی درحدود ۵دهم درصد از کل دانشجویان می‌باشد (این ارزیابی مربوط به سال ۷۶ و ۷۷ می‌باشد. که در آن زمان در حدود یک میلیون و دویست هزار دانشجو در ایران به تحصیل مشغول بودند) این در صد از دانشجویان در سراسر ایران در مراکز آموزشی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و صنعتی به فعالیت مشغول هستند و به یک عبارت، بار جنبش دانشجویی را به دوش می‌کشند که در واقع در خلاء احزاب و سازمان‌های جدی سیاسی حکومتی و یا اپوزیسیون، بیشترین کمیت سیاسی – صنفی و نیروی بالقوه و قابل توجه‌ای را تشکیل می‌دهند. دفتر تحکیم وحدت بخشی از این فعالین را در خود جای داده است. لازم به تاکید است که درصد فعالین فوق از فردای حادثه کوی دانشگاه و بعد از انتخابات دوم ریاست جمهوری و نیز درگیری‌های درونی دفتر تحکیم وحدت (که این تشکل را به دو شق تبدیل کرده است) و در آخر نبود فضای مناسب برای دیگر طیف‌های دگراندیش دانشجویی، به شدت کاهش یافته است و دفتر تحکیم وحدت با توجه به امکانات وسیع و علنی خود، تاکنون نتوانسته یا نخواسته جلوی روند کاهش فعالیت‌های علنی دانشجویی را بگیرد. درواقع دانشجویان نسبت به این نیروی دانشجویی نظر چندان مثبتی ندارند و دفتر تحکیم وحدت بعد از انقلاب همواره به این فضای عدم اعتماد به شکل‌های گوناگون دامن زده است. دفتر تحکیم وحدت به عنوان بزرگترین تشکل دانشجویی باید به علل و دلایل رفتار غیردمکراتیک خود در بعد از انقلاب بپردازد تا بلکه بدین طریق با نقد خود بتواند به عنوان نیرویی دمکراتیک وارد حوزه سیاسی کشور شود، تا هنگامی که این تشکل نتواند با گذشته خود برخورد انتقادی درست و حسابی بکند، نخواهد توانست نیروی عظیم دانشجویان را تحت تاثیر خود قرار دهد و بدین ترتیب درصد فعالین‌اش هم‌چنان محدودتر خواهد شد. این تشکل باید با انقلاب فرهنگی، اشغال سفارت آمریکا، حذف بخشی از دانشجویان دگراندیش از دانشگاه‌ها،... برخورد انتقادی بکند تا بلکه به مرور بتواند استقلال و هویت تازه‌ای برای خود در میان دانشجویان کسب کند. دفتر تحکیم وحدت اگر واقعا به جامعه مدنی معتقد است باید در جهت آن حرکت و فعالیت کند. دفاع از تشکیل تشکل‌های گوناگون، تکثرگرایی، تلاش برای باقی‌ماندن دیگر جریان‌ها و اندیشه‌های دانشجویی، برقراری ارتباط، همکاری و ایجاد دیالوگ بین نیروهای دگراندیش دانشجویی،... از ابزار موثر جامعه مدنی است. دفتر تحکیم وحدت اگر واقعا بخواهد به شعارهایی که دائما در ادبیات روزانه‌اش مورد استفاده قرار می‌دهد جامه عمل بپوشاند می‌بایست در چارچوب فوق اقدام اساسی بکند. برای بازسازی اعتماد دانشجویان نسبت به تحکیم وحدت به زمان زیادی نیاز است و تنها خود این تشکل است که می‌تواند به این روند کمک رساند. دفتر تحکیم با اهمیت‌دادن به استقلال خود، دیگر نمی‌بایست در سایه و یا وابستگی به قدرت به فعالیت خود ادامه دهد.

در اواسط دهه ۷۰، فعالیت‌های جریانات ملی مذهبی و حزب ملت ایران در داخل کشور افزایش یافت. این دو جریان به صورت نیمه علنی – علنی، فعالیت‌های خود را با دادن اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و سخنرانی‌ها روز به روز افزایش دادند. فعالیت‌های مطبوعاتی و تبلیغی این جریانات باعث گرایش بخشی از دانشجویان به آن‌ها شد. ولی سرکوب و اختناق در سطح دانشگاه‌ها و جامعه باعث محدودیت فعالیت این جریانات در سطح دانشگاه‌های ایران شده است. بعد از قتل ناجوانمردانه زنده‌یادان داریوش و پروانه فروهر توسط سازمان امنیت حکومت، وزن دانشجویان هوادار حزب ملت ایران در دانشگاه‌ها تا حدودی افزایش یافت. در ضمن اپوزسیون حکومت در خارج از کشور از سال ۶۰ به این طرف همواره در جامعه به شدت سرکوب فیزیکی شده و امکان فعالیت و سازماندهی علنی از آن‌ها گرفته شده است. به دلیل شرایط فوق شناخت دانشجویان از این نیروها محدود است. از خرداد ۱۳۷۶ به این طرف به دلیل جو و شرایط جدید و نیز ورود اینترنت و ماهواره به کشور در این وضع تغییراتی حاصل شده است. دانشجویان امروز به نظرات دیگر گروه‌های اپوزیسیون توجه بیشتری می‌کنند.

حادثه کوی دانشگاه و سرکوب شدید دانشجویان توسط حکومت، فعالیت‌های دانشجویی را دچار افت شدیدی کرد. این حادثه یکی از حساس‌ترین رویدادهای سیاسی جامعه دانشجویی کشور در اواخر دهه ۷۰ می‌باشد. حساسیت حادثه کوی دانشگاه، در این بود که در حدود یک میلیون و چهارصد هزار دانشجو با دقت نتایج تحولات مربوط به این حادثه را دنبال کردند و دیدند که چگونه به جای محکوم کردن مهارکنندگان، دانشجویان به زندان فرستاده شدند و این از جنبه روحی و روانی به زیان جنبش دانشجویی تمام شد. در این واقعه بزرگترین و وسیع‌ترین حرکت اعتراضی برعلیه حکومت توسط دانشجویان سازمان داده شد. دفتر تحکیم وحدت با توجه به سیاست اولیه اصلاح‌طلبان حکومتی یعنی «چانه‌زنی در بالا و فشار از پائین» در حرکت اعتراضی دانشجویان به صورت فعال شرکت کرد ولی در ادامه با سرکوب و فشار حکومت بر علیه دانشجویان و نیز خارج شدن کنترل این حرکت از دست دفتر تحکیم وحدت باعث شد که این جریان از سومین روز با انتشار اطلاعیه‌ای خود را کنار بکشد و دانشجویان را تنها بگذارد. و روز بعد یکی از اعضای این گروه در تلویزیون ظاهر شد مردم را به تظاهرات جناح راست، رهبر و... در روز چهارشنبه که بر علیه دانشجویان معترض بود دعوت کرد. این اشتباه دفتر تحکیم وحدت به اعتبار آن‌ها در میان دانشجویان به شدت ضربه زد. در واقع این تشکل اعتباری را که از اواسط دهه ۷۰ با تلاش فراوان توانسته بود به دست آورد، از دست داد و دوباره آن تصویر گذشته دفتر تحکیم وحدت در ذهن‌ها به عنوان وابستگان به حکومت سازشکار، عامل سرکوب دانشجویان و اساتید در محیط دانشگاه‌ها، دوباره در میان دانشجویان بازسازی شد و بدین طریق با اتخاذ سیاست فوق، این تشکل دانشجویی به انزوای هر چه بیشتر در میان دانشجویان کشیده شد. البته در عین حال لازم است تاکید شود که دفتر تحکیم وحدت در روز گشایش فضای سیاسی جامعه از سال ۱۳۷۶ به این طرف، نقش فعال و باارزشی داشته است و نباید به هیچ وجهه به این امر بی‌توجه بود.

بعد از حادثه کوی دانشگاه، بحث تشکیل تشکل مستقل دانشجویی بیش از پیش در میان دانشجویان مطرح شده است یعنی به یک عبارت نوعی درون‌گرایی، بحث و گفتگوی وسیع میان طیف‌های مختلف جنبش دانشجویی بوجود آمد و این مباحث کلا به نفع جنبش دانشجویی بوده است و در درازمدت تاثیرات مثبتی برای این جنبش به بار خواهد آورد، کار فکری و مطبوعاتی در میان دانشجویان انجمن‌های اسلامی و دیگر دانشجویان دگراندیش در چارچوب تنگ محیط دانشگاه‌ها رو به افزایش است. تاکنون بیش از ۱۴۰۰ نشریه دانشجویی با تیراژ متفاوت در سطح مراکز آموزش عالی منتشر می‌شود و طیف وسیعی از دانشجویان و خانواده‌ها و دوستان آن‌ها این نشریات را می‌خوانند. البته آمار فوق حاصل شرکت این نشریات در جشنواره نشریات و مطبوعات دانشگاهی برآورد شده است. ولی برآوردها نشان می‌دهد در کل دانشگاه‌ها در حال حاضر نزدیک به «پنج هزار نشریه (که حداقل یک شماره منتشر شده‌اند)» وجود دارند (به نقل از اندیشه جامعه شماره ۲۲). آقای معینی کارشناس پژوهش و بررسی نشریات خانه نشریات دانشجویی وزرات علوم در همین شماره اندیشه جامعه می‌گوید: «بعد از صدور احکام عاملان حادثه کوی نوعی سرخوردگی در حوزه نشریات دانشجویی ایجاد شده است» وی هم‌چنین از تغییر حوزه فعالیت نشریات دانشجویی سخن می‌گوید: «در سال گذشته (۱۳۷۹) حدود ۴۰۰ عنوان نشریه در حوزه فرهنگی و در مقابل نزدیک به ۵۰۰ نشریه در حوزه سیاسی منتشر می‌شد. در حالی که امسال (۱۳۸۰) در مقابل ۸۰۰ عنوان نشریه فرهنگی، تعداد نشریات سیاسی بیش از ۶۰۰ عنوان نیست». معینی به افزایش تعداد نشریاتی که توسط انجمن‌های علمی منتشر می‌شوند و نیز نشریات غیرسیاسی (مانند انجمن‌های محیط زیست، مبارزه با مواد مخدر و انجمن‌های خیریه) اشاره می‌کند و می‌گوید: «بخشی از اقبال به این قبیل نشریات ناشی از فضایی است که برای جمع‌شدن دانشجویان گردهم به دور از خطرپذیری‌ها و ریسک‌های کار سیاسی ایجاد می‌کنند. متاسفانه در سال‌های اخیر هزینه کار سیاسی به حوزه‌های فرهنگی هم کشیده شده است و قوه قضائیه خارج از چارچوب آئین‌نامه‌های نشریات دانشجویی با آن‌ها برخورد می‌کند». این کارشناس خانه نشریات دانشجویی، در باره محتوای نشریات فرهنگی می‌گوید: «از لایه‌های عمیق نوشته‌ها به نظر می‌رسد چیزهای به ظاهر مقدس دارند کم‌رنگ می‌شوند، هم در حوزه متافیزیک و هم در حوزه امور واقع. نتیجه این امر، عوض شدن عرصه‌ای فکری و اجتماعی دانشجویی است». او می‌افزاید: «در سال‌های اخیر بحث قومیت‌ها به طور جدی در نشریات دانشجویی مطرح می‌شود و بخشی از آن‌ها بیش‌ترین مشکل را هم با اصلاح‌طلبان دارند». به گفته معینی بحث در باره کتاب‌های دکتر شریعتی و نظایر آن کم‌تر شده و در عوض موضوع‌هایی مثل حقوق زنان و بحث‌های معرفتی با اقبال روبه‌رو شده‌اند». آمار و گفته‌های فوق نشانگر فعالیت و حرکت دانشجویان در عرصه‌های مطبوعاتی، فکری می‌باشد. حتی یکی دو حرکت در جهت دادن نشریات سراسری دانشجویی انجام گرفت ولی به دلیل مشکلات و محدودیت‌های مالی و سیاسی یا از انتشار بازماندند یا به طور نامرتب به چاپ می‌رسند.

علاوه بر فعالیت‌های فوق، دانشجویان از سال ۷۶ به بعد، با راه‌انداختن تریبون‌های آزاد دانشجویی در دانشکده‌های مختلف و یا با برگزاری‌های همایش‌ها، میزگردها، مناظره و سخنرانی در چارچوب موازین دمکراتیک از نمایندگان راست، اصلاح‌طلب درون نظام، چپ و نیروهای خارج از حاکمیت برای استفاده از تریبون دانشگاه به سهم خود در راستای کار توضیحی و برخورد آرا و افکار و یا به عبارتی دیگر گشایش فضای سیاسی کشور عمل کردند. فعالیت تشکل‌های دانشجویی دانشگاه‌های دولتی باعث تحرک دانشجویان دانشگاه‌های آزاد – تعدادشان در حدود ۸۰۰ هزار نفر است – شد. فعالیت‌های فوق باعث گردید که جریان محافظه‌کار و گروه‌های افراطی وابسته به این جریان سیاست انحلال و تفرق را در دفتر تحکیم وحدت پیش ببرند و طیف اصلاح‌طلب حکومتی هم در رابطه با جنبش دانشجویی و بخصوص دفتر تحکیم وحدت سعی کرد آن‌ها را به سیاست‌های خود وابسته نگه‌دارد و برای این منظور سیاست «آرامش فعال» را بعد از حادثه کوی دانشگاه بر دانشجویان این طیف تحمیل کرده این سیاست یکی از بزرگترین ضربه‌ها را به جنبش دانشجویی و اصلاح‌طلبانه کشور وارد کرد.

پیشتر متذکر شدیم ویژگی اصلی جنبش دانشجویی نقد و روشنگری، نقد ایدئولوژی و نقد دولت است و شرایط انجام این کار، استقلال سیاسی این جنبش است. در ضمن چون جنبش دانشجویی در دانشگاه‌ها رشد و گسترش می‌یابند بالطبع شرط استقلال سیاسی دانشگاه نیز مطرح می‌شود. چنانچه حرکت دانشجویی یک نوع حرکت دمکراتیک باشد خود به خود کمتر تحت تاثیر این یا آن جریان خارج از دانشگاه قرار می‌گیرد. زیرا این جنبش علاوه بر خواست‌های عمومی سیاسی، یک سری خواسته‌های صنفی و گروهی نیز با خود دارد و این در واقع هویت مستقل این جنبش می‌باشد. این هویت به تفکرات متنوع در میان دانشجویان، امکان و فرصت گستردگی را می‌دهد پس بدین ترتیب به تفکرات و جریاناتی که در درون خود وجود دارد بیشتر اهمیت قائل می‌شود تا به تفکرات بیرون از جنبش! در این جا وقتی از رابطه جنبش دانشجویی با قدرت سیاسی صحبت می‌کنیم منظور استقلال این جنبش، و عدم وابستگی به قدرت و دولت است و نه جدایی از جنبش‌های سیاسی، اجتماعی و فکری. در واقع استقلال از ساخت قدرت جزیی از ماهیت جنبش دانشجویی است. پس با این حساب استقلال برای جنبش دانشجویی بسیار اساسی و حیاتی می‌باشد. این جنبش با داشتن استقلال می‌تواند و باید با نیروی خارج از دانشگاه ارتباط در جهت تبادل نظر و کسب تجربه و مشورت، داشته باشد.

علاوه بر موارد فوق از نیمه دوم دهه ۷۰، تشکل‌های صنفی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و تخصصی که حاوی گرایش‌ها، سلیقه‌ها و عقاید مختلف دانشجویی می‌باشند در دانشگاه‌ها تشکیل و به شکل‌های مختلف فعالیت می‌کنند. هر چند که فضای سیاسی و فرهنگی غالب در بسیاری از دانشگاه‌ها، اجازه فعالیت به همه آن عقاید و گرایش‌ها را نمی‌دهد. اگر جنبش دانشجویی و بخصوص تشکل‌های اسلامی دانشجویی وابسته به تحکیم وحدت از انحصار تشکیلاتی پرهیز و به پذیرش تنوع و تکثر در درون جنبش، پیش گرفتن مدارا و تحمل در مناسبات درونی جنبش و هم‌پوشانی طیف‌های فعال در جنبش روی آورند می‌توانند نیروی بیشتری را برای ورود به شرایط دشوار با خود به همراه بیاورند و دفتر تحکیم وحدت در این میان می‌تواند چنانچه بخواهد نقش موثر و مفیدی داشته باشد و این امر تنها لازمه‌اش برگزاری مراسم و برپایی سخنرانی، انتخابات سالانه شورای انجمن اسلامی و شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت و یا اردوهای سالانه و... این تشکل نمی‌باشد بلکه باید با برنامه‌ای جامع و کارآتر به فعالیت در میان دانشجویان بپردازد و علاوه بر این به کوشش در جهت فزونی آگاهی صنفی و اجتماعی دانشجویان کمک کند و نیز بر گسترش و عمق پایگاه خویش با مردم و دانشجویان به عنوان یک اهرم کلیدی در عرصه سیاسی تاکید نماید. علی افشاری در خصوص جنبش دانشجویی و دفتر تحکیم وحدت بر این اعتقاد است که: «داشته‌های سابق جنبش دانشجویی، کارآیی خود را از دست داده‌اند و باید به یک تولید جدید فکری برسد، هم‌چنین کارکرد حزبی و ورود به حوزه قدرت و ساخت سیاسی به عنوان بازیگر، لطماتی را به این جنبش زده که بخشی از مشکلات فعلی دفتر تحکیم وحدت، تبعات ناخواسته‌ای آنان رویکرد است و وداع با کارکرد حزبی در آینده، بخش عمده‌ای از این اختلافات را حل می‌کند». برای همین، انتظارات به داخل تحکیم سرریز شده و چون ساختار دفتر تحکیم وحدت چنین قابلیتی را ندارد، بار اضافی را بر این دفتر ایجاد کرده است. ایجاد تشکل‌های دیگر و نهادی که بتواند به شکل فراگیر، دانشجویان را هدایت کند، برای عبور از این نابسامانی کمک خواهد کرد. آقای افشاری تشکیل پارلمان دانشجویی را برای آینده جنبش دانشجویی، بسیار لازم و ضروری می‌داند. (به نقل از اندیشه جامعه شماره ۲۲).

ب – ۸)

جنبش دوم خرداد و دانشجویان:

در سال‌های قبل از خرداد ۷۶، فعالیت‌های دانشجویان در دانشگاه‌ها به حرکت‌های گسترده اجتماعی انجامیده بود. حکومت جمهوری اسلامی از بعد از انقلاب فرهنگی توانسته بود با تمام نیرو، دانشگاه‌ها را مهار کند و به فعالیت‌های آزاد دانشجویان هیچ‌گونه اجازه‌ای را نمی‌داد. ازاواسط دهه ۷۰، فعالیت‌های دانشجویی در سطح دانشگاه‌ها افزایش یافت. دانشجویان در شکل‌گیری خرداد ۷۶ و پیشبرد جنبش اصلاحات بسیار فعالیت کردند و نقش موثر دانشجویان در این عرصه بر کسی پوشیده نیست. آن‌ها بیشترین هزینه را در این مبارزه پرداخته‌اند و در حال حاضر تعدادی از دانشجویان مبارز در زندان به سر می‌برند. در شرایط کنونی تلاش و مبارزه جنبش دانشجویی برای پاسداری از آرمان‌های آزادی‌خواهانه و دمکراتیک و نیز مخالفت روشن و بی‌خدشه با تمامی دستگاه استبداد و ولایت در ایران، نقشی ویژه و پیشرو به آن‌ها داده است. در واقع دانشگاه، مظهر دگراندیشی است و قصد این را همواره داشته که جوانانی دگراندیش به جامعه تحویل دهد و به یک عبارت تجربه آزادی را به عرصه‌های دیگر در جامعه نیز بکشاند. لذا از این زاویه است که محافظه‌کاران به اشکال گوناگون در سطحی وسیع، دانشجویان را زیر فشار، سرکوب، زندان،... قرار داده‌اند. آن‌ها هم‌اکنون با ده‌ها توطئه و ترفند موفق شده‌اند تا حدودی صدای دانشجویان را در این مبارزه بخوابانند. در مقابل، اصلاح‌طلبان حکومتی در هراس از رادیکالیسم موجود در جنبش دانشجویی بخصوص از ماجرای کوی دانشگاه به این طرف و غیر قابل کنترل بودن آن، سرکوب خونین و سبعانه دانشجویان چشم پوشاندند. اصلاح‌طلبان بعد از سرکوب دانشجویان دانشگاه، سیاست فشار از پائین را ترک کردند. اصلاح‌طلبان به جای سمت‌دادن رادیکالیسم جنبش دانشجویی برای مبارزه علیه تمامیت‌گرایان و استقرار دمکراسی در جامعه، در جهت مهار و آرام‌کردن جنبش دانشجویی حرکت نمودند و بدین ترتیب فعالیت‌های دانشجویی یا سیاست نابخردانه اصلاح‌طلبان حکومتی زمینه‌ساز انفعال در جنبش دانشجویی را فراهم آورد.

ب – ۹)

وضعیت دختران دانشجو

در هنگام تحصیل و فارغ‌التحصیلی:

در کشورمان ایران، زنان از اواخر قرن گذشته و در طول انقلاب مشروطه به طرز چشمگیری وارد زندگی اجتماعی شدند. اما حضور آن‌ها به دلیل وجود و مقاومت مراکز سنتی و نیز سطح فرهنگ جامعه نتوانسته به نهادی شدن این مشارکت منجر شود. با ورود تکنولوژی جدید و مناسبات تازه اقتصادی این مقاومت سنتی تا حدود زیادی به تدریج شکسته شد. بعد از انقلاب ۱۳۷۵، خانواده‌های سنتی شهری و روستایی و نیز تحصیل‌کرده‌ها هر چه بیشتر از قبل به سرنوشت تحصیلی فرزندانشان و به‌ویژه دختران خود حساس شدند و سعی کردند با تقبل یک سری هزینه‌ها دخترانشان را برای تحصیل در عرصه آموزش

ادامه در صفحه ۱۰

www.iran-archive.com

آیا جامعه ایران در حال اضمحلال است؟

ی - علوی

جمعیت ایران کمی بیش ۱ درصد جمعیت جهان است و کمی بیش از یک در صد مساحت کره زمین را در اختیار دارد ولی کمتر از نیم درصد تجارت جهان را در اختصاص خود دارد. شاخص بهره‌وری سرمایه در ایران که در سال ۵۵ حدود ۷۵۲ واحد بود بنا به تخمین دفتر اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور در سال ۸۰ به حدود ۴۶ واحد رسید. کل شاخص عوامل تولید در این سال ۱۲۸ واحد رسید این در حالی است که این شاخص در سال ۵۵ یعنی ربع قرن پیش کمی بیشتر از ۱۶۸ واحد بود. کاهش بازده سرمایه (اعم از سرمایه انسانی و پولی) شاخص بحران عمیقی نه تنها در عرصه اقتصادی بلکه در امور اجتماعی و سیاسی می‌باشد. هر تاویل وابسته به تاویل‌گر است. «موقعیت» و «وضع» تاویل‌گر متغیری بسیار تعیین‌کننده در چونی و چندی تاویل تاویل‌گران است. شکی نیست که تاویل آنکه در قدرت است با آنکه در قدرت نیست از بحران یکی نیست. تاویل یک «کارشناس» و یک «اقتصاد»دان که الزاما یکی نیستند، یکی نیست. نوشته ذیل گزارشی تاویل‌گرا، کل‌گرا از این بحران است. بحران اقتصادی و بطور خاص بحران اشتغال در ایران، همچون نبشتار و تکستی است که می‌بایست خوانده و تاویل شود.

اقتصاددانها و مدیران اجرائی حکومت بروی این نکته اتفاق نظر دارند که اقتصاد ایران، بویژه در عرصه اشتغال آفرینی در ناکارائی و بحران است. این بحران محصول روندی دیرنده است که بتدریج شکل گرفته و عوارض آن در اشکال گوناگون در جامعه ظاهر شده است. هر چند در تشخیص نمادهای این بحران یعنی امور همچون ناکافی بودن سرمایه گذاری، بالابودن ریسک سرمایه گذاری، ناتوانی در جذب سرمایه بیرون از نظام اقتصادی کشور، رکود، تورم کمتر اختلاف نظر وجود دارد ،اما در تفسیر و تاویل کلان از این بحران کمتر هماهنگی بچشم می‌خورد. برخی عوامل بیرونی را موثرتر می‌دانند و برخی دیگر عوامل درونی را. گروهی بر عوامل کوتاه‌مدت تاکید دارند و گروه دیگر عوامل دیرنده و بلندمدت را. دسته‌ای به سخت‌افزارهای اقتصادی یعنی عوامل همچون سرمایه گذاری در صنایع و زیرساختهای فنی و مادی را مهمتر می‌دانند دسته دیگر نرم‌افزارهای اقتصادی یعنی امور همچون تولید معرفت علمی، توانائی علمی و مهارتهای فنی را. این دسته اخیر اغلب راه حلهای عملی و پراگماتیستی و کوتاه‌مدت از قبیل سرمایه گذاری دولتی، اجازه سرمایه گذاری به شرکتهای خارجی در ایران ، صادارت نیروی کار بخارج و.. روشهای این چنین را توصیه می‌کنند.

تنش‌زدائی بیرونی و درونی جامعه یعنی عناصری مربوط به سیاست خارجی و داخلی نیز به عنوان یکی از عوامل این بحران از سوی گروهی بسیار مورد توجه قرار گرفته در حالیکه رقیب سیاسی آنها، آنرا چندان محل توجه نمی‌داند، و بر عوامل اقتصادی محض تاکید بیشتری دارد. البته شکی نیست که تنش‌زدائی بیرونی و درونی به مثابه یک شرط در جهت بهبود زمینه سیاسی و اقتصادی قابل توجه است ولی باید بیاد آورد که بسیاری از کشورها که فاقد این شرط نیستند ، نتوانسته‌اند، مشکل بیکاری خود را حل کنند.

زاویه نگرش اغلب این چنین مباحثاتی، زاویه محض اقتصادی یا اقتصادی و سیاسی است که علیرغم اهمیتی که این مباحث دارند، تنها به جزئیات توجه می‌کند و بر روش‌شناسی و معرفت‌شناسی آن تحت عنوان پزیتیویستی و تحصلی قابل تعریف است. نکته اما این است که بدون داشتن یک منظر کل‌نگر از جامعه ایران به مشابه یک واحد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نمی‌توان این عوامل جزئی را در قاب و قالب واحدی نشاند و به یک نگرش راهبردی و کلان رسید. تاکید بر عوامل جزئی هرچند بی‌اهمیت نیست ولی تا وقتی که در چارچوب یک نظام کلی قرار نگیرد، می‌تواند گمراه‌کننده باشد. به گمان این نگارنده یک زاویه نگرش با معنا که می‌تواند چنین شرطی را فراهم کند، استفاده از نگرشی که تحت عنوان Contingeney معروف است. نگرش سیستمی یکی از تفاسیری است که از این نگرش شده اما همه زوایای آنرا نمی‌پوشاند. منظور از نظریه Contingeney نظریه‌ای است که تلاش می‌کند تا واحدهای اقتصادی و سیاسی را به مثابه یک کلیت بنگرد. تعامل و داد و ستد میان سیستم و محیط آن، راهبرد (استراتژی) یک نظاموارہ برای بقا و بالاخره رابطه ساختار، راهبرد و نظام از جمله مفاهیمی است که به عنوان ابزار تحلیلی برای مطالعه روند پیدایش و دگرگونی نظامهای بکار می‌رود. معضل بیکاری در ایران، معضلی اقتصادی اجتماعی است. راه حل صرف اقتصادی شاید به مثابه یک مسکن بتواند تا حدی موثر واقع شود ولی دگرگونی اساسی در ساختارهای اقتصادی‌اجتماعی بوجود نخواهد آورد.

یکی از متفکران سرشناس و پرکار نظریه سازمان یعنی گالبرایت معتقد است که بین ساختار یک سازمان اجتماعی، استراتژی و محیط پیرامون آن همواره یک هماهنگی وجود دارد. این هماهنگی لازمه تعادل درونی و یک نظاموارہ و شرط بقای آن می‌باشد. ناهماهنگی مابین این عناصر در کوتاه‌مدت ممکن ولی در بلند مدت غیرممکن است و حیات یک نظام را دچار آسیب می‌کند.

واحد سیاسی اقتصادی و فرهنگی ایران یکی از دهها واحد سیاسی اقتصادی فرهنگی در منطقه خاورمیانه، آسیا و جهان است. چنین واحدی تنها در شرایطی می‌تواند از بحران خارج شود که در تعادلی فعال و مثبت با محیط پیرامون خود باشد. منظور از تعادل فعال یکی آنگونه تعادلی که جمع داده‌ها و ستاده‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگیش با محیط بین‌الملل مثبت باشد. چنین تعالی مشروط به نوآوری و افزایش رقابت در عرصه‌های علمی، اقتصادی، سیاسی، تکنیکی، فرهنگی و هنری است. به زبان دیگر نظام اجتماعی (مجموعه ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) در شرایطی می‌تواند شرایط شادابی و بقای فعال خود را فراهم آورد که از در خصوص تولید کالاها و خدماتی که عرصه آن رقابت در قیمت است نظر هزینه نسبت به نظامهای موجود در محیط خود مزیت داشته باشد. در کنار این فرایند این نظام باید، بتواند فرآورده و پس‌خور و صادره‌های را تولید کنند که استثنائی باشد یا دست کم دیگران در تولید آن در مزیت کیفیت توان رقابت نداشته باشند.

بحران در چارچوب نظریه کونتنجنسی زمانی ظاهر می‌شود که تعادل میان داده و ستاده میان نظام و محیط پیرامونش از بین می‌رود. این عدم تعادل گاه دارای منشاء خارجی است ، و گاه دارای منشاء داخلی می‌باشد. ساختار (سازمان)، استراتژی (و بالتبع طراحان استراتژی: و بطور خاص مدیران) و محیط بیرونی عناصری هستند که در تبیین عدم تعادل نقش دارند.

در مورد رابطه این سه یعنی ساخت، استراتژی و محیط بیرونی میان پژوهشگران وجود ندارد. برخی تاثیرگذاری و ملازمه بین این سه را پذیرفته بدون اینکه به اولویت هیچ کدام اشاره‌ای کنند. برخی دیگر معتقدند که دگرگونی در ساخت از محیط بیرونی شروع شده، ساختار یک نظام را دگرگون کرده و در نتیجه استراتژی نظام نیز دگرگون می‌شود. در چنین نظریه‌ای نظام عملا به عنصری منفعل تبدیل می‌شود. اما گروه دیگری معتقدند که دگرگونی هرچند که ممکن است ابتدائا در بیرون از نظام رخ دهد ولی این مدیران و راهبران سیستم هستند که با شناخت محیط و امکانات و محدویتهای خویش و نظام می‌توانند با طراحی و انتخاب استراتژی مناسب از نظام را از بحران خارج کنند.

استراتژی هر چند مشروط به معرفت خاص نسبت به نظام و جهان بیرون از آن است ولی خود نیز زاینده معرفت و دانش است. سمت‌گیری استراتژیک یک نظام در جهت خاصی آنر وامی‌دارد تا همگام با کنش و واکنش نسبت به محیط داخلی و بیرونی راهکارهای مناسب را نیز بیابد. در همین روند است که زمینه تعدیل استراتژی یا آفرینش استراتژی جدید نیز بوجود می‌آید. عناصر استراتژی، نظام، ساخت و استراتژی همانگونه که با معرفت و دانش متراکم درون نظام دارای پیوند درونی است و لذا با توانائی نیروی انسانی نظام که نماد بخشی از آن دانش و معرفت است نیز گره خورده است. بطوریکه به قول بسیاری از پژوهشگران عرصه سازمان و مدیریت و بخصوص در میدان مدیریت عمومی آن در یک نظام رابطه میان ساخت، استراتژی، دانش، توانائی نیروی انسانی رابطه درونی و آمیخته است.

توانائی نیروی انسانی و بخصوص مدیران یک سیستم بر چگونگی انتخاب و فرموله کردن استراتژی موثر است. انتخاب استراتژی مدلهای ساخت نظام را تعیین می‌کند و این کنشهای درونی و برونی نظام را تعریف می‌کند. جمع‌آوری و انباشت هر نوع خاص از دانش و معرفت مشروط به نوع ساخت سازمانی و استراتژی معین است. بر همین منوال هر نوع معین ساخت و استراتژی مشروط به نوع معین دانش و معرفت است.

وضعیت اقتصاد ایران و بخصوص بحران بیکاری در شرایط فعلی محصول تعامل همه عناصری است که یاد شد. ساختار نظام اجتماعی، استراتژی‌ای که برای این نظام در نظر گرفته شده، میزان توانائی نیروی انسانی، معرفت و دانش موجود در جامعه و بخصوص معرفت مدیرانی که استراتژی این سیستم را تعریف کرده‌اند. البته در میان این سه عنصر یعنی «ساخت و سازمان»، «استراتژی و راهبرد» و «توانائی و خلاقیت» مدیران کلیدی و استراتژیک یک همبستگی درونی وجود دارد. همین همبستگی درونی است که باعث می‌شود تا یک راهبرد نامناسب به «ساختاری» نامناسب بی‌انجامد و چنین ساختاری که قاعدتا مولد معرفت خاص خود است موجب ناکارائی کیفیت و سطح معرفت و دانش را فراهم می‌سازد.

این چرخه را به گونه دیگری می‌توان تصور نمود. سازمان نامناسب به استراتژی نامناسب می‌انجامد و حاصل پیوند ایندو به «معرفت و دانشی» که هر چند با این عنصر متناسب است ولی نمی‌تواند تعادل فعال سیستم را در دنیای پر آشوب محیط فراهم آورد.

تردیدی نیست نظام و سیستم غیر رقابتی نمی‌تواند به محیطی که معرفت و دانشی رقابتی بیانجامد و چنین معرفتی نمی‌تواند با دنیای پر از رقابت در محیط بیرونی، در یک تعادل فعال برآید.

چنین حکمی در مورد استراتژی نیز صادق است، استراتژی که فراورده محیط درونی غیر رقابتی است، البته مزیتهای یک استراتژی جوشیده از میان چالشهای داخلی را ندارد.

بیکاری در ایران
نماد بحران در بخشهای گوناگون:

بحران عظیم بیکاری در ایران تنها با کاهش میزان سرمایه گذاری قابل فهم نیست بلکه فراورده رونده پیچیده‌تری است. بیکاری هر چند خود یک بحران است ولی می‌تواند نماد بحرانهای عمیق‌تری باشد، ما در اینجا آنرا به مثابه نماد این بحرانها می‌نگریم که می‌بایست همچون متن و تکستی خوانده و تاویل شود. این بحرانها شامل گونه‌های گوناگونی از بحران بوده و تنها ریشه در تنگناهای اقتصادی ندارد. بیکاری در یک نگاه گذارا و تحلیلگرای اقتصادی مبتنی بر نگرش کلان حاصل عدم تعادل میان عرضه و تقاضای برای نیروی کار است. از نظر سرشت بیکاری این عدم تعادل می‌توان فصلی، بلند مدت یا ساختاری باشد. بیکاری می‌تواند ناشی از فشار عرضه نیروی کار یا کاهش تقاضا برای نیروی کار باشد. اما در یک نگاه عمیق‌تر، بیکاری در جامعه ایران نوعی از بیکاری است که می‌توان از آن با عنوان بیکاری ساختاری نام برد.

واقعیت این است که بیکاری ایران محصول فرآیند پیچیده‌ای از تعامل، فاکتورهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است.

نیروی کاری قابل توجه که حدود ۳۰ میلیون نفر تخمین زده می‌شود، علیرغم سطح آموزشی که میانگین آن پائین‌تر از میانگین آن در منطقه نیست، نتوانسته زیرساختهای موجود را بکار گرفته، خدمات و کالاهای مورد نیاز جامعه‌اش را فراهم کند.

سرمایه گذاری انبوهی که از محل درآمد نفت در نیم قرن اخیر فراهم آمده و برای آموزش و پرورش این نیروی کار هزینه شده اینک یا معطل افتاده یا مهاجرت نموده یا در حال مهاجرت است.

در میان سرمایه‌ها و دارائیهائی که یک جامعه و یک ملت دارد، دارائی انسانی سرمایه فعال آن است. همین سرمایه است که سایر دارائیها و سرمایه‌ها دیگر را فعال می‌کند. استفاده از این سرمایه تابعی است از اینکه تا چه میزان سرمایه انسانی به سرمایه علمی تبدیل می‌شود. این سرمایه در مقابله با دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی بسیار حساس است. این سرمایه قابلیت انتقال شدیدی دارد. نمی‌توان آنرا در حسابی حبس کرد. به میزانی که این سرمایه درجه تبدیل آن به سرمایه علمی بالاتر می‌رود حساسیت آن افزایش یافته قابلیت جابجائی و مهاجرت آن افزایش می‌یابد. جامعه‌ای که نتواند بطور فعال از سرمایه علمی خود استفاده کند، نمی‌تواند کل سرمایه انسانی را بطور فعال بکار بگیرد. به عبارت دیگر شرط بکارگیری کل سرمایه انسانی ، استفاده فعال و مطلوب از سرمایه علمی جامعه است. شاید بتواند گفت نسبتی بین بکارگیری سرمایه علمی و کل سرمایه انسانی جامعه وجود دارد. به زبان دیگر به بکارگیری سرمایه انسانی در قالب سازمانهای پژوهش، نوآوری و اختراع موجب ایجاد فن‌آوری جدید می‌شود. بخشی از سرمایه علمی در مدیریت و سازمان، متبلور می‌شود. ترکیب این سازمانها ایجادکننده کار و شغل برای سایر نیروی کار خواهد بود.

این نوشته بحران بیکاری را در چارچوب تعامل میان سیستم ایران با جهان بیرون تحلیل می‌کند. این تعامل در چارچوب سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی رخ می‌دهد و لذا نباید آنرا به امر اقتصادی محض فراکاست.

از نظر سیاسی:

ساختار سیاسی جامعه ایران در دو دهه اخیر دارای گرایش خاصی بوده است که با توجه به عناصر پائین تعریف می‌شود:

استراتژی: کشمکش با خارج و دگرگون‌کردن جهان با خواست خود. و یا دست کم مطالبه جایگاهی بیش وزن سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در سطح بین‌الملل.

سازمان: متمرکز و غیر مشارکتی، در عرصه خارجی: تدافعی، تباعدی و انزواطلبانه و یا غیر مشارکتی.

توانائی و معرفت متراکم درون نظام: غیر رقابتی و مبتنی بر سلسله مراتب غیر انتخابی غیر رقابتی، موانع جدی در راه گردش مطلوب اطلاعات و دانش در جامعه سیاسی ایران.

مدیریت: مدیریت ناتوان، فقدان ذخایر و انباشته نیروی انسانی، فقدان توانائی نظریه پردازی. ساختار بیمار دستگاه خارجی که بر رانت‌خواری و باندبازی و جذب مرید استوار است.

از نظر اقتصادی:

در هماهنگی با ساختار سیاسی، اقتصاد ایران نیز شکل خاصی بخود گرفت که مهمترین شاخص‌های آن را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

استراتژی: دنباله‌روی پاسیو با خارج، مبتنی بر واردات تکنولوژی و مواد واسطه از خارج و صادرات مواد خام.

سازمان: متمرکز، غیر رقابتی، مبتنی بر اراده و منافع سیاسی. انحصار اطلاعات، ارتباطات و منابع مالی و ارزی در میان «خودی‌ها». فقدان نظارت موثر از سوی افکار عمومی و شهروندان. فقدان نظارت موثر از سوی موسسات.

معرفت: اساسا وارداتی و پاسیو. روش معرفت‌شناسی اقتصادی اساسا سنتی و غیر مدرن.

گردش اطلاعات: انحصاری و غیر عمومی و اغلب غیر موثر.

ویژگیهای فوق به تنهائی نمی‌تواند بحران ناتوانی در ایجاد اشتغال را در جامعه ایران توضیح دهد. بلکه این ویژگیها در ترکیب یا ساختار اجتماعی ایران و محیط بیرونی آن است که به این بحران می‌انجامد.

ساختار اجتماعی:

بافت اجتماعی ایران در سه دهه اخیر به شدت دگرگون شد. این دگرگونی از سوئی با جوان‌شدن جمعیت، افزایش میانگین سالهای تحصیل، و کوچکترشدن حجم خانوار همراه بود. از سوی دیگر ما شاهد افزایش نرخ اشتغال زنان (به دلایل گوناگون و از جمله افزایش نرخ تورم و مشارکت زنان در امور اجتماعی و....) افزایش نقش آنان در اموری که از نظر تخصصی قابل توجه است، بوده‌ایم. گرایش عمومی در ساختار اجتماعی را می‌توان به شکل ذیل خلاصه کرد:

کاهش میانگین سن جمعیت که به معنی افزایش نیاز به خدمات آموزشی است.

افزایش جمعیت فعال که اولا باعث افزایش نیروی کار و در صورت ثابت‌بودن عرضه کار به معنی افزایش بیکاری می‌باشد.

افزایش میانگین سطح آموزش و آموزش عالی بخصوص در میان زنان.

افزایش نرخ اشتغال زنان در بازار کار و بخصوص در مشاغل تخصصی، علمی.

بزرگترشدن بخش خدمات بخصوص خدمات در بخش ارتباطات و صنایع اطلاعات.

دگرگونی ساختار خانواده و کوچک‌شدن حجم آن در سالهای اخیر تورم و افزایش سطح هزینه خانوار که نتیجه آن نیاز به اشتغال زن و مرد یا چند شغله مرد می‌باشد.

افزایش ارتباطات بین‌المللی: افزایش توقعات زندگی، دگرگونی الگوهای زندگی

افزایش نسبت شهرنشینی و گسترش شهرهای بزرگ.

گسترش تنوع در زندگی، افزایش سطح زندگی برخی از لایه های پائین درآمدی.

افزایش مهاجرت داخلی.

افزایش مهاجرت خارجی و به دنبال آن مسافرت به خارج.

حاصل دگرگونی فوق این بوده است که جمعیت جوان که تمایل به نوگرائی در عرصه زندگی و ارزشها را دارد، نسبت به نسل گذشته از میانگین تحصیل بالاتری برخودار است به بازار کار وارد می‌شود. انتظار بیشتری از زندگی دارد. زندگی سنتی را بر نمی‌تابد.

چنین ترکیبی از جمعیت اساسا با راهبردهای مبتنی بر انزوا و ثبات ارزشهای اجتماعی و الگوهای زندگی سازگاری ندارد. نهادهای سیاسی که دست کم باید در یک تعادل و سازگاری با چنین ساختی از جمعیت باشند، نتوانسته‌اند خود را با تمایلات آن منطبق کنند. نهادهای اقتصادی نیز دست‌کمی از نهادهای سیاسی نداشته‌اند. و نتوانسته‌اند شرایط لازم برای دگرگونی در جامعه را فراهم کنند.

در همین حال ما در خارج جامعه ایران در بیرون از جامعه ایران ما شاهد دگرگونی بنیادی در زمینه گوناگونی بوده‌ایم. اساسی‌ترین جلوه این دگرگونی را می‌توان دست کم در روند جهانی‌شدن، الکترونیزه‌شده، همبسته‌شدن بازارهای مالی و اقتصادی دید. این دگرگونی‌ها در ترکیب با دگرگونی‌های جمعیت‌شناسانه داخل ایران موجب شده که بخشهایی از سنت‌ها که تا پیش از این رفتار جمعی گروه‌های اجتماعی را تنظیم می‌کرد، به چالش گرفته شود.

در مقایسه آنچه در داخل جامعه ایران و محیط بیرون گذشته دست کم یک تفاوت مهم را می‌توان تشخیص داد. به آن میزان که جهان بیرون به سمت پیوستگی واحدهای ملی و اقتصادی پیش رفته است، ایران از این روند فاصله گرفته است. به میزانی روند گردش اطلاعات در جهان بیرون موثر شده، در جهان جامعه ما از این حرکت عقب مانده است. در همین حال به آن میزان که سرمایه انسانی بخصوص در

ادامه در صفحه ۸

www.iran-archive.com

پایان سوسیال دمکراسی

آلن تران

برگردان: محمد راکی‌زاده

مقاله زیر توسط Alain Toranie که از متفکران چپ‌گرای دهه‌های شصت و هفتاداست، نوشته شده است. وی اکنون مدیر موسسه عالی جامعه‌شناسی پاریس است. او مبلغ سیاست جدیدی است که اجتماع مدرن را در عمق همگرایی اجتماعی و لیبرالیزاسیون می‌فهمد.

دوران بعد از جنگ جهانی دوم شاهد شکل‌گرفتن سریع یک نوع سوسیال دمکراسی جدید بود، که خود را با به فراموشی‌سپردن جنگ طبقاتی بیشتر با مضمون سیاست اقتصادی و اجتماعی تعین می‌نمود. این امر چه «در برنامه‌ریزی دولتی» فرانسوی‌ها و یا «اقتصاد اجتماعی بازار» آلمانی‌ها و چه در «حکومت رفاه» انگلیس صدق می‌کرد. همچنین این اندیشه که در اتحاد اروپا، سوسیال دمکراسی یک سنگ‌پایه مرکزی خواهد بود، خود را تثبیت می‌کرد.

ویژگی بعدی خود را در این نشان می‌داد که تعادلی از حکومت، کارفرمایان و اتحادیه‌ها برقرار شود. بدین‌وسیله این سیاست تعقیب می‌شد که یک سرمایه‌داری فعال با یک جنبش کارگری نیرومند توسط دولتی که به طور اجتماعی میان دو طرف اجتماعی داوری نماید آشتی داده شود.

توفیق در ایجاد سیاست‌های امنیت اجتماعی، بخشا با اقتباس از مدل آلمانی، منجر به ایجاد مفاهیم حکومت رفاه گردید. اندیشه مرکزی که این مرحله جدید سوسیال دمکراسی تعقیب می‌نمود «توسعه» بود که به مثابه وابستگی متقابل رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی تعریف می‌شد. برای یک «سیاست توسعه» به این مفهوم، تولیدات صنعتی، توزیع کالا، آموزش و سیاست مالیاتی، نقش‌های متفاوت و در عین حال مکمل یکدیگر را ایفا می‌کردند که در آن‌ها بتوان یک سیستم دمکراتیک را با اقتصاد موثر و عدالت اجتماعی ترکیب نمود. برنامه‌های توسعه اجتماعی علاوه بر این نقش مهمی برای وحدت ملی قایل بودند. عملکرد مشترک این سه عنصر، توسعه عدالت، ملت – توانست خود را در بخش مهمی از جهان به‌کرسی بنشاند.

چرا این مدل سیاسی، که در نیم قرن گذشته توانست خود را در بخش مهمی از کره زمین حاکم سازد. اکنون رو به اضمحلال می‌رود؟ این سقوط نتیجه بحرانی است که در سه بخش اصلی آن بروز نموده است. اولا سوسیال دمکراسی تحت فشار بحران جامعه صنعتی فراتر از آن «جامعه تولیدی» است که خود مهمترین مبلغ آن بوده است. به عنوان دومین عامل باید از مقاومتی نام برد که اقتصاد، که با امکانات جهانی‌شدن بسیار نیرومند شده است، در مقابل کنترل‌های دولتی و قاعده‌گذاری‌های آن نشان می‌دهد. به عبارت دیگر بازگشت یک سرمایه‌داری افراطی و فعالیت اقتصادی که از کنترل اجتماعی خارج شده است، هر نوع از توسعه راکه برمبنای رابطه متقابل نیروهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی استوار باشد، نابود می‌نماید. ثالثا عقب‌نشینی حکومت در حدی که نقش خود را به عنوان عامل مرکزی توسعه ملی از دست می‌نهد، باعث ایجاد دو اقتصاد موازی می‌گردد: یکی اقتصادی که اعم از دولتی خصوصی و «کشاورزی» از طرف دولت حمایت می‌شود، و دیگری اقتصادی که اکثرا توسط بخش خصوصی سازماندهی شده، بزرگتر است و در حینی که هر نوع تحول اقتصادی تهدیدآمیز را کنار می‌زند، باید از تقریبا هر نوع حمایت دولتی صرفنظر نماید.

فراسوی جامعه تولیدی:

سوسیال دمکراسی تنها رابط بین رشد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی نبود، بلکه علاوه بر این معرف جامعه صنعتی، یعنی آن نوع اجتماعی بود که حول مسایل کار و تولید شکل گرفته بود. مهمترین بازیگران سیستم سوسیال دمکراسی که قبلا هم به آن‌ها اشاره شد، یعنی اتحادیه‌ها کارفرمایان و دولت، خود را بر مبنای نقش انتقادیشان و مهمتر از آن، رابطه‌شان، با کار تعریف می‌کردند. رابطه بین رشد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی، اگر در جامعه‌ای که خود را از طریق نحود تولید و فرم‌های سازماندهی خویش درک می‌نمود، مطرح نمی‌شد. نمی‌توانست به عنوان هدف مرکزی تلقی شود. سوسیال دمکراسی فرم ظهور متعین این نوع جامعه که «جامعه تولیدی» خوانده می‌شد، بود. او به این علت خواهان وحدت رشد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی بود که می‌خواست جامعه‌ای بر مبنای کار و علم و با هدف عدالت اجتماعی بنا نماید. از شهروندان را به مثابه کارگر تعریف کرده و از حقوق آن‌ها، اعم از اجتماعی و سیاسی، دفاع می‌نمود.

در هیچ دوره‌ای از تاریخ، ما این چنین کامل تابع ویژگی‌های اجتماعیون نبوده‌ایم، و نیز هیچ‌گاه ایده‌های اجتماعی این چنین تنگاتنگ با تکنیک تولید و عدالت اجتماعی ترکیب نشده بوده است.

این‌که بگوییم اجتماع ما دیگر نمی‌تواند با نام جامعه کار و تولید تعریف شود. به معنای آن نیست که کار جای خود را به وقت فراغت داده، یا رشد تولید در تمام رشته‌های اقتصادی چنان کوتاه شدن محسوس طول کار روزانه را اجازه داده است. که خواسته‌های معمول سوسیال دمکرات‌ها، که بیش از هر چیز بر شرایط کار و مزد استوار می‌باشد، دیگر معنی خود را از دست داده باشد. بلکه همونده عرصه‌های سیاسی و اجتماعی دیگر از میان رفته است. ما کمافی‌السابق خواهانیم که در زندگی اقتصادی، که دم به دم جهانی‌تر می‌شود، حق دخالت در کار و درآمد را داشته باشیم. اما در همان زمان که ما این برابری را درخواست می‌کنیم، خواهان حفظ گوناگونی به معنی حفظ و احیای میراث فرهنگی خود نیز هستیم. ما در سطح وسیله خود را متفاوت با سطح هدف بیان می‌کنیم. برای بسیاری از ما مشکل‌تر می‌شود که در انتخاب بین انطباق در یک اقتصاد جهانی‌شده و دفاع از یک زبان، اعتقاد و یا روابط معین اجتماعی، مجبور باشیم.

تصور جدید ما از تحمل اجتماعی، دیگر از این یا آن نقش اجتماعی حاصل نمی‌شود، بلکه مهمتر از آن به رابطه بین هم‌گرایی اقتصادی و هویت فرهنگی مربوط می‌شود. ما اکنون خواهان امری هستیم که به مثابه حامل حقوقی و اعم از فردی و جهانی تلقی شود.

ما برای همه این حق را خواهانیم که یکسانی و ناهمسانی و اشتراک و ناهمسانی و اشتراک و هویت را ترکیب کنند. به این ترتیب دیگر لازم نخواهد بود که عینیات اجتماعی، در سایه این یا آن نقش اجتماعی تحلیل گردند. ما دیگر زندگی سیاسی و به عبارت – و به عبارت وسیع‌تر – زندگی جمعی خود را در درون جامعه به پیش نمی‌بریم. چراکه این‌چنین وحدتی در همان حال که چون وحدت بتونی به نظر می‌رسد، در واقع همچون وحدت ماسه در میان انگشتان است. به راستی مسایل اجتماعی نه راه‌حل‌های اجتماعی، بلکه راه‌حل‌های فرهنگی و اجتماعی باید انتظار داشته باشیم.

سرمایه‌داری افراطی:

سقوط مدل سوسیال دمکراسی – به علت تغییر شرایط جهانی که در آن بوجود آمده بود – آن‌گاه سرعت گرفته و حتی به نابودی گرائیده است، که ایده زیر خود را چون شعله‌ای مسری توسعه داده است: ما نمی‌توانیم کاری بکنیم، ما تسلیم اندیشه‌ای یگانه‌شده بودیم که از اختلاط چپ و راست بوجود آمده بود. این اندیشه در مقابل یک اقتصاد جهانی‌شده، که فرای سطح ملی عمل می‌کند، کاری از پیش نمی‌برد. سوسیال دمکراسی بر پایه قدرت سیاست ملی، و نیز موثربودن دخالت اقتصادی حکومت، در زمان و بر روی کارگران سازمان یافته و یک اجتماع پویا، یک ملت، تحکیم گردیده بود. مضمون جدید جهانی‌شدن درست برعکس سوسیال دمکراسی است. پیچیدگی جهانی‌شدن که از اواسط دهه هشتاد آغاز گردیده است، امری در جهت نابودی و زوال سوسیال دمکراسی و هم‌زمان، تسریع این پروسه می‌باشد. از طرف دیگر موضوع هم‌گرایی اروپایی، از جنبه سوسیال دمکراتیک و نولیبرال آن، رنگ می‌بازد: امروز موضوع بیشتر این است که مرزها از میان برداشته شود و اقتصاد ملی کشورهای کمونیست سابق ما در اتحادیه اروپا جذب کنند. مسئولین سیاسی، هم خود را بیشتر مصروف این وسعت‌گرایی می‌کنند تا امر تقویت حقوق کارگران و یا این که از طریق آموزش نابرابری را نه افزایش، بلکه کاهش دهند.

و سرانجام این که ایده سوسیال دمکراسی اکنون با یک حریف بسیار نیرومندتری، از جهانی‌شدن روبرو شده است. چه از سپتامبر ۱ و ۲ و شاید حتی از زمان روی کارآمدن جرج بوش، دیگر نه منطق بازرگانی و اقتصاد، بلکه این منطق جنگ است که بر جهان حکومت می‌کند:

جنگ در فلسطین، حمله به Word Trade Center و پنتاگون، سخنرانی رئیس جمهور آمریکا در مورد محور شرارت و طبل جنگ در اطراف عراق، همه جا احساس ناامنی حرکت می‌کند، همه خشونت و بی‌ثباتی فرمان می‌راند.

سردمداران اقتصاد، دیگر نه مانند روزهای خوب سوسیال دمکراسی و مدل اجتماعی اروپایی از پایه‌های اجتماعی و سیاسی رشد اقتصادی، بلکه درست برعکس فقط از این سخن می‌گوئید که کمک‌های دولتی و مخارج دولت باید کاهش یابد. در همان زمان که تصاویر فقر از ذهن ما می‌گذرد، همه جا خبر از بالارفتن قیمت سهام و ادغام غول‌آسای کنسرن‌ها، و از طرف دیگر سقوط سهام در برخی از رشته‌ها و بیش از همه در پخش تکنولوژی جدید و ارتباطات است.

با وجود این غیرممکن است که این‌چنین خودنمایانه لیبرالیسم افراطی، دیری دوام آورد. شکافی عمیق از هم‌اکنون میان اقتصاد و اجتماع ایجاد شده است. این شکاف حداقل آن‌قدر عمیق هست که هرگونه بازمانده سوسیال دمکراسی را از واقعیت امروز بتاراند. به همین علت است که اروپا، که هنوز به شدت از سنت سوسیال دمکراسی خود متاثر است، روزبروز ساکت‌تر می‌شود، هیچ عرضه‌ای از خود نشان نمی‌دهد و خود را صرف می‌کند که فقط با سیاست حکومت ارتباط دارند.

از اقتصاد ملی تا خدمات عمومی:

صعود ایدئولوژی لیبرالی همراه است با انتقاد از حکومت، از مالیات تصاویری دریافتی و از بی‌تاثیری وزن آن در واقع هم تقریبا تمام گروه‌های اجتماعی از دخالت اقتصادی دولت شکوه می‌کنند. در تمام کشورها نابرابری افزایش می‌یابد و بخش اعظم اهالی این احساس دردآور را دارند، که میوه رشد (اقتصادی) از آن‌ها دریغ شده است و آن‌ها از مدرنیسم دور نگه داشته شده‌اند. در سوی مقابل اجتماع اما، قشر ممتازی رو به رشد است. که در سرمایه گذاری بیش از هر چیز به آن حدی از امنیت اهمیت می‌دهد، که کنسرن‌ها، و قبل از آن‌ها، دولت‌ها قادر به تامین آن نیستند.

حکومت به اسیر دست کارکنان خود تبدیل می‌شود، که فعالیت‌های غیرمفید را ادامه می‌دهند و یا برعلیه مدرن‌سازی سیستم دولتی رای می‌دهند. دفاع از منافع درآمدی خود، اکثرا دارای یک ایدئولوژی رادیکال صورت می‌گیرد، که تزهای انقلابی ارائه می‌دهد.

زیر عنوان دفاع از منافع ضعف‌های اجتماع، تمایلات معمول و طرز تفکر عادی بخش اعظم طبقه متوسط مورد دفاع قرار می‌گیرد. حکومت با چشمانی باز از منافع خود، بیش از پیش منافع اقشار کم‌درآمد را از نظر دور می‌دارد.

و درست همین اقشار هستند: که محروم از حمایت دولتی، وسیعا به احزاب سوسیال دمکرات پشت می‌کنند. روشنفکران و کارمندان به احزاب چپ افراطی روی می‌آورند. اقشار محروم به طور عامیانه‌ای، به بهانه موضوعاتی از قبیل امنیت داخلی، برعلیه جوانان، مهاجرین و خارجی‌ها تحریک می‌شوند.

پیروزی لیبرالیسم اقتصادی، عقب‌نشینی حکومت در خود و منافع خود، و به مثابه نتیجه این دو پروسه، انحراف توده‌ها درآمد کم به یک راستگرایی افراطی عامیانه، سه دلیل مشخص سقوط سوسیال دمکراسی هستند.

امروزه، در همان زمان که شعله سوسیال دمکراسی در اروپا روبه خاموشی می‌رود، روشنفکران در غرقاب ناپدید می‌شوند. آن‌ها زمانی طولانی علم و تجدد را هم‌پیمانان خود در مبارزه بر علیه سیستم حقوقی قدیم و سنت‌ها می‌دیدند. اما پس از جنگ جهانی اول شروع کردند که از تجدد، متزایدا به عنوان استیلاگر جدید انتقاد نمایند. این نمی‌توانست معنی دیگری جز انتقاد او خویشتن روشنفکران داشته باشد، این خشت پایانی یک تفکر انتقادی بود. اگر ما، نه از نقطه‌نظر ذهنی، بلکه از نقطه‌نظر فعالیت‌های جمعی هم به اوضاع بنگریم، باز چیزی جز سکوت و سرگردانی نمی‌بینیم. سوسیال دمکراسی فرم‌های سازمانی پیش‌برنده خواست‌های کارگران (و نیز جنبش کارگری) را بوجود آورد. اما جنبش کارگری دیگر وجود ندارد و خواست‌های کارگران دیگر یک جامعه آزاد و عادلانه را در بر نمی‌گیرد.

ما دست از این برداشتیم که خود را تاریخا درک کنیم و تاریخ را در چارچوب مفهوم تجدد و تعقل‌گرایی و اصلاح‌طلبی مورد تفکر قرار دهیم. ما نه محافظه‌کارتر و نه رادیکالتر، نه خوش‌بین‌تر و نه بدبین‌تر شده‌ایم. اما در تجربیات جمعی خود دیگر نمی‌کوشیم که از دور اجتماعی، و مهمتر از آن، از دید اقتصادی به مسایل بنگریم. به هر حال انسان ناگزیر است یک گسست در طرز تفکر و عمل خود در گذشته ایجاد کند، تا راه را برای یافتن یک تجزیه و تحلیل جدید و محصولات اجتماعی جدید و نیز طرق تحقق آن‌ها بازکند. اما این راه هنوز در عرصه مسایل قابل رویت نیست.

www.iran-archive.com

مسائل و مشکلات جوانان در ایران

ادامه از صفحه ۶

متوسطه و عالی در این مراکز ثبت نام کنند. اما حکومت بعد از انقلاب، به جای تقویت و تشویق خانواده‌ها، به مذهبی و اجباری کردن تمام شئون زندگی بخصوص از سال ۶۰ به بعد پرداخت و بدین طریق برای دختران و زنان مشکلات زیادی را به لحاظ حقوقی، اجتماعی، فرهنگی،... بوجود آورد ولی خوشبختانه همه این مسائل و مشکلات باعث مایوس شدن دختران دانش‌آموز و دانشجو از ادامه تحصیل نشد و آن‌ها همواره در طول این سال‌ها سعی نمودند جای پای خود را در سطح آموزش متوسطه و عالی روز به روز گسترش و محکم کنند.

بعد از انقلاب فرهنگی، فشارهای سیاسی، حقوقی و اجتماعی روز به روز در جامعه بر زنان افزایش یافت. در واقع با اسلامی کردن جامعه سیاست، فرهنگ،... می‌خواستند زنان و دختران را به کنج خانه‌ها بفرستند که خوشبختانه با مقاومت و مبارزه زنان در این عرصه موفق نشدند. در مراکز آموزش عالی سعی کردند به اصطلاح به اسلامی کردن محیط دانشگاه‌ها روابط دختران و پسران را به شکل توهین‌آمیزی به کنترل خود درآورند. انجمن‌های اسلامی دانشجوئی برخوردهای غلط، ناجوانمردانه و خشونت‌آمیزی را با دختران دانشجو انجام دادند و سعی در ایجاد هر چه بیشتر محدودیت در سطح مراکز آموزش عالی برای دختران جوان دانشجو نمودند. در این سال‌ها ده‌ها رشته دانشگاهی توسط مسئولین نهادهای آموزشی بر روی دختران دانشجو بسته شد و بدین ترتیب آن‌ها به جرم زن بودن نتوانستند در آن رشته‌ها به تحصیل و آموزش علوم ادامه دهند. در فعالیت‌های ورزشی و هنری امکانات به صورت نابرابر در بین دختران و پسران دانشجو تقسیم شد. در این دور کنترل پلیسی برخوردهای متحقرانه دائما بالای سر دختران جوان دانشجو وجود داشته است و این روش‌ها نتیجه‌اش به اخراج و پاکسازی تعداد زیادی دختر دانشجو از مراکز دانشگاهی کشور شد. در ضمن در بعضی از دانشگاه‌ها با کشیدن پرده میان پسران ودختران سعی کردند هر چه بیشتر آن‌ها را از هم جدا کنند و حتی صحبت از ایجاد دانشگاه‌های پسرانه و دخترانه در کشور کردند که خوشبختانه در این عرصه نتوانستند موفق شوند. این جداسازی جنسی به یک عبارت نشانه اهانت و بی‌اعتمادی به نسل جوان کشور به ویژه به دختران بوده است. در این بین دختران دانشجو با مشارکت خود همانند دیگر اقشار زنان به مقاومت و مبارزه وسیع بر علیه تفکر ضد زن حکومت به اشکال گوناگون در تمام سطوح جامعه پرداختند و جای تاکید دارد که دختران جوان دانشجو و دانش‌آموز و نیز فارغ‌التحصیلان زن در مبارزه با استبداد مذهبی در این سال‌ها نقش اساسی داشته‌اند.

بعد ازانقلاب چنان که گفته شد محدودیت‌های سیاسی حقوقی و اجتماعی و فرهنگی زیادی بر علیه زنان در جامعه ایجاد شد و این محدودیت‌ها برعکس باعث گردید که دختران بیش از پیش به ادامه تحصیل راغب شوند. در سال تحصیلی ۸۰ – ۱۳۷۹ در رده‌های ابتدایی، راهنمای و متوسطه به طور میانگین نزدیک به ۴۸/۳ درصد دانش‌آموزان را دختران تشکیل می‌دادند و در رده متوسطه این نسبت به ۴۸/۸ درصد رسید. از آزمون سراسری سال ۱۳۷۷ تا سال ۱۳۸۰، تعداد دانشجویان دختر نسبت به پسران در دانشگاه‌ها رشد زیادی داشته است به طوری که الان در دانشگاه‌ها دختران اکثریت دانشجویان را تشکیل می‌دهند. در ضمن در فعالیت‌های صنفی – سیاسی تا قبل از خرداد ۱۳۷۶، دختران دانشجو به دلیل جو دانشگاه‌ها و نیز مردانه بودن انجمن‌های اسلامی دانشجویی، چندان فعالیتشان در مراکز آموزش عالی به چشم نمی‌آمد ولی بعد از خرداد ۷۶، نقش آنان روز به روز افزایش یافته است و حضور آن‌ها بیشتر ازگذشته در عرصه‌های صنفی – سیاسی و فرهنگی احساس می‌شود و این را هم باید تاکید کرد که تشکل‌های اسلامی دانشجوئی به شدت تحت فشار این دختران جوان دانشجو قرار گرفته‌اند. از فردای کوی دانشگاه، دختران همچون پسران دانشجو به فعالیت و اعتراض علنی بر علیه سرکوب دانشجویان و اصلاح‌طلبان رادیکال پرداخته‌اند و در این چند سال اخیر در فعالیت‌های اعتراضی، کنفرانس‌ها و سخنرانی‌ها فعالیت‌شان بیش از پیش افزایش یافته است.

دختران جوان دانشجو بعد از اتمام تحصیلات خود به دلیل وضعیت بد اقتصادی و نیز فرهنگ حاکم در جامعه، جذب بازار کار به راحتی نمی‌شوند. در واقع مشارکت آن‌ها در بازار کار ایران بسیار اندک است. در حال حاضر در ایران میزان اشتغال زنان در حدود ۱۲ درصد جمعیت شاغل را تشکیل می‌دهد. اما از همین تعداد کم زنان شاغل نیز بخش عمده آن‌ها در مشاغل رده‌های پائین به‌کار گرفته شده‌اند.

در ایران مدیریت یکی از مشاغلی است که کاملا در اختیار مردان قرار گرفته است و سهم زنان در مشاغل مدیریتی در کشور زیر دو درصد می‌باشد. در واقع میزان مشارکت زنان در مشاغل موجود برای آن‌ها و نیز فرصت‌های شغلی برای زنان ایجاد می‌شود بسیار پائین‌تر از سطح تحصیلات زنان است. این زنان امروزه در ایران با توجه به بحران اقتصادی شانس بسیار کمی برای جذب در بازار کار ایران دارند. در سال ۸۰ – ۱۳۷۹، در حدود ۷۰ هزار دختر جوان از مراکز آموزش عالی فارغ‌التحصیل شدند که اگر به این رقم، تعدد ۲۴۰ هزار دختر دانش‌آموز که هر ساله از دبیرستان‌ها فارغ‌التحصیل می‌شوند را اضافه کنیم سالانه در ایران به بیش از ۳۰۰ هزار شغل جدید فقط برای زنان مورد نیاز است. این یک نیاز اجتماعی است که نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت. در ضمن در ایران به دلیل پاره‌ای از سنت‌ها و قوانین موجود همچون پائین‌بودن سن ازدواج و نرخ بالای باروری باعث شده که بسیاری از زنان قبل از ورود به بازار کار از کارکردن به طور دائم منصرف شوند. در جامعه به دلیل نفوذ کم در رده‌های بالای مدیریتی، در واقع نوعی بی‌اعتمادی نسبت به توان و شایستگی و تخصص و قابلیت زنان فارغ‌التحصیل بوجود آمده است و حکومت جمهوری اسلامی در تقویت این بی‌اعتمادی نسبت به زنان نقش زیادی داشته است. باید با مشارکت هر چه بیشتر زنان تحصیل کرده در بازار کار این فضای ضد زن را هر چه بیشتر تضعیف و در آخر از بین برد. شاید بی‌مناسب نباشد که بگوئیم امروز در جامعه ایران بدون مشارکت گسترده زنان در فرایندهای اقتصادی و اجتماعی، امکان دست‌یافتن به توسعه بسیار تضعیف می‌شود.

ب – ۹)

وضعیت دانشجویان فارغ‌التحصیل‌شده در کشور:

بعد ازانقلاب با افزایش بیش از حد زاد و ولد بر شمار جمعیت کشور افزوده شد و ظرف ده سال جمعیت کشور نزدیک به دو برابر شد. در فردای بعد از انقلاب، نیاز کشور به نیروهای متخصص و تحصیل‌کرده و نیز تمایل خانواده‌های ایرانی به فرستادن فرزندان خود به دانشگاه‌ها، باعث افزایش ظرفیت دانشگاه‌ها و سپس تاسیس دانشگاه‌های جدید دولتی و آزاد در کشورمان گردید. امروز تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان در مراکز آموزش کشور بالغ بر ۲۲ میلیون نفر است که رقم بسیار قابل توجهی است. مراکز آموزش عالی بیش از ۱۵۰ هزار فارغ‌التحصیل داشته است که این رقم در سال تحصیلی ۸۰ – ۱۳۷۹ به ۲۷۰ هزار نفر بالغ شده است. بدین طریق افزایش فارغ‌التحصیلان بدون وجود بازار کار متناسب باعث ایجاد مشکلات زیادی برای دولت شده است. در واقع می‌توان گفت که دانشگاه‌های کشور متناسب با نیازهای جامعه در عرصه تولیدی، خدماتی،... متخصص تربیت نمی‌کنند. در کشور برآورد دقیق و صحیحی از نیازهای کشور به نیروی متخصص وجود ندارد. اگر برنامه مشخصی در این عرصه وجود داشت و امکان این ایجاد می‌شد که بازدهی سالانه دانشگاه‌ها را مورد بررسی و مقایسه قرار دهیم و سپس به نسبت این نیازها در رشته‌های گوناگون دانشجو بپذیریم می‌توانستیم تا حدودی جلوی این بحران را بگیریم ولی بی‌توجهی حکومت به این مسئله باعث به هدررفتن هزینه‌های هنگفت جامعه و نیز به دنبالش افزایش بیکاری تعداد بسیار زیادی از نیروهای متخصص و فارغ‌التحصیل دانشگاهی کشور شده است. طبق آمار موجود، نظام آموزشی کشور، سالانه رقمی نزدیک به ۶۰۰ هزار دانش‌آموخته دوره‌های متوسطه و ۲۷۰ هزار دانش‌آموخته در دوره‌های عالی را به جامعه تحویل می‌دهد. چنان‌که پیشتر گفتیم جامعه آمادگی لازم برای فراهم آوردن امکانات کار و زندگی مناسب را برای این افراد تحصیل‌کرده را ندارد. دولت از ۲۷۰هزار فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها در بهترین حالت تنها می‌تواند رقمی بین ۷۰ تا ۷۵ هزار نفرشان را جذب بازار کار کند و بقیه به موج بیکاران کشور اضافه می‌شوند. در واقع ایران به عنوان یک کشور در حال توسعه هنوز نمی‌تواند از توان و قابلیت و تخصص تحصیل‌کرده‌هایش بهره‌برداری مناسب کند و بازار کاری متناسب با جمعیت تحصیل‌کرده‌اش پیداکند.

در کشورمان برای همه دانشگاه‌رفته‌ها امکان کار وجود ندارد به یک عبارت در جامعه ایران ما به اشباع فارغ‌التحصیلان دانشگاهی رسیده‌ایم. در این سال‌ها زیاد صحبت از بازگشت متخصصان و فارغ‌التحصیلان ایرانی مقیم خارج از کشور می‌کنند و این بحث‌ها و گفتگوها در حالی صورت می‌گیرد که در کشور برای مشاغل گوناگون به اندازه کافی متخصص وجود دارد و چنانکه گفتم به دلیل انباشت مخبرها؟؟؟ در جامعه و فشارهای سیاسی و اقتصادی باعث شده که الان مغزهای کشور خود با صرف نیرو و هزینه اقدام به فرار و ترک کشور کنند. البته رفتن بخشی از این نیرو باعث خالی شدن بازار داخلی از وجود آن‌ها نیست. در حال حاضر از این فارغ‌التحصیلان ماندگار در ایران بخشی به دلیل عدم نیازبه تخصص آن‌ها به مشاغل و کارهای غیر موثر و کاذب دیگر که ربطی به تحصیل آن‌ها ندارد روی می‌آورند و بخشی دیگر چاره را در مهاجرت از کشور به شکل پناهنده یا مهاجر به کشورهای غربی می‌بینند و بدین طریق بخش بزرگی از سرمایه ملی کشور که با هزینه مردم تربیت و متخصص شده‌اند به هدر می‌رود. در چند سال اخیر با انباشت بیش از حد فارغ‌التحصیلان بیکار، به بحران کشور روز به روز افزوده شده است. این قشر از جوانان جایگاه و آینده روشنی برای خود در کشور نمی‌توانند ترسیم کنند. چنانچه حکومت برنامه و سیاست مشخص و روشنی برای این قشر تحصیل‌کرده در کشور در نظر نگیرد در آینده‌ای نزدیک، آن‌ها می‌توانند باعث ایجاد مشکلات سیاسی و اجتماعی برای جامعه شوند. ▣

وقتی گوسالهٔ طلایی جفتک‌پرانی می‌کند

توماس اِ. اشمیت

برگرفته از هفته‌نامهٔ «دی تسایت» – شمارهٔ ۲۸ سال ۲۰۰۲ میلادی

برگردان: بیژن اقدسی

کلاه‌برداری مدیران در آمریکا، بازارها را به لرزه انداخته است، اما نه سرمایه‌داری را. آن چه برای منتقدین آن به جای می‌ماند، تنها ایما و اشاره‌های ناکارساز اعتراضی است.

* * *

تا زمانی که انسان‌ها موفق نشده‌اند ثابت کنند، چرا سرمایه‌داری باید فروپاشد، سرمایه‌داری پایدار خواهد ماند. تا زمانی که فعالیت اقتصادی در بازارهای آزاد تنها ترس و خشم برنمی‌انگیزد، بلکه امید نیز می‌زاید، نیروهای حافظ آن قابل اتکا هستند – بنا به دلایلی که به سبک‌سنگین کردن‌های نظری ارتباطی ندارد و بیش‌تر با تجربهٔ زندگی در پیوند است. ۳۰۰ سال است سرمایه‌داری واقعیتی نیرومند است که هستی را به راستی زیر و رو می‌کند. اما این پدیده برخلاف سیاست یک روی‌داد بزرگ که با نیات تاریخی پیش برده شود، نیست. خود بازارها خودشان را سازمان‌دهی می‌کنند و در گذر زمان هر گونه تلاش برای هدایت آن‌ها و یا جا دادن آن‌ها در یک نظم هدفمند بیرونی را بی‌ثمر کرده‌اند. از مال‌اندوزی زمخت سلطنتی و اصناف و اقشار گرفته تا دیدگاه اقتصاد دولتی فاشیستی و اقتصاد برنامه‌ای سوسیالیستی.

هم‌چنین سرمایه‌داری ۳۰۰ سال است برای فیلسوف‌ها نیز پدیده‌ای نفرت‌آور است. این پدیده در برابر تخیلات طبیعت‌سالارانه و هدایت‌پذیری برگرفته از نظریهٔ کانت مقاوم است، حتی هنگامی که آن‌ها در قالب نظریه‌های پیش‌رفت اخلاقی و یا به عنوان اخلاق اصول‌گرایانه در ارتباط با آن ارائه می‌شوند. سرمایه‌داری طبیعتِ تنها نیست، اما به نظر می‌رسد امر متمدنانه‌ای نیز نباشد، از علایق نیرو می‌گیرد و در عین حال یک رخ‌داد باقی می‌ماند و سرچشمهٔ فلاکت و رفاه عمومی است، خلاصه این که سرمایه‌داری واقعیتی است به شدت چند سویه در بعد زمان – و از این رو گستره‌ای است برای طرح‌های دگرگون‌شوندهٔ فرهنگی.

امروزه برهه‌های دوران‌ساز توسط بازارهای سهام رقم زده می‌شود. حراج‌هایی را که در بازارهای سهام صورت می‌گیرد می‌توان افسردگی شتابان جوامع امروزین خواند، بروز ناامیدی پرشتاب. زمان باید با غرشی مهیب به سکون کشانده شود، آن هم در جایی که همهٔ فعالیت‌های اقتصادی متکی به آینده است. مسبب کساد بازار اغلب بسیار ناچیز است، اما از آن جایی که پی‌آمدهای آن چنین دامنه‌دار است، این نیاز را به وجود می‌آورد که شکل‌گیری آن مورد درک قرار گیرد. و آن هم به عنوان روی‌دادی نه تنها فنی که هم‌چنین به عنوان روی‌دادی انسانی. مگر نه این که سرمایه‌داری زیرک سال‌های هشتاد (میلادی – ب) در نتیجهٔ فلسفهٔ خوش‌گذرانی نابود شد؟ آیا مگر در سال‌های ۹۰ (میلادی – ب) کلینتونی روزهای دشوار زندگی به فراموشی سپرده نشده بود؟ و اینک در زمان بوش، دوران رکود است، شاید جنگ با عراق، که تهدید آن واقعی است، تنها یک برنامهٔ ریشه‌ای برای رونق دوبارهٔ اقتصادی باشد! پول کلان فریب می‌دهد و به نظر می‌رسد شرط اخلاقی حداقل اقتصاد سرمایه‌داری یعنی اعتماد، از دست رفته باشد. و تفسیرهای تا کنونی همان تفسیرهای مرسوم است: از یک سو کشف الشهود الزامی و امید به این که هیولاکش پیر بالاخره نیروی ویرانگرش را متوجه خود کند و از سوی دیگر اطمینان به این که سرمایه‌داری – همانند همیشه – از این شکست نیرومندتر از پیش سربرمی‌آورد و در این روند توان اخلاقی جدیدی را بسیج می‌کند.

آدام اسمیت شرح داده است که چرا سرمایه‌داری از سر ناچاری با یک تفسیر فرهنگی سرآغاز می‌یابد. نتیجهٔ بررسی او این است که همهٔ نقش‌آفرینان بازار تنها منافع خود را پیگیری می‌کنند و هر گاه هر کس بتواند بدون محدودیت چنین کند، با این وجود این کار یک پی‌آمد مطلوب خواهد داشت: قدرت تولید، عدالت توزیع، رفاه. رفتار فردی بدون کیفیتی مبتنی بر هدف غایی است و با این حال در مجموع هدفی بسیار بزرگ را برآورده می‌کند. اسمیت برای این شکاف ترکیب استعارهٔ «دست نامرئی» را ساخت. نیاتی که بازار را هدایت می‌کند، از هدف جداست. یک داوری نادرست عینی، یک اشتباه اخلاقی حاکم است که به گونه‌ای منظم جا افتاده است. مسئله این است که از راه این بده بستان ساده فضایی برای تفسیر گشوده می‌شود. این فضا از دیرباز فضایی اخلاقی بوده است.

غیر قابل اعتماد بودن اخلاقی آزادی فردی از طرف اسمیت مورد فلسفه‌بافی انکاری قرار نمی‌گیرد، بلکه از زاویه تجربی توجیه می‌شود: اگر بازارها آزاد باشند، سطح رفاه آشکارا افزایش پیدا می‌کند. از آن جایی که «سازوارهٔ آزادی طبیعی» باید کارایی خود را بارها از نو اثبات کند، کماکان موضوع چالش تاریخی نیز باقی می‌ماند: آیا بازارها اصولاً تاثیر مثبت –و تازه آن هم به میزان کافی– دارند؟ آیا آنها باید در درازمدت مورد تحمل قرار گیرند یا باید جای خود را به یک عقلانیت راستین بدهند؟ سرمایه‌داری هیچ گاه به اندازهٔ کافی توجیه‌پذیر نخواهد بود و وادار است مشروعیت خود را پیوسته با اتکا به خود ایجاد کند.

توازنی ناممکن

عنصر پویا و ناپایدار سرمایه‌داری ۲۰۰ سال پس از اسمیت، یوُزف شومپتر اقتصاددان را نگران می‌کند. حالت توازن غیرقابل تصور است؛ حتی اگر رقابت آزاد و بهترین شرایط پولی فراهم باشد، سرمایه‌داری هرگز نخواهد توانست به توازنی پایدار در موقعیت مطلوب دست یابد. شیوهٔ کارکرد آن یک «روند نابودی خلاقانه» است، یک تکامل شتاب‌یافته که پیوسته از طریق عقلایی کردن، تولیدات تازه و ایجاد راه‌های ترابری و ارتباطی جدید ساختارهایی را ویران می‌کند و ساختارهای جدیدی به وجود می‌آورد. نکتهٔ اصلی برای شومپتر این است: زمینه‌های غیرمادی اقتصاد بازار و پیش‌زمینه‌های اندیشه‌ای و فرهنگی آن نیز مشمول این روند شده‌اند، به گونه‌ای که سرمایه‌داری مدام زیرآب مبنایی را که وجودش بر آن استوار است، می‌زند.

شومپتر به توانایی پایداری سرمایه‌داری به عنوان یک شیوهٔ سازماندهی اعتقاد داشت، اما نه به توانایی پایداری مشروعیت سیاسی – فرهنگی آن. او در سال‌های پیش از مرگش در سال ۱۹۵۰ (میلادی ب) پیروزی سوسیالیسم، یعنی از بین بردن آزادی فردی توسط مالکیت اشتراکی حکومتی را غیر قابل اجتناب می‌دانست. سرمایه‌داری در چهرهٔ شوروی یک دشمن بیرونی داشت. جایگزین تنظیم سیاسی بازار وجود داشت، به لحاظ فرهنگی جذاب به نظر می‌رسید و دارای نیروهای بسیار بود.

این وضع به سر آمده است. امروزه تهدیدات سرمایه‌داری از درون خود آن برمی‌خیزند، از درون کلیت پیروز و بی‌جایگزین. جدیدترین طوفان‌های اقتصاد جهانی بازار بحران آسیا، بدهکاری تا به خرخرهٔ آمریکای لاتین، فلاکت آفریقای سیاه، و اینک کارتل دروغ هیئت‌های مدیره، تحلیل‌گران اقتصادی و بازرسان اقتصادی در وال استریت، همهٔ این‌ها ناگوار است، اما دیگر جانبداری از چیز دیگری محسوب نمی‌شود. امروز با نگاه به آسیا می‌توان به همان اندازه حق به جانب توان پاک‌سازی پایان‌ناپذیر سرمایه‌داری را ستود که با نگاه به آفریقا می‌توان ادعا کرد که کشف الشهود سرمایه‌داری دیری است آغاز شده است. و آن جایی که دیگر تهدید مالکیت اشتراکی در میان نیست، ظاهراً آزادی فردی هم دیگر خود نمی‌تواند بدیهی بودن کافی برای این موضوع به وجود آورد که او موهبتی است که ارزش نگهداری و پاسداری دارد. این وضع بیش‌تر انزجار فرهنگی از خود به جای می‌گذارد. زندگی تحت شرایط لیبرالیسم، شرایطی که هر کس می‌تواند در آن مال‌اندوزی کند، هر چه می‌خواهد بگوید و در هر زمینه‌ای پژوهش کند – برای خیلی‌ها غیرقابل تحمل به نظر می‌رسد.

در این شرایط تنها یک دلیل کارکردی در دفاع از آزادی فردی مطرح است: هم‌پیوستگی آماری میان اقتصاد بازار و مردم‌سالاری مبتنی بر آزادی. اقتصاد سرمایه‌داری حاکمیت حقوقی مبتنی بر آزادی را تثبیت می‌کند، همان‌گونه که دستاوردهای آن رفاه عمومی را ارتقا می‌دهد. این یک قانون نیست، بلکه تنها یک احتمال قوی است. همهٔ حکومت‌های سرمایه‌داری مردم‌سالارانه نیستند، اما همهٔ مردم‌سالاری‌های مبتنی بر آزادی بر مبنای اقتصاد بازار سازمان‌دهی شده‌اند. می‌توان گفت بازارها آن میزان از شرایط را فراهم می‌آورند که حکومت‌ها هر گاه بخواهند آزادی را تضمین کنند، باید آن را بپذیرند. فرصت‌های یکسان در پیگیری علایق شخصی و نیز قیمت‌های منصفانه پیش‌شرط‌های دوراندیشی فردی و تلاش برای بهبود موقعیت شخصی و موقعیت نسل‌های آیندهٔ خویش‌اند. یک جامعه نمی‌تواند بدون فراهم آوردن امکان برآوردهای شخصی، بعد آینده را به بخشی از خود بدل سازد و جامعه‌ای بدون امکان خطر کردن به جامعه‌ای ایستا بدل می‌شود.

خودکامگی بدون جایگزین

چشم‌انداز شکل دادن به آینده با توسل به شایستگی خویش ازمهم‌ترین سرچشمه‌های مشروعیت مردم‌سالاری است. چنین بود که رئیس‌جمهور آمریکا پس از رسوایی شرکت «وُرلد کام» پافشارانه نیروهای خودپاک‌ساز اقتصاد بازار را به اقدام فرا خواند، نیروهایی که حتی در شرایط تشدید نظارت حکومتی بر بازارهای مالی نیز غیر قابل چشم‌پوشی‌اند. بدون روراستی و شفافیت «سازوارهٔ آزادی طبیعی» اسمیت تنها شکلی از حکمرانی چند شرکت بزرگ در چارچوب فئودالیسم اطلاعاتی می‌بود. اما یک جامعهٔ مردم‌سالار امروزین نمی‌تواند برای همیشه چشم بر این باور بپوشد که قلمرو آزادی وجود دارد و درِ آن به روی همه باز است.

و در حالی که ایالات متحده –علیرغم خشم بر حق– در درازمدت نمی‌گذارد این خوش‌بینی از دست برود، به نظر می‌رسد اروپا دچار نوعی وهم‌ستیزی محزون شده باشد مبنی بر این که آزادی در نهایت به منجلابی از سوءاستفاده و فریب توده‌ای، تمدن‌زدایی و زوال ارزش‌ها می‌انجامد. دیگر هیچ کس نمی‌تواند از سرمایه‌داری جهانی بگریزد. تاثیرات چرخه‌های رشد اقتصادی و وضعیت شاخص‌ها در هر کنج اجتماعی ملموس شده است. «آن سوی» سرمایه‌داری وجود ندارد و از این رو دیگر میل و حوصلهٔ راستینی به زوال آن نیز در میان نیست.

در این وضعیت خواستی سیری‌ناپذیر مبنی بر فراتر رفتن از شرایط موجود افزایش می‌یابد. از جعبهٔ اقتصادی گریزی نیست. سازمان‌های چپ سیاسی، احزاب و نیز سازمان‌های غیردولتی نیز از این وضع در عذابند که باید از نظام تنها به عنوان بخشی از همان مبنا انتقاد کنند. هنر نیز دیگر تنها امری «بیرونی» نیست. خلق ایما و اشاره‌های مبنی بر سرپیچی که بتوانند احترام کسی را برانگیزانند، تقریباً ناممکن است. تنها جوان‌ترین‌ها مخاطرهٔ آزمون حیاتی را می‌کنند. آن‌ها دنبال رویارویی قهرآمیز با تحت‌الحمایه‌های جهان غرب می‌گردند، به گونه‌ای که گویا نیازمند این احساس‌اند که به لبهٔ جعبه کله بکوبند. در یک خودکامگی اقتصادی –سیاسی بی‌جایگزین گمان آزادی دیگر بازار را نشانه نمی‌گیرد. این که آزادی «واقعاً» چیست، این که آزادی دیگر چه تاثیراتی دارد و دیگر چه کاری از دستش برنمی‌آید، موضوع بحث است. و هر کس با ابزار خودش در این راه مبارزه می‌کند. آزادی در حالت تحلیل یافتهٔ خود در نهایت یک حس جسمانی است، حس وجود: مقاومت من.

www.iran-archive.com

آفریقا غنی‌ترین فقیر

ادامه از صفحه ۱۲

بیماری‌های خطرناک و کشنده‌ای مانند مالاریا و نیز ایدز و علاوه بر این مسئله دخالت کشورهای خارجی در مسائل داخلی آفریقا، مشکل قاچاق الماس و مواد اولیه دیگر، باعث بروز جنگ و درگیری و بحران در زمینه‌های مختلف و عقب‌ماندگی شدید اقتصادی آفریقا شده است. یک سئوال مهم و کلیدی دیگر که در این مورد مطرح می‌شود اینکه آیا ۵۳ کشور آفریقایی، آمادگی لازم برای ایجاد زمینه مناسب، تهیه و به کارگیری وسایل لازم برای این اتحادیه را دارند یا اینکه هنوز روی مسائل استراتژیکی و منافع شخصی با یکدیگر اختلاف دارند؟ و کشورهای آفریقائی در قبال این اتحادیه چه موضع‌گیری کرده‌اند؟

جالب اینکه هنوز بعضی از کشورهای آفریقائی از پارلمان به معنی واقعی کلمه برخوردار نیستند و دمکراسی به معنای مصطلح آن در این کشورها وجود ندارد. مشکل بزرگی که سازمان وحدت آفریقا درست همانند شورای کشورهای عرب خلیج

فارس با آن روبرو شد، فاصله استراتژیکی و اقتصادی زیاد بین کشورهای عضو بوده چرا که اقتصاد به معنی سنگ بنای هرکار تشکیلاتی قاره‌ای و منطقه‌ای محسوب می‌شود. امروز که دنیا شاهد یک حرکت سیاسی به اسم اتحادیه آفریقا هست، اگر در دهه شصت و هفتاد می‌توانستیم بگوئیم چنین حرکتی صحیح است، دیگر امروز نمی‌توان چنین ادعائی کرد. به عنوان مثال، اتحادیه اروپا تمام تلاش و قدرت خود را بر پایه‌های اقتصادی متمرکز کرد و با انتشار پول واحد اروپائی (یورو) اتحاد اقتصادی را که زیربنای اصلی این اتحادیه است، به اوج خود رساند. آنچه مسلم است اینکه اروپا برای رسیدن به این مرحله از رشد اقتصادی و تفاهم با یکدیگر، دوران مختلف و طولانی را پشت سر گذاشته است. آفریقا نیز آنچه احتیاج دارد، منابع قوی است. چراکه این اقتصاد منابع است که می‌تواند به وحدت آفریقا کمک کند، و اتحادیه‌های کشورهای آفریقائی را در مقابله با دیگر صف‌بندی‌ها و اتحادیه‌ها در سطح قاره‌های دیگر تقویت نماید. آفریقا امروز در درجه اول نیازمند این است که مشکل اقتصادی خویش را حل نماید. اگر نگاهی به آمار و ارقام بیاندازیم، خواهیم دید که حجم معاملات و تبادلات تجاری بین کشورهای آفریقائی تقریباً در حد صفر است که این موضوع به نوبه خود شکست فجیعی برای اتحادیه آفریقا محسوب می‌شود، که به ارائه شعارهای زیبا و صدور قطعنامه‌های پرآب و تاب که جز در مطبوعات و کنفرانس‌ها در جای دیگر بازتاب ندارد، بسنده کرده است. قاره آفریقا از ثروت و منابع زیرزمینی و روزمینی هنگفتی برخوردار است که می‌توان با استفاده از آن به اقتصاد آفریقا سامان داد. اما متاسفانه از این امکانات آن چنان که شایسته است استفاده نمی‌شود. به ویژه اینکه شاهد هستیم طرف معاملات اقتصادی و تجاری آفریقا، همیشه کشورهای اروپائی و بخصوص استعمارگر بوده است. بنابراین عدم برخورداری آفریقا از یک اقتصاد قوی و نیز نبود یک بازار مشترک آفریقایی، بدون شک سبب خواهد شد، اتحادیه آفریقا به یک سازمان توخالی تبدیل شود که کار دیگری جز دادن شعار و برگزاری کنفرانس‌های پر سر و صدا و پر آب و تاب که اغلب حتی به بیرون از سالن‌های کنفرانس هم نفوذ نمی‌کند، نتوانند انجام دهند.

امروز اتحادیه‌هائی در سطح بین‌المللی، قاره‌ای و منطقه‌ای موفق خواهند بود که شعارهای سیاسی راکنار گذاشته و تمام تلاش و سعی خود را روی بعد اقتصادی متمرکز کنند. سازمان‌های شکست‌خورده‌ای مانند شورای کشورهای عرب و سازمان وحدت آفریقا و دیگر سازمان‌های این چنینی، هنوز هم از ایجاد یک همکاری اقتصادی قوی که بتواند به روابط اقتصادی بین کشورهای عضو کمک کند، عاجز هستند. بعنوان مثال می‌بینیم که حجم تبادلات اقتصادی بین کشورهای آفریقائی به ۳ درصد هم نمی‌رسد. در حالی که همین کشورها ۶۵ درصد از مبادلات تجاری خود را با کشورهای اروپائی انجام می‌دهند.

شروع از داخل کشور

یکی از مشکلات اساسی که سازمان وحدت آفریقا همیشه با آن مواجه بود؛ مشکل مالی ناشی از عدم پرداخت حق عضویت کشورهای عضو به این سازمان بود. همین مشکل در آینده اتحادیه آفریقا را نیز تهدید خواهد کرد. لذا این امر باعث می‌شود که در مورد مشکلات مختلفی که هر سازمان قاره‌ای در سطح سازمان وحدت آفریقا ممکن است با آن مواجه باشد، بحث بیشتری نماییم. چراکه چنین سازمان‌هائی به اقتضای کار خود کشورهای متعددی را دور هم جمع می‌کنند که هر یک از آن‌ها به نوبه خود درگیر مشکلات سیاسی، امنیتی، اقتصادی و مسایل دمکراسی، حقوق بشر، ازادی مطبوعات و اندیشه هستند. اینجا باید پرسید، چه کسی اتحادیه آفریقا و سازمان‌های وابسته به آن را تامین مالی خواهد کرد؟ اکثر کشورهای آفریقائی از نبود حاکم سیاسی قانونمند و جامعه مدنی، رنج می‌برند. بدین ترتیب نتیجه چیزی جز بروز بی‌اعتمادی بین راس و قاعده این مثلث نخواهد بود.

قاره آفریقا در سطح جهانی با کودتاهای نظامی پی‌درپی و عدم ثبات در رژیم‌های حکومتی کشورهای این قاره، فساد اداری و رشوه مشهور است. لذا عدم اعتماد بین دستگاه حاکم بر کشور و مردم و عدم برخورداری دولت از ابهت و کارائی لازم جامعه مدنی و فرهنگ سازمانی، تمام این مسایل منجر به ایجاد دولت و حکومتی غیرمسئول و دیکتاتور شده است. قاره آفریقا جزو ثروتمندترین و در عین حال فقیرترین مناطق جهان است و این وضع در آفریقا خود بخود و اتفاقی هم به وجود نیامده، بلکه عوامل و اسباب زیادی باعث شروع این فرهنگ و ریشه دواندن و گسترش آن بعنوان یک فرهنگ در سطح قاره شده است. آفریقا در طول تاریخ از رژیم‌های نظامی و دیکتاتوری زیادی رنج برده است که منابع و ثروت‌های این قاره به حساب‌های شخصی خود در بانک‌های اروپا و سوئیس ریخته‌اند و بدین ترتیب آفریقا با تمام این ثروت‌ها نتوانسته است به انتظارات مورد نظر برسد و حتی نتوانستند بدهکاری‌های خارجی خود را بپردازد.

بدین ترتیب ازدواج ناموفق ارتش و سیاست منجر به زیان و خسارت‌های غیرقابل جبرانی در زمینه دمکراسی و مشارکت سیاسی و حتی در زمینه اقتصادی شد. بنابراین ما چطور در مورد اتحادیه آفریقا صحبت کنیم، حال آنکه هنوز آفریقا از حکومت‌هائی مبتنی بر دمکراسی، احترام به حقوق بشر، آزادی اندیشه، آزادی بیان و آزادی مطبوعات برخوردار نیست؟ چطور باید از اتحادیه آفریقا صحبت کرد در حالی که هنوز بیشتر کشورهای آفریقائی مشکل درگیری‌های خونین بین گروه‌ها و قبایل محلی و اقلیت‌های داخل کشور را حل نکرده‌اند؟ بزرگ‌ترین مشکلی که اتحادیه آفریقا با آن مواجه است، مسئله اقتصاد است. چراکه آنچه در درجه اول برای یک آفریقائی مهم به نظر می‌رسد، به دست آوردن یک لقمه نان و فراهم نمودن حداقل وسایل مورد نیاز برای یک زندگی عادی است. اتحاد واقعی نیز بر پایه اصول و مبانی فرهنگی، اجتماعی، ، سیاسی و اقتصادی استوار است نه بر شعارهای توخالی و نه صدور قطعنامه.

امروز، قاره آفریقا از مشکلات عدیده و بی‌شماری در رنج است، که هیچ ائتلاف، سازمان و اتحادیه‌ای در دنیا نمی‌تواند با صرف تکیه بر برگزاری کنفرانس و دیدارهای دوره‌ای و شعار آن را حل نماید. آنچه که آفریقا و این اتحادیه جدید به آن نیاز دارد، فراهم نمودن زمینه‌های مناسب و ایجاد آمادگی از داخل برای ایجاد چنین اتحادیه‌ای، از سوی تک‌تک کشورهای آفریقائی است و این اتحادیه نیز باید با تکیه بر واقعیات و استفاده از دستاوردها و تجربه‌های جامعه بین‌الملل و تهدیدات قرن بیست و یکم در کار و برنامه‌های خود تجدیدنظر نماید.

منبع: البیان

کار

چهارشنبه ۲ مرداد ۱۳۸۱ - ۲۴ جولای ۲۰۰۲ دوره سوم - شماره ۲۸۵
KAR - No. 285 Wednesday 24. Jul. 2002
G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org
آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90
شماره پیام‌گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: ۲/۲۰ یورو
بهای اشتراک: شش ماهه ۳۰ یورو؛ یک ساله ۶۰ یورو

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtsparkasse Köln

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

فرم درخواست اشتراک کار

اشتراک جدید ☐ تمدید اشتراک ☐ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه ☐ یک ساله ☐ تاریخ:

Name:..... نام:

Address:..... نشانی:

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)

به آدرس کار پست کنید!

ترکیه: پایان یک رویا!

خانه دوست کجاست؟

محمود صالحی

بولنت اجویت بیمار است و به دلیل شرایط جسمی امکان حضور مداوم در دفتر نخست‌وزیری را ندارد. بعد از بستری‌شدن او در بیمارستان و عدم بهبودی کامل موضوع استعفای وی در مجلس ترکیه مطرح شد اما این مسئله با مخالفت شدید اجویت روبرو شد. او با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد: به هیچ وجه حاضر به استعفا نیستم و تا زمانی که زنده‌ام از کارم کناره گیری نخواهم کرد. پس از این بیانیه «باران استعفا» در گرفت. نخست حسام‌الدین ازکان از اعضای بلندپایه حزب دمکراتیک چپ از مقام خود استعفا داد. پس از او عصمت‌خان تسالای وزیر فرهنگ و رجب اونال نیز استعفا دادند. سپس ۲۰ نفر دیگر از نمایندگان مجلس استعفای خود را اعلام نمودند. بدین ترتیب اعضای حزب دمکراتیک ترکیه در مجلس از ۱۲۸ نفر به ۱۰۴ نفر تقلیل یافت.

پایان یک رویا!

پس از پایان «باران استعفا»، بالاخره قرار شد با انتخابات زودرس در ۳ نوامبر سال جاری، ترکیه مجلس جدیدی را انتخاب کند. هرچند بیماری و ناتوانی اجویت در اداره امور دولت بخشی از ماجرا است اما همه آن نیست، موضوع بر سر تعیین خانه دوست (اتحاد اروپا یا آمریکا) است.

دولت اجویت از سال ۱۹۹۹ به این سو ائتلافی است از حزب حرکت ملی (MHP) راست‌های افراطی که همان گرگ‌های خاکستری سابق می‌باشند و حزب لیبرال مام وطن (AnaP) به رهبری مسعود یلماز. این ائتلاف دولتی با هدف انجام رفرم‌هائی که راه ترکیه را برای پیوستن به اتحادیه اروپا هموار کند انجام گرفت. اما این رویائی بیش نبود که با این ترکیب بتوان راه را بسوی غرب باز کرد. این ترکیب نتوانست به هیچ‌یک از خواسته‌های اتحادیه اروپا مثل لغو حکم اعدام، لغو ممنوعیت زبان کردی در مطبوعات و مدارس، آزادی عقاید و دمکراسی و بالاخره حل مسئله قبرس جواب مثبت دهد. در حالی که یونانی‌های قبرس بزودی مذاکرات پیوستن به اتحادیه اروپا را به اتمام می‌رسانند، ترکیه هنوز منتظر نتیجه تصمیم‌گیری اتحادیه اروپا است.

اما کمالیست‌ها که زمانی موتور ترکیه در نزدیکی به غرب محسوب می‌شدند اینک از اتحادیه اروپا دوری می‌جویند، زیرا این اتحادیه دیگر یک اتحادیه اقتصادی نیست، بلکه کنترل‌های سیاسی نیز اعمال می‌کند که به مذاق آنان خوش نمی‌آید.

خانه دوست کجاست؟

اتحاد اروپا یا آمریکا؟ این سئوالی است که ترکیه در ۳ نوامبر با انتخاب الیت سیاسی جدید به آن جواب خواهد داد. پیوستن به اتحادیه اروپا احتیاج به رفرم‌های عمیق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارد. کانون‌های ذی‌نفوذ و قدرتمندی در ترکیه وجود دارند که تمایلی به پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا ندارند.

انتخاب آمریکا برای ترکیه نیز در این شرایط می‌تواند بهای سنگینی به همراه داشته باشد. طی روزهای گذشته پل ولفوویتز معاون وزیر دفاع آمریکا در ترکیه بود. او برای جلب مشارکت ترک‌ها در حمله احتمالی آتی نیروهای آمریکائی به عراق در آنکارا حضور یافت. ترکیه در ماههای اخیر به دفعات مخالفت خود را با تهاجم نظامی آمریکا علیه عراق اعلام داشته بود. ترکها می‌دانند که آمریکا «دور» است اما این ترک‌ها هستند که باید برای همیشه در کنار همسایگان خود زندگی کنند!

شاگرد تنبل‌های مدرسه آزادی

خلاصه گزارش نه ماهه سازمان ملل برای پیشرفت و توسعه

ترجمه: سمیرا عربشاهی

برنامه سازمان ملل در زمینه پیشرفت و توسعه، در اولین گزارش خود در تشریح دنیای عرب، به حرکات خشن و تند حکومت‌های این مناطق اشاره کرد و این کشورها را عامل ثبت پائین‌ترین سطح آزادی در دنیا و نازل‌ترین سطح آزادی زنان در اواخر سال‌های ۹۰ نامید. در این گزارش که اخیرا در قاهره منتشر شده، سازمان ملل تاسف خود را برای افزایش میزان بی‌سوادی و ناکارائی بخش‌های خدماتی پرورشی و تربیتی اعلام می‌دارد. مسائلی که هنوز موانع اساسی پیشرفت و توسعه ۲۲ کشور عضو جامعه عرب باقی مانده است. کشورهائی که جمعیت‌شان در سال ۲۰۰۰، به ۲۸۰ میلیون نفر (رقمی در حدود ۵ درصد جمعیت دنیا) رسیده است. برنامه مذکور، با در نظر گرفتن معیارهائی که شامل ابعاد مختلف فعالیت سیاسی، آزادی غیرنظامیان، قوانین سیاسی و استقلال مطبوعات می‌شود ثابت کرده که دنیای عرب در «جایگاه آخر، پشت سر تمام دنیا» قرار گرفته است. مناطق عربی همچنین پائین‌ترین سطح را در زمینه «مشارکت و مسئولیت‌پذیری» دارا هستند.

این برنامه می‌افزاید: برغم اصلاح در بعضی کشورها مشارکت سیاسی در آنجا هنوز با محدودیت مواجه است. کسانی که در جامعه شهری به ایفای نقش می‌پردازند، با فشارهای داخلی مداومی روبرو هستند که مانع از انجام نقش کارآمد آنان می‌شود. عرب‌ها نیز همواره در پی کشف ترفندهای جدید و محدودکردن بیشتر آزادی هستند. مشکلی که هنوز هم وجود دارد، شرایط زنان عرب است که از هر دو نفر یکی از آنان بی‌سواد است. از نظر این برنامه استفاده از توانائی‌های زنان عرب و مشارکت آنان در زندگی سیاسی و اقتصادی بسیار ضعیف باقی‌مانده. در پارلمان‌های عرب، زنان تنها ۳/۵ درصد کرسی‌ها را در اختیار دارند. در حالی که این رقم در آفریقا ۱۱ درصد و در آمریکای لاتین و کارائیب به ۱۲/۹ درصد می‌رسد.

در بسیاری کشورها، زنان در زمره شهروندان محسوب نمی‌شوند و هدف تبعیضات قضائی قرار می‌گیرند. گزارش برنامه مذکور بیان می‌دارد: «زمانی که نیمی از پتانسیل سودمند جامعه فعالیت خود را متوقف کرده، تمامی جامعه از این وضعیت رنج می‌برد». با وجود آنکه کشورهای عربی ثروتمند هستند، دارای جمعیتی فقیر می‌باشند. این گزارش اذعان می‌دارد: «مناطق عربی آن قدر دارای ثروت هستند که بتوانند پیشرفت کنند». خطر فقیرترشدن این کشورها به دلیل رشد جمعیت رو به فزونی آنها، وجود دارد. نرخ رشد جمعیت تا سال ۲۰۲۰ به ۴۵۹ - ۴۱۰ میلیون نفر خواهد رسید. برنامه فوق همچنین بیان می‌دارد «دنیای عرب در چهار راه تاریخی خود قرار دارد».

منبع: لیبراسیون

آفریقا غنی‌ترین فقیر

به نقل از همشهری

آیا اتحادیه جدید آفریقا آمال و آرزوهای آفریقا را محقق خواهد کرد؟ شهر «دوربان» آفریقای جنوبی افتخار این را داشت که میزبان آخرین نشست سران کشورهای سازمان وحدت آفریقا و نیز اولین نشست سران کشورهای اتحادیه جدیدالتاسیس آفریقا باشد. کشورهای عضو این اتحادیه در اولین نشست خود تز مشارکت موثر در توسعه آفریقا (نیاد) را مورد بررسی و تبادل نظر قرار دادند و بدین ترتیب قاره سیاه بر آن شد که با قرن بیست و یکم همراه شود و بعد از یک دوره طولانی عملیات آزادیخواهی و استقلال‌طلبی، موتور اتحاد قاره‌ای را به کار اندازد تا این اتحادیه به منزله مقدمه‌ای برای ورود به مرحله جهانی‌سازی این قاره باشد.

آیا عمر سازمان وحدت آفریقا به پایان آمده و وقت آن رسیده که این سازمان منحل شود و اتحادیه آفریقا با تحرک و پتانسیل بیشتر جای آن را بگیرد و تا بتواند با اتحادیه، ائتلاف و دسته‌بندی جسمانی به رقابت پردازد؟ آیا قاره آفریقا این بار با انحلال سازمان وحدت آفریقا و جایگزینی اتحادیه آفریقا خواهد توانست مصائب و مشکلات فراروی خود را با موفقیت بگذراند و سنگ اساس اتحادیه آفریقا را همانند اتحادیه اروپا بنا نهد و مثل اتحادیه اروپا، بازار اقتصادی قوی، پارلمان، دیوان عدالت و دیگر سازمان‌های قاره‌ای را تاسیس کند؟ سازمان‌هائی که قادر به حل اختلاف و شکاف‌های بی‌شماری باشد، که در آفریقا هر از چند گاهی بروز می‌کند؟ این قاره سیاه که سرشار از منابع زیرزمینی است و در عین حال فقر در آن موج می‌زند و جهل، ایدز، جنگ‌های داخلی، رشوه، گرسنگی و کودتاهای نظامی در آن بیداد می‌کند. آیا صرف تغییر نام سازمان وحدت آفریقا از سازمان به اتحادیه این موتور بزرگ قاره‌ای را فعال خواهد نمود و آیا مشکلات این قاره را حل خواهد کرد؟

این‌ها سئوال‌هائی هستند که نیاز به مطالعه و بررسی دقیق دارند، چراکه این سئوال‌ها به مسئله بزرگ و با اهمیتی مربوط می‌شود بیشتر از آنکه نیاز به شعار و قعطنامه داشته باشد به عمل و راهکارهای عملی نیازمند است. معیارهای اساسی با یک نگاه‌گذرا به آمار و ارقام مربوط به آفریقا درخواهیم یافت که بیش از بیست کشور آفریقائی تا به حال به نوعی درگیر جنگ بوده‌اند. دیگر کشورهای آفریقائی نیز به اقتضای همسایگی، دوستی و یا دشمنی با کشورهای درگیر به کمک یک کشور بر علیه کشور دیگری پرداخته‌اند. به طوری که آتش جنگ‌های اخیر در آفریقا باعث شد، حدود سه میلیون کشته بر جای بگذارد و ۲۸ میلیون نفر دیگر را آواره کرده و مجبور به پناهندگی در کشورها و مناطق دیگر کند.

اما در زمینه شیوع بیماری‌های خطرناک، ایدز به تنهائی سالانه یک میلیون نفر را به کام مرگ می‌برد. ۳۴ میلیون آفریقائی نیز آلوده به ویروس ایدز هستند. بطوری که ۸۰ درصد افراد آلوده به ویروس ایدز آفریقائی هستند. از طرفی رهبران نظامی دیکتاتوری هم که در این قاره سیاه حکومت می‌کنند، ثروت این کشورها را به ناچیزترین قیمت‌ها به سرمایه‌داری غرب می‌فروشند. دنیا نیز روزبروز شاهد بدتر و اسفبارشدن وضعیت آفریقا در زمینه‌های مختلف است. سوالی که در مورد اصل موجودیت این اتحادیه و نیز توانائی رویاروئی آن مشکلات آینده آفریقا مطرح می‌شود، این است که آیا عقیده و نظر ملت آفریقا به عنوان طرف اصلی این اتحادیه به کار گرفته شده است؟ آیا هیچ گونه رفراندوم و یا مراجعه به آرا عمومی در مورد به راه‌انداختن این اتحادیه، صورت گرفته است؟ آیا این اتحادیه، وسایل و امکانات لازم برای محقق‌کردن اهداف مورد نظر این اتحادیه را در اختیار دارد؟ آیا این قاره اساساً آمادگی تشکیل این اتحادیه آفریقائی با موسسه‌ها و سازمان‌هائی که رسیدن به اهداف مورد نظر اتحادیه را فراهم کنند، دارد؟ آیا اتحادیه‌هائی که پیش از این در غرب و شرق آفریقا بوجود آمد، توانست به اهداف از پیش تعیین شده برسد؟ آیا اساساً رژیم‌های سیاسی حاکم در آفریقا، دمکراتیک بوده و به حقوق بشر احترام می‌گذارند؟ آیا در آفریقا جامعه مدنی به معنای واقعی کلمه وجود دارد و در تصمیم‌گیری سیاسی این کشورها نقشی دارد؟ در مورد جامعه سیاسی چه طور؟ آیا در این کشورها از احزاب سیاسی اصلا خبری هست؟ و اگر هست آیا اساساً نقش کارا و موثری دارند؟ وضعیت اقتصاد و مسائل مربوط به آن‌چه وضعیتی دارد؟ وضعیت معاملات تجاری، صادرات و واردات بین کشورهای آفریقائی چگونه است.

در مورد اینکه آیا آفریقا واقعا آمادگی ایجاد این اتحادیه را دارد یا نه و اینکه آیا می‌تواند، مستلزمات و پیش‌شرط‌های آنرا فراهم کند یا نه، سئوال‌های زیادی وجوددارد. بدهکاری خارجی این کشورها که به ۳۵۰ میلیارد دلار رسیده و نیز مسئله گسترش و انتشار

ادامه در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com